فاذا فرغت عن النظر فی البحث الاول بالطریقة المهدیة الیها الهادیة الی الحق فانظر فی البحث الثانی من اوله الی آخره علی الوجه الذی اریناک فان ظهر علیک ان القصور فی نفسک باق بعد بان لم تجد مدعاما وشیئا من الفوائد فلا تفتر جدک وجهدک فی النظر والمطالعة بل اثبت فانظر فی البحث الثالث علی ذلک الوجه وهکذا الی ان یتم الکتاب فان حصل لک الکمال فذلک والا فاعادته الی کتاب آخر فآخر الی ان حصل لک الکمال وعد نفسک محلا قابلا لفیضان الکمالات علیها ولا تیأس من فضل الله فانک ایها العاقل لست من الذین قد محاهم المخاطبون عن دفاترهم وفضل الله علی الخلق اوسع من خواطرهم واذا وقع جدک وجهدک فی المطالعة علی هذا النهج والطریق المذکور سنة او اکثر الی سنتین لا اظنک ان لا تترقی بل اجزم ان تترقی فی المطالعة الی وجه تقدر علی تمییز المقبول من الاحکام عن المردود منها فاذا صرت مقتدرا کامل القدرة علی ذلک الطریق بحیث لا یحوم حولک قصور ولا خطاء وفتور فارتق الی حیث خلقت نوعا وشخصا له من المراتب العالیة من الکمالات النفسیة التی هی معرفة الله تعالی ذاتا وصفة حیث قال تعالی مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ای لیعرفون خاتمة اعلم ان الشارح والمحشی اذا زاد علی الاصل شیئا فالزائد لا یخلو اما ان یکون بحثا او اعتراضا او تفصیلا لما اجمله او تکمیلا لما نقصه واهمله والتکمیل ان کان ماخوذا من کلام سابق او لاحق فابراز والا فاعتراض فعلی الاولین اما تفسیر لما ابهمه فان کان بکلمة ای او بالبیان او بالعطف فتفسیر باللفظ وان کان بکلمة یعنی او مایراد فتفسیر بالمعنی الظاهر وصیغ الاعتراض مشهورة وبعضها محل لا یشارک فیه الآخر فیرد وما اشتق منه لما لا مدفع له بزعم المعترض ویتوجه المشتق منه اعم منه ونحو ان قلت مما هو بصیغة المعلوم شرطا لما تحقق له الجواب مع قوة فی البحث ونحو ان قیل لما مع ضعف فیه وقد یقال ونحوه لما فیه ضعف شدید ونحو لقائل لما فیه ضعف ضعیف وفیه بحث ونحوه لما فیه قوة سواء تحقق الجواب اولا وصیغة المجهول ماضیا کان او مضارعا والایعد ویمکن کلها صیغ التمریض تدل علی ضعف مدخولها بحثا کان او جوابا واقول وقلت لما هو خاصة القائل وقد اشتهر من الاستاذین ان الایعدات شرح الکافیة للشیخ الاجل الکامل فی الکل الشیخ عبد الرحمن الجامی قدس سره من خواصه وکذا قد یقالات شرح المواقف للسید السند سند الکل فی الکل له خاصة واختیار صیغ التمریض تواضع منهما رفع الله قدرهما واذا قیل حاصله او محصله او تحریره او تنقیحه او نحو ذلک فذاک اشارة الی قصور فی الاصل واشتماله علی حشو وابهام وتراهم یقولون فی مقام اقامة شیء مقام آخر مرة نزل منزلته واخری انیب منابه واخری اقیم مقامه فالاول فی اقامة الاعلی مقام الادنی والثانی بالعکس والثالث فی المساواة واذا رأیت واحدا منها مکان الآخر فهناک نکتة وانما اختاروا فی الاول التفعیل وفی الاخیرین الافعال لان تنزیل الاعلی مکان الادنی یحوج الی العلاج والتدریج وربما یختم البحث بنحو تامل فهو اشارة الی دقة المقام مرة والی خدشة فیه اخری سواء کان بفیه او بدونها الا فی مصنفات العلامة مولانا جلال الدین الدوانی نور الله مرقده فانه بفیه اشارة الی الثانی وبدونها الی الاول وهذا اصطلاح جدید له علی ما نقله عنه بعض تلامذته مختص بها غیر متجاوز عنها قد فرغ من تالیفه احقر عباد الله القوی علیم الله بن عبد الرزاق الحنفی حامدا ومصلیا فی السادس من شهر شوال سنة فی مکة المعظمة حرسها الله تعالی عن الآفات وصل وسلم علی اکرم الخلائق افضل الصلوات واکمل التسلیمات والحمد لله حمد الشاکرین فی جمیع الاحوال والافعال

بسم الله الرحمن الرحیم

تهذیبِ منطقِ فصیح حمدِ حکیمی ست که بوضع صناعت میزان برای تمیز فکر صحیح از فاسد عقل عقلا را قوت کامل عنایت فرموده و تحریر کلام بلیغ ثنای مبدعی ست که نتیجهٔ مقدمهٔ ایجاد صور کائنات در شکل اول تمامی اشکال موجودات افضیلت تامه بر سائر انواع و اجناس عالم کبری و صغری مرحمت نموده صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که آل عظامش معرّف دین و ایمان اند و اصحاب کرامش موصل بتصدیق عین الیقان و رحمت و رضوان بر روح پر فتوح اکابر علما که برد قوانین فلسفیه که مخالف اصول دینیه است از همان ضوابط مضبوطه پرداختند و بنا بر دانستن اصطلاح باکتساب علوم عقلیه بمقدار ضرورت طالب المجاز ساختند لاسیما این منطق اسلامی مروّج فی زماننا که کدامی قانونش منافی دین مبین نیست و ضابطهٔ از ضوابطش مخالف شرع متین نی چنانچه قول حضرت محی الدین مخدومی مولانا جلال الدین رومی مبین این حال و شاهد صدق این مقال ست جائیکه میفرمایند شعر

منطق و حکمت زبهر اصطلاح	گر بخوانی اندکی باشد مباح

و شارح میزان منطق بوجوب تحصیل این فن شریف رفته و باین خلاصه گفته که حکمت در ایجاد عقلا معرفت ذات و صفات او تعالی شانه است باستدلال از آثار و آیات و آن بر منطق موقوف ست و معرفت ذات و صفاتش جل جلاله بر همگنان واجب پس تعلم منطق که موقوف علیه ست بدرجهٔ اولی واجب باشد و مؤید اوست آنچه امام المفسرین سند المحدثین شیخ المتصوفین و المتزهدین مقبول الادانی و الاعالی حجة الاسلام امام غزالی رضی الله عنه و ارضاه و جعل الجنة مثواه در احیاء العلوم حوالهٔ قلم افاضت رقم فرموده که در منطق بحث از وجه دلیل و شرط آن و وجه حد و شرط آنست و این هر دو در علم کلام داخل ست و در جای دیگر افادت نموده که علم کلام بسبب حراستش قلوب عوام را از تخییلات فرق مبتدعه از صناعات واجبه علی الکفایه است انتهی و هرگاه این مقدمات از ترتیب دهیم تعلم منطق واجب علی الکفایه ثابت شود و از ینجاست که تمامی علمای سلف و اکابر خلف از ین علم اعم العلوم عاری نبوده اند و وجهش طحطاوی بدون اشارت بنقل از احیا آورده

وگفتہ منطق معیار علم ست ہر کہ او را نمیداند علمش موثوق نیست۔ و وجہ بودن این علم اعم العلوم آنکہ این علم در حقیقت قوانین
گفتگوئی ست کہ ہر یک از عالم و جاہل و شہری و دہقانی باہمدیگر در معاملات جی نمایند و تا ممکن میخواہد کہ بر طرف ثانی در گفتگو
بحجت بر آید۔ تا وقتیکہ سلسلۂ گفتگو موافق این قوانین در واقع مسلسل میباشد احدی مغلوب نمیگردد۔ و ذہنش از خطای
فکری مصون و محفوظ می ماند۔ و ہر گاہ از یکی سخنی مخالف این قوانین بوقوع می آید عاجز شدہ خموشی می ورزد۔ و دیگرے
بر ان در گفتگو می چربد۔ ارسطو بتدوین آن قوانین عاصمہ پرداخت۔ و بمنطق موسوم ساخت۔ زیراکہ حکمای متقدمین
بسبب کمال ذکاوت محتاج بتدوین این علم نبودہ اند۔ و بعلت نہایت فطانت التفات باکتسابش ننمودہ۔ چنانکہ
امروز ما مردم بقواعد محررۂ اردو در گفتگو حاجت نداریم۔ و روی توجہ بسوی استحصالش نیاریم۔ قوانین مدونہ برکنار و فقہا این
زبان اردو ست۔ خلاصہ کہ منطق قوانین جاریۂ ہر زبان ست اختصاص بیاتی ندارد۔ و جواز تعلم ہر زبان از احادیث نبوی
ثابت ست۔ پس تعلم قوانین آن نیز جائز خواہد بود۔ و بعضی اکابر کہ باین فن اعتنا نداشتند بسبب ذکاوت خود از قبیل
تحصیل حاصل انگاشتند۔ زیراچہ دو طائفہ را تحصیل این علم نباید یکی بلید کہ در فہمش نیاید۔ دوم ذکی کہ او را تطویل لاطائل
نماید۔ باقی ماند زمرۂ اوساط الذہن برایشان اکتساب این فن از اہم واجبات ست۔ چنانکہ از کتب معتبرہ تصریحی بدان رفتہ
وانچہ در کتب فقہیہ ممانعت باین فن وارد شدہ مراد از ان منطقے ست کہ مملو از شبہات معتزلہ است کہ بر راہ راست نیستند
ورنہ ذکر قواعد و ضوابط و جزئیات منطق از فلسفہ نیست چنانکہ در طحطاوی مذکور ست نہ این منطق اسلامی کہ امروز رواج
دارد۔ و اگر ممانعت مذکورہ را نسبت بتوغل و انہماک در فن منطق تصور کردہ شود تمامی علوم سوای علوم دینیہ شریک
و سہیم منطق ہستند۔ و حق ہمان ست کہ انچہ خاتم المفسرین قدس سرہ العزیز بجواب استفتائی تحریر فرمودہ اند عمدۂ افادات
نمودہ اند۔ تعدد زہم و ضوعف اجرہم۔ خلاصہ اش آنکہ مثل منطق ما نا بمثل شمشیر ست کہ اگر طیاری آن ارادۂ رہزنی
و قتل و ایذا و نہب و غارت اموال بندگان خداست تمامی اوقات صرف طیاری محسوب معصیت۔ و اگر نیت نصرت دین
و دفع مظالم و حفاظت بنی آدم ست ہر ساعت ترتیبش معدود عبادت۔ ہمچنین تحصیل این فن اگر بنیت دقوانین منضبطۂ
دین اسلام ست سراسر گناہ و عذاب۔ و اگر بعزم تائید اصول مقررۂ دین و ابطال ضوابط کفر و الحاد ست سراپا خیر و ثواب انتہی
و اگر نیک تصور نمودہ شود و تاملی کردہ آید فرقی میان این علم و علوم دینیہ نمی بر آید۔ چہ تحصیل این علوم ہم اگر بغرض الزام علمای
ربانی و فضلای حقانی و اکتساب دنیا و نام آوری و خلل اندازی در اصول مقررۂ اسلام و مسائل حقہ شرعیہ است نیک نگردد۔ و اگر
بفحوای کلام خیر الانام انما الاعمال بالنیات بنیت عمل صالح و امر بالمعروف و نہی عن المنکر ست خیر و طالبش مثاب۔ و چون ضرورت
تعلم این فن بر ہمگنان ثابت شد و در تحصیل کتب قدیمہ و حواشی جدیدہ طلبۂ علوم باوجود صرف مدتہای دراز و تضییع اوقات دریاز
نفع فراوان بر نمیدارند۔ و مہارت تامہ بمراعات قوانین در مواضع لازم الرعایۃ و قوت استخراج امثلۂ جدیدہ سوای
امثلۂ معینۂ مذکورۂ مسائل فن پیدا نمی آرند۔ و معلمان بر طریقۂ مستمرہ با مثلہ کہ در کتب سلف اندراج یافتہ سخن میرانند۔

ومتعلمان هم بتبعیت شان برهمان امثله متداوله واقوال متعارفه اکتفا ورزیده از ترقی استعداد باز میمانند واگر کسی را
احیانا سرمایهٔ کمال استعداد حاصل آید با وجود ذهن و ذکاوت در تحصیلش عمری باید و محنتی شاید و تا هذا الآن کسی از متقدمین
ومتاخرین بجهت رفع این عرابیها ضابطهٔ ایجاد نفرموده و قاعدهٔ اختراع ننموده که در اندک زمان طلبهٔ علوم از ان قوت
مسائل منطقیه بانحای شتای جدیده حاصل نمایند و قدرت صرف آنها در هر عبارت و هر زمان هم رسانند لهذا
اقل الانام بامید مغفرت غفار منعام الٰهی بخش نام ترجمهٔ اللهم اغفر توفیق انجام این کار دشوار را کام رسیت تازه و جدید
وماخذش بجز اختراع ذهن فقیر کسی دیده نه شنید از میسر حقیقی مسالت نموده و بعروهٔ وثقای تائیدش متمسک بوده در
مضمار دشوار گذار حل ترکیب شرح تهذیب عبداللہ یزدی حسب ضوابط منطقیه شبدیز قلم بهمت العنان فصاحت بیان
سپردم و بعبارت فارسی بعد تحریر زبان اردو از سواد بیاض آوردم زیرا که برطبق اصل اگر این هم بعبارت عربی مرقوم
گشتی بسبب دقت فهمش سررشتهٔ مقصود اصلی که طلبه را در فهم مطالب آسانی دست دهد از دست رفتی و اگر بنظر آسانی بزبان
اردو مسطور گردیدی فائدهٔ عام و بهرهٔ تامش سوای مردمان هند آن هم مختص بلاد چند دیگر اهل ولایت را نرسیدی ناچار
بحکم خیر الامور اوسطها زبان فارسی را که باعتبار دقت و سهولت میان عربی و اردو دست مناسب دیدم و بنظر رعایت کلیت
قواعد منطقیه تحریر این تمرین منطق را بعبارت فارسی پسندیدم تا افادتش مختص بلاد هند نبود بلکه در پنجاب و کابل و ایران و توران
وغیره عام گردد و اگر استاد شفیق تلمیذ باتمیز خود را یکروز درس شرح تهذیب و روز دیگر این حل ترکیب تعلیم نماید در
چند روز و چند ورق مسائل ضروریه محفوظ خاطرش شود و بصرف قوانین منطقیه در هر زبان قادر گردد و استعدادش اضعافا
مضاعفه بیفزاید و در هر عبارت بوجه نیکو اشهب تیزگام ذهنش بجولانگاه ترتیب موصل تصوری و تصدیقی قصب السبق
از اقران خود در رباید و چون درین کتاب تعلیم نوآموز منظور است و آن بتدریج نافعتر بود لهذا در تحریر ترکیب اولا سهولت
بکار رفت من بعد مسائل مشکله نوشته آمد تا بخاطر گرفتن آسان شود و بحقیقت مفید عام و قتی گردد و نافع تام زمانی شود که بعد
بدر تابندهٔ فلک سخن گستری مهر درخشندهٔ سپهر هنر پروری مربع نشین چار بالش علم و کمال مسند گزین محفل عز و اقبال شمع روشن کن
شبستان منقولات مشتری جواهر گران بهای معقولات فرمانروای ممالک علوم شرعیه سرآرای کشور فنون لطیفه
فرمان ده مملکت امارت و غریب نوازی ناظم شهرستان قدرشناسی و غربا پروازی سرآمد کملای مفسرین قافله سالار فقهای محدثین قطب

وبرأيه النجم المنير مستحيرا وتستنير من جدواه أفئدة الورى		ذو همة كيوان دون مكانه تنشق من أنواره حجب الدجى

عالی جناب معلی القاب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر المخاطب بنواب والا جاه امیر الملک دام اقباله المجد والتفاخر منظر ستاره
سرادق عظمت و جلالت و دربانان سراپردهٔ ابهت و ایالت زینت بخش اورنگ سلطنت و شهریاری رونق افروز دیهیم مملکت و جهانداری عهد بسیه
کامگار اقلیم عدل و دادگستری رئیسه نامدار خطهٔ دانش و انصاف پروری ضابطهٔ ضوابط ممالک منجی خلائق از ورطات مهالک ملکه

ملکی ملکات مالکهٔ قدسی صفات عادلهٔ بیعدیل ناظمهٔ فقید المثیل ملاذ صنادید زمان مرجع جهابذهٔ عصر و اوان سکندر حشمت جهانگیر سطوت قطعه

بلقیس روزگار که بخت بلند حال — نازد بر آستانهٔ جاهش بجا کرے
گردی ز خاک درگه گردون قباب او — بر فرق سروران جهان کرده افسرے

مقنن قوانین جهانبانی موجد آئین گیتی ستانی شعشعهٔ مهر عالمتاب کشورکشائی پیرایهٔ عرائس فرمانروائی تاجدار اقلیم شرفا نوازی و رعیت پروری وارثهٔ ملک و دیهیم سکندری گوهر افزای افسر و اورنگ پرده کشای چهرهٔ دانش و فرهنگ نسرین شاداب حدیقهٔ فیروزی شمشاد بلند قامت بوستان فتح و فیروزی خسرو شهرستان شیرین کلامی شاه جهان رفعت و بلند نامی غرهٔ ناصیهٔ کامگاری قرهٔ باصرهٔ نامداری قمر طلعت عطارد ضمیر ناهید بهجت خورشید نظیر کیوان رفعت و مشتری تدبیر بهرام صولت و فلک سریر قیصر اقبال و کسری جلال روشنک نوال و نوشابه خصال بلقیس احتشام آلنقوا احترام گردون جناب انجم خدم اوج آسمان علو همم رانیر اعظم امیر بنت امیر بنت امیر بنت امیر رئیسهٔ عالیه **نواب شاهجهان بیگم** صدر آرای ریاست بلدهٔ **بهوپال** لازالت بدور اقبالها ماطلع الشمس و لمع الهلال جلوه ظهور پذیرد ولباس اجابت در بر گیرد نظر بر این ای نذر حجابان بارگاه عصمت پناه تمام نامیش باسم گرامی **تحفهٔ شاهجهانی** نهادم و بامید قبولیت پیش حضور فیض معمور فرستادم از آنجا که نونهال سخن را بآبیاری بذل و نوال او نشو و نمائی ست و گوهر علم و فن را از جوهر شناسی کمال او قدر و آبروئی گل مراد را بدامن مقصود فراچیدم و نقد تمنا را در آستین آرزو دیدم یعنی بنظر قدردانی و هنرپروری باعطای صلهٔ پسند فرمود والغرض نفع رسانی و فیض گستری برای طبع کنانیدن این تحفه حکم نمود پس بحکم الکنایة ابلغ من التصریح سزاوار آن است که شکرانهٔ این در عبارتی ادا کرده آید که دران مقدار صله هم جلوه ظهور نماید در شکر این عطیه اگر بهزار قلم بر کلک سپاس گزاری بهزار سال هزار در هزار زمزمه سنجی نماید از عهده یکی از هزار بر نیاید همان به که کام و زبان بیان را بحلاوت دعا چاشنی گیر سازم و رخش تقریر را بمضمار این تحیت بتازم شعر

الهی تا جهان را نام باشد در جهان باشی — بملک جاه و حشمت فیض بخش و حکمران باشی

واهب العطایا طلبه را شوق تحصیل و ذوق تکمیلش عنایت فرماید و بملاحظهٔ فوائدش توفیق استفاده کرامت نماید و امید از ناظرین بالانصاف آنکه هرگاه ازین تحفه نفعی بردارند در حق صاحبش بترقیات دارین هزاران دعاها فرمایند و اگر جائی استبعادی متوهم شود اولاً بر اصول مقررهٔ این فن عرض کنند اگر مطابق افتد سبب آن اقبال و قبولیت مالک دانند ورنه بر هنر نظر انداخته علت آن ایجاد نه ماخذ و مقتضای بشریت محرر تصور نمایند شعر

سخنی نیست که در وی نبود پست و بلند — کو کلامی که بود جمله بصحت پیوند

و هرگاه عنوان بر دعای باعث قبول و رواج کتاب ختم گردید وقت شروع مقصود رسید لهذا متوکلاً علی الله مقصود شروع میشود باقبال ابد اتصال ممدوحهٔ معظمه دامت ریاستها بالحشمة و الاقبال و صینت عن الانقلاب و الزوال ابتدای این اختراع محض نموده می آید و چون افتتاح کتاب الخ

الديباجة في حمد الله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

قوله الحمد لله افتتح كتابه بحمد الله بعد التسمية اتباعا بخير الكلام واقتداء بحديث خير الانام عليه وعلى آله الصلوة والسلام فان قلت حديث الابتداء مروي في كل من التسمية والتحميد فكيف التوفيق قلت الابتداء في حديث التسمية محمول على الحقيقي وفي حديث التحميد على الاضافي او على العرفي او في كليهما على العرفي والحمد هو الثناء باللسان على الجميل الاختياري نعمة كان او غيرها والله علم على الاصح للذات الواجب الوجود المستجمع لجميع صفات الكمال ولدلالته على هذا الاستجماع صار الكلام في قوة ان يقال الحمد مطلقا منحصر في حق من هو مستجمع لجميع صفات الكمال

التركيب
الصفحة المهندسة
هندسة

صادق و کذب هر دو دارد و هر چه چنین باشد
خبر نزد نحات و قضیه نزد منطقیین بود
و خبر باین سبب که مقصود قائل ازین قول
حکایت از امر واقع شده یا شونده است
حمل یعنی حمل شائع متعارف
حمل ما بنیم که ... و متغایر اعتباری بود
که در مفهوم متغایر باشند
و در وجود خارجی متحد یعنی بنوع فرض ...
متحد باشند چنانکه اتحاد جنس انسان ...
محمول یعنی ما علیه ... در وجود خارجی
خارجی متعدد ... از جنس
علم با فعل در ضمن علم انسان
متعدد مثل اتحاد جنس ... بالاشتقاق
بواسطه ... حمل بالاشتقاق
نام دارد و ... حمل بالاشتقاق
و حمل بالمواطات ... فایده ندارد
الجسم متحرک ... ارجح
یک ... واحد است

التركيب
الصفحة الهندسة
هندسة

... النقض اجمالی ...
... بدون ...
... دلیل ...
... تعارض ...
... استدلال ...

التركيب
للصفحة المهندسة
هندسة ١٣

وارد تعمد و ثنا باللسان
جهت تنبیه ... و اده و خاصه ... کلی است
ماهیت ... ارایک حقیقت محمول ...
یا فصل قریب یا خاصه معرف و صیاد رسم تام
یا عرض عام با فصل قریب یا خاصه ...
... مسمی معرف بالرسم ...

الاول الوصول الی المطلوب بخلاف
الثانی لانه فرق بین هذین المعنیین
و عکس نقیض آن بالبین باستلزام
الاول الوصول الی المطلوب

التركيب
الصفحة المهندسة
بهند سنة ۱۳

صفحه ۱۳ قوله الاول موضوع جزئي حقيقي محمول عرض عام ... ونقيض بالقصل يعني منع جامعيت ... و معنى آن ... است ... برای ... که آن عبارت است ... مجال دلالت ... جامعيت تعريف ... در آن داخل ميشود ... نقيض است بقوله تعالى ... قضيه ...

قوله ... ليس بعض ما ليس بمتصور ليس بمتصور ...

... الاية على تقدير معنى الهداية الايصال الى المطلوب ...

الديباجة في حمد الله سبحانه وتعالى

رشيدية | الذي هدانا

من حيث هو كذلك فكان كدعوى الشيء ببينة وبرهان ولا يخفى لطفه **قوله الذي**
هدانا الهداية قيل هي الدلالة الموصلة اي الايصال الى المطلوب وقيل هي ارادة
الطريق الموصل الى المطلوب والفرق بين هذين المعنيين ان الاول يستلزم
الوصول الى المطلوب بخلاف الثاني فان الدلالة على ما يوصل الى المطلوب لا يلزم
ان يكون موصلة الى ما يوصل فكيف يوصل الى المطلوب والاول منقوض بقوله تعالى
واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى اذ لا يتصور الضلالة بعد الوصول الى الحق
والثاني منقوض بقوله تعالى انك لا تهدي من احببت فان النبي عليه السلام
كان شانه ارادة الطريق والذي يفهم من كلام المص في حاشية الكشاف هو ان
الهداية لفظ مشترك بين هذين المعنيين وح يظهر اندفاع كلا النقضين ويرتفع
الخلاف من البين وحصول كلام المص في تلك الحاشية ان الهداية يتعدى الى المفعول
الثاني تارة بنفسه نحو اهدنا الصراط المستقيم وتارة بالى نحو والله يهدي من يشاء
الى صراط مستقيم وتارة باللام نحو ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم فمعناها

الديباجة في حمد الله تعالى ونعت رسوله

سواء الطريق وجعل لنا التوفيق خير رفيق والصلوة والسلام

على الاستعمال الاول هو الايصال وعلى الباقيين ارائة الطريق فقوله سواء الطريق
اي وسطه الذي يفضي بسالكه الى المطلوب البتة وهذا كناية عن الطريق المستوى
اذ هما متلازمان وهذا مراد من فسره بالطريق المستوى او الصراط المستقيم ثم المراد به
اما نفس الامر عموما او خصوص ملة الاسلام والاول اولى لحصول البراعة الظاهرة
بالقياس الى قسمي الكتاب قوله وجعل لنا الظرف اما متعلق بجعل واللام للانتفاع
كما قيل في قوله تع جعل لكم الارض فراشا واما برفيق ويكون تقديم
المعمول المضاف اليه على المضاف لكونه ظرفا والظرف مما يتوسع فيه
ما لا يتوسع في غيره والاول اقرب لفظا والثاني معنى قوله التوفيق هو
توجيه الاسباب نحو المطلوب الخير قوله والصلوة هي بمعنى الدعاء اي
طلب الرحمة واذا اسند الى الله تعالى تجرد عن معنى الطلب ويراد به الرحمة مجازا

في جزء ما وضع له ولا شك انه غير ما وضع له وغير ما وضع له معنى مجازي ع بزيادة

التركيب

للصفحة المهندسة

بهندسة ١٣٤٣

التركيب للصفحة المهندسة

تحریر ... از قیود جهت تقیید ... جهت و جزئیت مراد ... است و مطلقه قضیه ایست که دران ... نفس الامری نسبت محمول ... بضرورت یا دوام یا امکان یا امتناع و این کیفیات ماده قضیه نام دارند و هم دران قضیه جهت بود ... نسبت محمول این قضیه یعنی و الصلوة ... الحمد لله ... کیفیت دوام است لفظ بالدوام

صفحه ۱۳ قال ... ضمیر دران ... راجع به الذی ... متعلق بمحمول و قضیه ... متعلق ... صفحه ۱۳ قوله ... احتمال تعلق ان التوفیق ... صفحه ۱۳ قوله ... محمول و تفسیر ... صفحه ۱۳ قوله ... المضاف الی الموضوع علی الصفات ... و تفسیر ... صفحه ۱۳ قوله ... ضرب اول ... شکل اول و قیاس ... مراد ... قیاس ... حاصل ...

التركيب
للصفحة المهندسة

موضوع صفت لقوله بدے تا آخر محمول مردد المفهوم و قضیه حملیه مرددة المحمول

التركيب

الصفحة الهندسة

بهندسة ١٩ ٣٠

الديباجة في نعت الرسول صلى الله عليه وسلم

على من ارسله هدى هو بالاهتداء او حقيق

قوله على من ارسله لم يصرح باسمه عليه السلام تعظيما واجلالا له وتنبيها

على انه فيما ذكر من الوصف بمرتبة لا يتبادر الذهن منه الا اليه واختيار

من بين الصفات هذه لكونها مستلزمة لسائر الصفات الكمالية مع

ما فيه من التصريح بكونه عليه السلام مرسلا فان الرسالة فوق النبوة فان

المرسل هو النبي الذي ارسل اليه دين وكتاب قوله هدى اما مفعول له لقوله ارسله وح

يراد بالهدى هداية الله حتى يكون فعلا لفاعل الفعل المعلل به او حال عن الفاعل

او عن المفعول وح فالمصدر بمعنى اسم الفاعل او المفعول اطلق

على ذي الحال مبالغة نحو زيد عدل قوله هو بالاهتداء

مشتق مبني للمفعول اي بان يهتدى به والجملة صفة لقوله هدى او يكونان

حالين مترادفين او متداخلين ويحتمل الاستيناف ايضا وقس على هذا

الديباجة في النعت ومنقبة الآل والاصحاب

ونور به الاقتداء يليق وعلى آله واصحابه الذين سعدوا في مناهج الصدق بالتصديق وصعدوا في معارج الحق بالتحقيق

قوله نور به الجملة التالية **قوله** به متعلق بالاقتداء لا بيليق فان اقتداءنا به عليه السلام انما يليق بنا لا به فانه كمال لنا لا له وتقديم الظرف لقصد الحصر الاشارة الى ان ملته ناسخة لملل سائر الانبياء عليهم السلام وان الاقتداء بالانبياء فيقال انه اقتداء به حقيقة او يقال الحصر اضافي بالنسبة الى سائر الانبياء عليهم السلام **قوله** وعلى آله اصله اهل بدليل اهيل خص استعماله في الاشراف وآل النبي عترته المعصومون **قوله** واصحابه هم المؤمنون الذين ادركوا صحبة النبي عليه السلام مع الايمان **قوله** مناهج جمع منهج وهو الطريق الواضح **قوله** الصدق الخبر والاعتقاد اذا طابق الواقع كان الواقع ايضا مطابقا له فان المفاعلة من الطرفين فمن حيث انه مطابق للواقع بالكسر يسمى صدقا ومن حيث انه مطابق له بالفتح يسمى حقا وقد يطلق الصدق والحق على نفس المطابقة ايضا **قوله** بالتصديق متعلق بقوله سعدوا اي بسبب التصديق والايمان بما جاء به النبي عليه السلام **قوله** وصعدوا في معارج الحق يعني بلغوا اقصى مراتب الحق فان الصعود على جميع مراتب السلم يستلزم ذلك **قوله** بالتحقيق ظرف لغو متعلق بصعدوا الكامل او مستقر خبر لمبتدأ محذوف اي هذا الحكم متلبس بالتحقيق اي متحقق

الترکیب

الصرفیة الهندسة

بهند سنه ۱۳۴۲ه

التركيب
للصفحة المهندسة
بعون الله

الديباجة في وصف هذا الكتاب

وبعد فهذا غاية تهذيب الكلام في تحرير المنطق والكلام

قوله وبعد هو من الظروف الزمانية ولها حالات ثلث لانها اما ان يذكر معها المضاف اليه اولا وعلى الثاني فاما ان يكون نسيا منسيا او منويا فعلى الاولين معربة وعلى الثالث مبنية على الضم **قوله فهذا** هذه الفاء اما على توهم اما او على تقديرها في نظم الكلام وهذا اشارة الى المرتب الحاضر في الذهن من المعاني المخصوصة المعبرة عنها بالالفاظ المخصوصة او تلك الالفاظ الدالة على المعاني المخصوصة سواء كان وضع الديباجة قبل التصنيف او بعده اذ لا وجود للالفاظ المرتبة ولا للمعاني في الخارج فان كانت الاشارة الى الالفاظ فالمراد بالكلام الكلام اللفظي وان كانت الى المعاني فالمراد به الكلام النفسي الذي يدل عليه الكلام اللفظي **قوله غاية تهذيب الكلام** حمله على هذا اما بناء على المبالغة نحو زيد عدل او بناء على ان التقدير هذا الكلام مهذب غاية التهذيب فحذف الخبر واقيم المفعول المطلق مقامه واعرب باعرابه على طريق مجاز الحذف **قوله في تحرير المنطق والكلام** لم تقل في بيانهما لما في لفظ التحرير من الاشارة الى ان هذا البيان خال عن الحشو والزوائد والمنطق آله

الديباجة في وصف هذا الكتاب

وتقريب المرام من تقرير عقائد الاسلام جعلته تبصرة لمن حاول التبصر لدى الافهام وتذكرة لمن اراد ان يتذكر من ذوي الافهام

قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر والكلام هو العلم الباحث عن احوال المبدأ والمعاد على نهج قانون الاسلام قوله وتقريب المرام بالجر عطف على التهذيب اي هذا غاية تقريب المقصد الى الطبائع والافهام واكمل على طريق المبالغة او على تقدير هذا مقرب غاية التقريب قوله من تقرير عقائد الاسلام بيان للمرام والاضافة في عقائد الاسلام بيانية ان كان الاسلام عبارة عن نفس الاعتقاد وان كان عبارة عن مجموع الاقرار باللسان والتصديق بالجنان والعمل بالاركان او كان عبارة عن مجرد الاقرار باللسان فالاضافة لامية قوله جعلته تبصرة اي مبصرا او محل التبصر في الاسناد ولذا قوله تذكرة قوله لدى الافهام بالكسر اي تفهيم الغير اياه او تفهيمه للغير والاول للمتعلم والثاني للمعلم قوله من ذوي الافهام بفتح الهمزة جمع فهم والظرف الثاني اما في موضع الحال عن فاعل يتذكر او متعلق بيتذكر بتضمين معنى الاخذ والتعلم اي يتذكر آخذا او متعلما من ذوي الافهام فهذا

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

التركيب

للصفحة المهندسة

بهندسة ٢٩٤٣٦

سبحان الولي الاعز الحفي الحري بالاكرام سمّي حبيب الله عليه التحية والسلام

لازال لي من التوفيق قوام ومن التأييد عصام وعلى الله التوكل وبه الاعتصام

القسم الاول في المنطق

الضمير المحتمل الوجهين قوله سيما اسي بمعنى المثل يقال هما سيان اي مثلان واصل سيما لا سيما حذف لا في اللفظ لكنه مراد وما زائدة او موصولة او موصوفة هذا اصله ثم استعمل بمعنى خصوصا وفي ما بعده ثلثة اوجه قوله الحفي الشفيق قوله الحري اللائق قوله قوام اي ما يقوم به امره قوله التأييد اي التقوية من الايد بمعنى القوة قوله عصام اي ما يحفظ به امره من الزلل قوله على التقديم الظرف ههنا لقصد الحصر في قوله به لرعاية السجع ايضا قوله التوكل هو التمسك بالحق والانقطاع عن الخلق قوله الاعتصام وهو التشبث التمسك قوله القسم الاول لما علم ضمنا في قوله في تحرير المنطق والكلام ان الكتاب على قسمين لم يحتج الى التصريح بهذا فصح تعريف القسم الاول بلام العهد لكونه معهودا ضمنا وهذا بخلاف المقدمة فانها لم يعلم وجودها سابقا فلم تكن معهودة فلذا انكرها وقال مقدمة قوله في المنطق فان قيل ليس القسم الاول الا المسائل المنطقية فما توجيه الظرفية قلت يجوز ان يراد بالقسم الاول الالفاظ والعبارات وبالمنطق المعاني فيكون المعنى بان هذه الالفاظ في بيان هذه المعاني ويحتمل وجوها اخر والتفصيل ان القسم الاول عبارة عن

الديباجة القسم الاول في المنطق

كيف لانها هيأة وعرض لا تقتضي لذاتها قسمة ولا نسبة فالعلم كيف كما هو المذهب المنصور ١٢ تحفه

مقدمة العلم

في تقسيم العلم الى التصور والتصديق وتقسيمها الى البديهي والنظري

احد المعاني السبعة اما الالفاظ او المعاني او النقوش او المركب من الاثنين
او الثلاثة والمنطق عبارة عن احد معان خمسة اما الملكة او العلم بجميع المسائل
او القدر المعتد به الذي يحصل به العصمة او نفس المسائل جميعا او نفس القدر المعتد به
فيحصل من ملاحظة الخمسة مع السبعة خمسة وثلثون احتمالا والتقدير في بعضها البيان
وفي بعضها التحصيل وفي بعضها الحصول ثم ما وجده العقل السليم مناسبا

قوله مقدمة اي هذه مقدمة يبين فيها امور ثلثة رسم المنطق وبيان الحاجة اليه و
موضوعه وهي ماخوذة من مقدمة الجيش والمراد منها ههنا ان كان الكتاب عبارة عن
الالفاظ والعبارات طائفة من الكلام قدمت امام المقصود لارتباط المقصود بها و
نفعها فيه وان كان عبارة عن المعاني فالمراد من المقدمة طائفة من المعاني يوجب
الاطلاع عليها بصيرة في الشروع وتجويز الاحتمالات الاخر في الكتاب يستدعي جوازها في
المقدمة التي هي جزؤه لكن القوم لم يزيدوا على الالفاظ والمعاني ههنا قوله العلم هو المشهورة

مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق

المركب	الالفاظ	المعاني	النقوش	الالفاظ والمعاني	الالفاظ والنقوش	المعاني والنقوش	الالفاظ والمعاني والنقوش
[illegible]	بيان	ايضا	″	″	″	″	″
[illegible]	بيان	ايضا	″	″	″	″	″
[illegible]	تحصيل حصول	ايضا	″	″	″	″	″
[illegible]	تحصيل حصول	ايضا	″	″	″	″	″
[illegible]	تحصيل	ايضا	″	″	″	″	″

الترکیب
الصحیفة المهندسة
۱۳۱۲ ... شد

صفحه ۲۸ قوله اذ المراد موضوع جهت متعلق
ان خاتمه ان کان الکتاب عبارة عن الالفاظ
والعبارات متعلق بموضوع ... محمول
مرکب ناقص متعلق ان قدرت الام المقصود
تقیید ... محمول الارتباط المقصود
صفحه ۲۸ قوله لا ارتباط المقدم ... لام تعلیل
... ان الکلام
... حلیل ... ضمیر ... ان ...
... المقدم ۱۲

التركيب
الصفحة الهندسة
بهندسة ١٣٢٣

عم لا باعتبار التعلق ومذهب المتاخرين منهم الى الثاني وقالوا بتربيع اجزاء القضية المحكوم عليه والمحكوم به والنسبة التقييدية ثبوتية كانت او سلبية ونسبة بالنسبة الحكمية ...

مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق

ان كان اذعانا للنسبة فتصديق والا فتصور

الحاصلة من الشيء عند العقل والمصنف رح لم يتعرض لتعريفه اكتفاءً بالتصور بوجه ما في مقام التقسيم واما لان تعريف العلم مشهور مستفيض واما لان العلم بديهي التصور على ما قيل قوله ان كان اذعانا للنسبة اي اعتقادا بالنسبة الخبرية الثبوتية كالاذعان بان زيدا قائم او السلبية كالاعتقاد بانه ليس بقائم فقد اختار مذهب الحكماء حيث جعل التصديق نفس الاذعان والحكم دون المجموع المركب منه ومن تصور الطرفين كما زعمه الامام الرازي واختار مذهب القدماء حيث جعل متعلق الاذعان والحكم الذي هو جزء اخير للقضية هو النسبة الخبرية الثبوتية او السلبية لا وقوع النسبة الثبوتية التقييدية اولا وقوعها اذ المصنف سيشير الى تثليث اجزاء القضية في مباحث القضايا قوله والا فتصور سواء كان ادراكا لامر واحد كتصور زيد او لامور متعددة بدون النسبة كتصور زيد وعمرو او مع نسبة غير تامة لا يصح السكوت عليها كتصور غلام زيد او تامة انشائية كتصور اضرب او خبرية مدركة بادراك غير اذعاني

اذ هو عبارة عن الاذعان والحكم واختلفوا في ان متعلق الاذعان اما النسبة الخبرية الثبوتية او السلبية او وقوع النسبة

مقدمة في بيان الحاجة الى المنطق

ويقسمان بالضرورة والاكتساب بالنظر وهو ملاحظة المعقول لتحصيل المجهول

كما في صورة التخييل والشك والوهم **قوله** ويقسمان الاقتسام بمعنى اخذ القسمة
اي الاساس اي يقتسم التصور والتصديق كلا من وصفي الضرورة اي
الحصول بلا نظر والاكتساب اي الحصول بالنظر فيأخذ التصور قسما من الضرورة
فيصير ضروريا وقسما من الاكتساب فيصير كسبيا وكذا الحال في التصديق فالمذكور
في هذه العبارة صريحا هو انقسام الضرورة والاكتساب بالنظر ويعلم انقسام كل من
التصور والتصديق الى الضروري والكسبي ضمنا وكناية وهي ابلغ واحسن من التصريح
قوله بالضرورة اشارة الى ان هذه القسمة بديهية لا تحتاج الى تجشم الاستدلال
كما ارتكبه القوم وذلك لانا اذا رجعنا الى وجداننا وجدنا من التصورات ما هو
حاصل لنا بلا نظر كتصور الحرارة والبرودة ومنها ما هو حاصل لنا بالنظر والفكر كتصور حقيقة
الملك والجن وكذا من التصديقات ما يحصل بلا نظر كالتصديق بان الشمس مشرقة
والنار محرقة ومنها ما يحصل بالنظر كالتصديق بان العالم حادث والصانع موجود **قوله**
وهو ملاحظة المعقول اي النظر توجه النفس نحو الامر المعلوم لتحصيل امر غير معلوم وفي العدول

التركيب
للصفحة الهندسة
٣٥-٣٢
بهندسة

التركيب

للصفحة الهندسية

٣٥-٣٦-٣٤

بهندسة

مقدمة في بيان الحاجة الى المنطق

وقد يقع فيه الخطأ فاحتيج

عن لفظ المعلوم الى المعقول فوائد منها التحرز عن استعمال اللفظ المشترك في التعريف ومنها التنبيه على ان الفكر انما يجري في المعقولات اي الامور الكلية الحاصلة في العقل دون الامور الجزئية فان الجزئي لا يكون كاسبا ولا مكتسبا ومنها رعاية السجع قوله وقد يقع فيه الخطأ بدليل ان الفكر قد ينتهي الى نتيجة كحدوث العالم ثم فكر آخر الى نقيضها كقدم العالم فاحد الفكرين خطأ حينئذ لا محالة والا لزم اجتماع النقيضين فلا بد من قاعدة كلية لو روعيت لم يقع الخطأ في الفكر وهي المنطق فقد ثبت احتياج الناس الى المنطق في العصمة عن الخطأ في الفكر بثلث مقدمات **الاولى** ان العلم اما تصور واما تصديق **والثانية** ان كلا منها اما ان يحصل بلا نظر او يحصل بالنظر **والثالثة** ان النظر قد يقع فيه الخطأ فهذه المقدمات الثلث تفيد احتياج الناس في التحرز عن الخطأ في الفكر الى قانون وذلك هو المنطق وعلم من هذا تعريف المنطق ايضا بانه قانون تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر فههنا علم امران من الامور الثلثة التي وضعت المقدمة لبيانها بقي الكلام في الامر الثالث وهو تحقيق ان موضوع المنطق ماذا فاشار اليه بقوله وموضوعه المعلوم آه

قوله وعلم من هذا تعريف المنطق وقد علم من هذا البيان ان بيان الاحتياج الى المنطق لما كان مستلزما الى تعريفه برسمه بدون العكس

الى قانون يعصم عنه وهو المنطق وموضوعه المعلوم التصوري والتصديقي من حيث انه يوصل الى مطلوب تصوري

قوله قانون القانون لفظ يوناني او سرياني موضوع في الاصل لمسطر الكتاب وفي الاصطلاح قضية كلية يعرف منها احكام جزئيات موضوعها كقول النحاة كل فاعل مرفوع فانه حكم كلي يعرف منه احوال جزئيات الفاعل قوله وموضوعه موضوع العلم ما يبحث فيه عن عوارضه الذاتية والعرض الذاتي ما يعرض الشيء اما اولا وبالذات كالتعجب اللاحق للانسان من حيث انه انسان واما بواسطة امر مساو لذلك الشيء كالضحك الذي يعرض حقيقة للمتعجب ثم ينسب عروضه الى الانسان بالعرض والمجاز فافهم قوله المعلوم التصوري اعلم ان موضوع المنطق هو المعرف والحجة اما المعرف فهو عبارة عن المعلوم التصوري لكن لا مطلقا بل من حيث انه يوصل الى مجهول تصوري كالحيوان الناطق الموصل الى تصور الانسان واما المعلوم التصوري الذي لا يوصل الى مجهول تصوري فلا يسمى معرفا والمنطقي لا يبحث عنه كالامور الجزئية المعلومة نحو زيد وعمرو واما الحجة فهي عبارة عن المعلوم التصديقي لكن لا مطلقا بل

مقدمة في بيان الحاجة الى المنطق وتعريفه وموضوعه

التصورات
الدلالة واقسامها وتعريف اقسامها

فيسمى معرفا او تصديقيا فيسمى حجة **فصل** دلالة اللفظ
على تمام ما وضع له مطابقة وعلى جزئه تضمن وعلى الخارج التزام

بل من حيث انه يوصل الى مطلوب تصديقي كقولنا العالم متغير وكل متغير حادث الموصل
الى التصديق بقولنا العالم حادث واما لا يوصل كقولنا النار حارة مثلا فليس بحجة
والمنطقي لا ينظر فيه بل يبحث عن المعرف والحجة من حيث انها كيف ينبغي ان
يرتبا حتى يوصلا الى المجهول **قوله** معرفا لانه يعرف ويبين المجهول التصوري **قوله**
حجة لانها تصير سببا للغلبة على الخصم والحجة في اللغة الغلبة فهذا من قبيل تسمية السبب
باسم المسبب **قوله** دلالة اللفظ قد علمت ان نظر المنطقي بالذات انما هو في المعرف
والحجة وهما من قبيل المعاني لا الالفاظ الا انه كما يتعارف ذكر الحد والغاية والموضوع
في صدر كتب المنطق ليفيد بصيرة في الشروع كذلك يتعارف ايراد مباحث الالفاظ بعد
المقدمة ليعين على الافادة والاستفادة وذلك بان يبين معاني الالفاظ المصطلحة
المستعملة في محاورات اهل هذا العلم من المفرد والمركب والكلي والجزئي والمتواطي والمشكك وغيرها فابحث
عن الالفاظ من حيث الافادة والاستفادة وهما انما تكونان بالدلالة فلهذا بدا بذكر الدلالة

حتى يحمل على المجاز فافهم ولا يذهب عليك من ههنا ان العمى ليس عبارة عن العدم مطلقا فان المضاف اذا اخذ

التصور الدلالة واقسامها واحكام اقسامها

ولا بد فيه من اللزوم عقلا او عرفا

وهي كون الشيء بحيث يلزم من العلم به العلم بشيء آخر والاول هو الدال والثاني هو المدلول والدال ان كان لفظا فالدلالة لفظية والا فغير لفظية وكل منهما ان كان بسبب وضع الواضع وتعيينه الاول بازاء الثاني فوضعية كدلالة لفظ زيد على ذاته ودلالة الدوال الاربع على مدلولاتها وان كان بسبب اقتضاء الطبع حدوث الدال عند عروض المدلول فطبعية كدلالة أح أح على وجع الصدر ودلالة سرعة النبض على الحمى وان كان بسبب امر غير الوضع والطبع فالدلالة عقلية كدلالة لفظ ديز المسموع من وراء الجدار على وجود اللافظ وكدلالة الدخان على النار فاقسام الدلالة ستة والمقصود بالبحث ههنا هي الدلالة اللفظية الوضعية اذ عليها مدار الافادة والاستفادة وهي تنقسم الى مطابقة وتضمن والتزام لان دلالة اللفظ بسبب وضع الواضع اما على تمام الموضوع له او على جزئه او على امر خارج عنه قوله ولا بد فيه اي في دلالة الالتزام قوله من اللزوم اي كون الامر الخارج بحيث يستحيل تصور الموضوع له بدونه سواء كان هذا اللزوم الذهني عقلا كالبصر بالنسبة الى العمى

الترکیب

الصفیه المهندسه

۳۰-۳۲

بهندسه

التركيب
للصفيحة المهندسة
١٣٠١ه
[illegible]

مطلب ترکیبیه موضوع من اللزوم محمول
صفحه ۳۸ قال المصنف ح والادات
برطریق متأخرین صادق ست ۱۲
مطابقة و تضمن والتزام بر دلالة اللفظ دو تما
و اما بر طریق قدما دلیل لا ینقسم الی
دلالة اللفظ بسبب وضع الواضع
الی مطابقة و تضمن والتزام لیس
است چنانکه عکس نقیض لا ینقسم
مطابقة و تضمن والتزام صادق
الواضع بالفعل بین آنرا منقسم است
والتزام دلالة اللفظ بسبب وضع
ینقسم الی مطابقة و تضمن

سالبه کلیه [illegible] باتصال حقیقی متعلق محمول
[illegible] منفصله حقیقیه بود بین تقدیر
عبارت و لابد فیها ان یکون اللزوم
صفحه ۳۸ قوله من اللزوم
صفحه ۳۸ قوله من اللزوم معلوم ۱۲
[illegible]

ويستلزمها المطابقة ولو تقديرا ولا عكس والموضوع

ان قصد بجزء منه الدلالة على جزء معناه فمركب

اذ عرفنا كالجود بالنسبة الى حاتم قوله ويستلزمها المطابقة ولو تقديرا اي لاشك ان الدلالة الوضعية على جزء المسمى ولازمه فرع الدلالة على المسمى سواء كانت الدلالة على المسمى محققة بان يطلق اللفظ ويراد به المسمى ويفهم منه الجزء واللازم بالتبع او مقدرة كما اذا اشتهر اللفظ في الجزء او اللازم فالدلالة على الموضوع له وان لم يتحقق هناك بالفعل الا انها واقعة تقديرا بمعنى ان لهذا اللفظ معنى لو قصد من اللفظ لكان الدلالة عليه مطابقة والى هذا اشار بقوله ولو تقديرا قوله ولا عكس اي يجوز ان يكون للفظ معنى بسيط لا جزء له ولا لازم له فيتحقق حينئذ المطابقة بدون التضمن والالتزام ولو كان له معنى مركب لا لازم له فيتحقق التضمن بدون الالتزام ولو كان له معنى بسيط له لازم تحقق الالتزام بدون التضمن فالاستلزام غير واقع في شيء من الطرفين قوله والموضوع اي اللفظ الموضوع ان اريد دلالة جزء منه على جزء معناه فهو المركب والا فهو المفرد فالمركب انما يتحقق من امور اربعة الاول ان يكون للفظ جزء والثاني ان يكون لمعناه جزء والثالث ان يدل جزء اللفظ على جزء معناه والرابع ان تكون هذه الدلالة مرادة فبانتفاء كل من القيود الاربعة

التصورات

المركب وتعريفه

محققه

التصورات
المفرد وتعريفه واقسامه

اما تام خبر او انشاء و اما ناقص تقييدي او غيره والا فمفرد
وهو ان استقل فمع الدلالة بهيأته على احد الازمنة الثلثة

يتحقق المفرد فللمركب قسم واحد وللمفرد اقسام اربعة الاول مالاجزء للفظه نحو همزة الاستفهام والثاني مالاجزء لمعناه نحو لفظ الله والثالث مالادلالة لجزء لفظه على جزء معناه كزيد وعبد الله علما والرابع مايدل جزء لفظه على جزء معناه لكن الدلالة غير مقصودة كالحيوان الناطق علما للشخص الانساني قوله اما تام اي يصح السكوت عليه كزيد قائم قوله خبر ان احتمل الصدق والكذب اي يكون من شانه ان يتصف بهما بان يقال لصادق او كاذب قوله وانشاء ان لم يحتملهما قوله واما ناقص ان لم يصح السكوت عليه قوله تقييدي ان كان الجزء الثاني قيد الاول نحو غلام زيد ورجل فاضل او قائم في الدار قوله او غيره ان لم يكن الثاني قيد الاول نحو في الدار وخمسة عشر قوله والا فمفرد اي وان لم يقصد بجزء منه الدلالة على جزء معناه قوله وهو ان استقل في الدلالة على معناه بان لا يحتاج فيها الى ضم ضميمة قوله بهيأته بان يكون بحيث كلما تحققت هيأته التركيبية في مادة موضوعة متصرف فيها افهم واحدا من الازمنة الثلثة كهيأة نصر

التركيب
للصفحة المهندسة
١٢-٣٣
بمناسبة

الترکیب
للصیغ المهندسة
۲۵-۴۲
بهندسة

كلمة وبدونها اسم والا فاداة وايضا ان اتحد معناه فمع تشخصه وضعا علم وبدونه متواط

وهي ملتئمة من ثلثة حروف مفتوحة متوالية كما تحققت فهم الزمان الماضي لكن بشرط ان يكون تحققها في ضمن مادة موضوعة تصرف فيها فلا يرد النقض بنحو جسق وجحز **قوله** كلمة في اصطلاح المنطقيين وفي عرف النحاة فعل **قوله** والا اي وان لم يستقل في الدلالة فاداة في عرف المنطقيين وحرف عند النحاة **قوله** وايضا مفعول مطلق لفعل محذوف اي آض ايضا اي رجع رجوعا وفيه اشارة الى ان هذه القسمة ايضا للمطلق المفرد لا للاسم **وفيه بحث** فانه يقتضي ان يكون الفعل والحرف اذا كانا متحدي المعنى داخلين في العلم والمتواطي والمشكك مع انهم لا يسمونها بهذه الاسامي بل قد تحقق في موضعه ان معناهما لا يتصف بالكلية والجزئية فتأمل فيه **قوله** ان اتحد اي وحد معناه **قوله** فمع تشخصه اي جزئية **قوله** وضعا اي بحسب الوضع دون الاستعمال فان ما يكون مدلوله كليا في الاصل وشخصا في الاستعمال كاسماء الاشارة على رأي المصرح لا يسمى علما

التصور
من اقسام المفرد علم
ومتواط

المنقول عنه والمنقول اليه موضوعا للفظ لكن الوضع لكل منها ليس ابتداء بل وضع اولا للمعنى ثم وضع ثانيا للمعنى الآخر

ان تساوت افراده ومشكك ان تفاوتت باولية او اولوية وان كثر فان وضع
لكل فمشترك والا فان اشتهر في الثاني فمنقول ينسب الى الناقل

وههنا كلام وهو ان المراد بالمعنى في هذا التقسيم اما الموضوع له تحقيقا او ما استعمل فيه
اللفظ سواء وضع اللفظ له تحقيقا او تاويلا فعلى الاول لا يصح عد الحقيقة والمجاز من
اقسام متكثر المعنى وعلى الثاني يدخل نحو اسماء الاشارة على مذهب المصنف في متكثر
المعنى ويخرج من متحد المعنى فلا حاجة في اخراجها الى التقييد بقوله وضعا قوله
ان تساوت اي يكون صدق هذا المعنى الكلي على تلك الافراد على السوية قوله ان
تفاوتت اي يكون صدق هذا المفهوم على بعض افراده مقدما على صدقه على البعض آخر بالعلية
او يكون صدقه على البعض اولى وانسب من صدقه على البعض آخر وغرضه بقوله ان تفاوتت
باولية او اولوية مثلا فان التشكيك لا ينحصر فيهما بل قد يكون بالزيادة والنقصان او
بالشدة والضعف قوله وان كثر اي اللفظ ان كثر معناه المستعمل هو فيه فلا يخلو اما
ان يكون موضوعا لكل واحد من تلك المعاني ابتداء بوضع على حدة او لا يكون
كذلك الاول المسمى مشتركا كالعين للباصرة والذهب والذات والركبة وعلى الثاني

التصور
من المفرد مشكك
مشترك منقول

التركيب
بشرح الهندسة
٢٤-٢٩
...سله

التركيب

الصفحة المصندسة

۴۹-۵۰

بهندسة

الكلي والجزئي وتعريفهما واقسام الكلي

والا فحقيقة ومجاز **فصل** المفهوم ان امتنع فرض صدقه على كثيرين فجزئي والا فكلي

فلا محالة ان يكون اللفظ موضوعا لواحد من تلك المعاني اذ المفرد قسم من اللفظ الموضوع ثم انه استعمل في معنى آخر فان اشتهر في الثاني وترك استعماله في المعنى الاول بحيث يتبادر منه الثاني اذا اطلق مجردا عن القرائن فهذا يسمى منقولا وان لم يشتهر في الثاني ولم يهجر الاول بل تستعمل تارة في الاول واخرى في الثاني فان استعمل في الاول اي المعنى الموضوع له يسمى اللفظ حقيقة وان استعمل في الثاني الذي هو غير الموضوع له يسمى مجازا **ثم اعلم** ان المنقول لابد من ناقل عن المعنى الاول المنقول عنه الى المعنى الثاني المنقول اليه فهذا الناقل اما اهل الشرع او اهل العرف العام او اهل الاصطلاح الخاص كالنحوي مثلا فعلى الاول يسمى منقولا شرعيا وعلى الثاني عرفيا وعلى الثالث اصطلاحيا والى هذا اشار بقوله بنسب الى الناقل **قوله** المفهوم اي ما حصل في العقل **واعلم** ان ما يستفاد من اللفظ باعتبار انه فهم منه يسمى مفهوما وباعتبار انه قصد منه يسمى معنى وباعتبار ان اللفظ دال عليه يسمى مدلولا **قوله** فرض صدقه الفرض ههنا بمعنى

امتنعت افراده او امكنت ولم يوجد او وجد الواحد فقط مع امكان الغير او امتناعه او الكثير مع التناهي او عدمه **فصل** الكليان ان تفارقا كليا فمتباينان والا فان تصادقا كليا من الجانبين فمتساويان

تجويز العقل لا التقدير فانه لا يستحيل تقدير صدق الجزئي على كثيرين **قوله** امتنعت افراده كشريك الباري **قوله** او امكنت اي لم يمتنع افراده فيشمل الواجب والممكن الخاص كليهما **قوله** ولم يوجد كالعنقاء **قوله** مع امكان الغير كالشمس **قوله** او امتناعه كمفهوم الواجب الوجود **قوله** مع التناهي كالكواكب السبع السيارة **قوله** او عدمه كمعلومات الباري تعالى وكالنفس الناطقة على مذهب الحكماء **قوله** الكليان آه اي كل كليين لابد من ان يتحقق بينهما احدى النسب الاربع التباين الكلي والتساوي والعموم المطلق والعموم من وجه وذلك لانهما اما ان لا يصدق شيء منهما على شيء من افراد الآخر او يصدق فعلى الاول فهما متباينان كالانسان والحجر وعلى الثاني فاما ان لا يكون بينهما صدق كلي من جانب اصلا او يكون فعلى الاول فهما اعم واخص من وجه كالحيوان والابيض وعلى الثاني فاما ان يكون الصدق الكلي من الجانبين

النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما

بالدوام ودوام الحمل بين ان ... تحقق بينهما ... الادبع بكليتين ... بالفعل

كلا ان الصدق الكلي ... كلا اعمام اي كلي ... من افراد الآخر موضوع ... بالكلي العصدق

تتمة من الكليتين على شئ من افراد الآخر ... اشارت بيه كل كليين ... متقدم فرقها متبائنان تحمول باتالي وكالانسان

ان العصدق ... اشارت ... صدق كلي بينهما صدق كلي من جانب ... اصلا ... من وجه تحمول

باتالي وكالحيوان والانسان ... والابيض ... متعلق ان بالمحمول موضوع مقدر

التركيب للصفحة الهندسية

٥٠٣٥٠

عام از ... ماده خاص متحقق ... ضرورت متحقق مي شود ... گر نيست ... جهت ... عامه ... انسان ... ذکر جهت ...

[illegible]

التركيب للصيغة المهندسة

۵۳-۵۳
بهندسة

ونقيضاهما كذلك اومن جانب فاعم واخص مطلقا

او من جانب واحد فعلى الاول فهما متساويان كالانسان والناطق وعلى الثاني فهما اعم واخص مطلقا كالحيوان والانسان فمرجع التساوي الى موجبتين كليتين نحو كل انسان ناطق وكل ناطق انسان ومرجع التباين الى سالبتين كليتين نحو لا شيء من الانسان بحجر ولا شيء من الحجر بانسان ومرجع العموم والخصوص مطلقا الى موجبة كلية موضوعها الاخص ومحمولها الاعم وسالبة جزئية بموضوعها الاعم ومحمولها الاخص نحو كل انسان حيوان وبعض الحيوان ليس بانسان ومرجع العموم والخصوص من وجه الى موجبة جزئية وسالبتين جزئيتين نحو بعض الحيوان ابيض وبعض الحيوان ليس بابيض وبعض الابيض ليس بحيوان

قوله ونقيضاهما كذلك يعني ان نقيضي المتساويين ايضا متساويان اي كل ما صدق عليه احد النقيضين صدق عليه نقيض الآخر اذ لو صدق احدهما بدون الآخر لصدق مع عين الآخر ضرورة استحالة ارتفاع النقيضين فيصدق عين الآخر بدون عين الاول لامتناع اجتماع النقيضين وهذا يرفع التساوي بين العينين مثلا لو صدق اللاانسان على شيء ولم يصدق عليه اللاناطق لصدق عليه الناطق فيصدق الناطق بدونها

والجواب الا ان يقال ان الكلام خاص بغير نقائض المفهومات الشاملة لجميع الاشياء وتعميم القواعد انما هو بقدر الطاقة البشرية ١٢

النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما

التصورات
النسب الاربع بين الكليين
ونقيضيهما

ونقيضاهما بالعكس ولا نمن وجه وبين نقيضيهما تباين جزئى

بدون الانسان هذا خلف قوله ونقيضاهما بالعكس اى نقيض الاعم والاخص مطلقاً اعم واخص مطلقا لكن بعكس العينين فنقيض الاعم اخص ونقيض الاخص اعم يعني كل ماصدق عليه نقيض الاعم صدق عليه نقيض الاخص وليس كل ماصدق عليه نقيض الاخص صدق عليه نقيض الاعم اما الاول فلانه لو صدق نقيض الاعم على شئ بدون نقيض الاخص يصدق مع عين الاخص فيصدق عين الاخص بدون عين الاعم هف مثلا لو صدق اللاحيوان على شئ بدون اللاانسان لصدق عليه الانسان لانه لو لم يصدق عليه الانسان لزم ارتفاع النقيضين فيتعين هناك صدق الحيوان لاستحالة اجتماع النقيضين فيصدق الانسان بدون الحيوان هذا ما الثانى فلانه لو ثبت ان كل نقيض الاعم نقيض الاخص لو كان كل نقيض الاخص نقيض الاعم لكان النقيضان متساويين فيكون نقيضاهما وهما العينان متساويين لما مر وقد كان العينان اعم واخص مطلقا هف قوله والا فمن وجه اى وان لم يتصادقا كليا من جانبين ولا من جانب واحد فمن وجه قوله تباين جزئى التباين الجزئى هو صدق كل من الكليين بدون الآخر فى الجملة فان صدقا

التركيب
للصغرى المهندسة
٥٢-٥٤-٥٠
بهندسة

تخصيصا معلمه ۱۲ صفحه ۵۸ قوله كتاب الله قراءة مركب تام انشا از معلومات تصوريه ۱۲ تحقق

التركيب للصغرى المهندسة ۵۸ بهندسة

كالمتباينين

معا ايضا كان بينهما عموم من وجه وان لم يتصادقا معا اصلا كان بينهما تباين كلي فالتباين الجزئي يتحقق في ضمن العموم من وجه وفي ضمن التباين الكلي ايضا ثم ان الامرين اللذين بينهما عموم من وجه قد يكون بين نقيضيهما ايضا العموم من وجه كالحيوان والابيض فان بين نقيضيهما وهما اللاحيوان واللاابيض ايضا عموما من وجه وقد يكون بين نقيضيهما تباين كلي كالحيوان واللاانسان فان بينهما عموما من وجه وبين نقيضيهما وهما اللاحيوان والانسان مباينة كلية فلهذا قال ان بين نقيضي الاعم والاخص من وجه تباينا جزئيا لا العموم من وجه فقط ولا التباين الكلي فقط وكذا المتباينين اي كما ان بين نقيضي الاعم والاخص من وجه مباينة جزئية كذلك بين نقيضي المتباينين تباين جزئي فانه لما صدق كل من العينين مع نقيض الآخر صدق كل من النقيضين مع عين الآخر فصدق كل من النقيضين بدون الآخر في الجملة وهو التباين الجزئي ثم انه قد يتحقق في ضمن التباين الكلي كالموجود والمعدوم فان بين نقيضيهما وهما اللاموجود واللامعدوم ايضا تباينا كليا وقد يتحقق في ضمن العموم من وجه كالانسان والحجر فان بين نقيضيهما وهما اللاانسان واللاحجر عموما من وجه فلذا قالوا ان بين نقيضيهما مباينة جزئية حتى يصح في الكل واعلم ايضا ان الآخر ذكر نقيضي المتباينين

التصورات
النسب الاربع بين الكليين و نقيضيهما

الجزئی الاضافی وتعریفہ

وقد یقال الجزئی للاخص من الشیء وھو اعم

بوجہین الاول قصداً للاختصار بقیاساً علیہ نقیض الاعم والاخص منہ والثانی ان تصور التباین

الجزئی من حیث انہ مجرد عن خصوص فردیہ موقوف علی تصور فردیہ اللذین ھما العموم من وجہ التباین

الکلی فتقبل ذکر فردیہ کلیہا الاتیانی ذکرہ قولہ وقد یقال الجزئی آہ یعنی ان لفظ الجزئی کما یطلق علی

المفہوم الذی یمتنع ان یجوز العقل صدقہ علی کثیرین کذلک یطلق علی الاخص من شیء فعلی الاول

یقید بقید الحقیقی وعلی الثانی بالاضافی والجزئی بالمعنی الثانی اعم منہ بالمعنی الاول اذ کل

جزئی حقیقی فھو مندرج تحت مفہوم عام واقلہ المفہوم والشیء والامر ولا عکس اذ الجزئی

الاضافی قد یکون کلیا کالانسان بالنسبۃ الی الحیوان تعلیل ان تحمل قولہ وھو اعم علی جواب

سوال مقدر کان قائلا یقول الاخص علی ما علم سابقا ھو الکلی الذی یصدق علیہ کلی آخر صدقا

کلیا ولا یصدق ھو علی ذلک الآخر کذلک والجزئی الاضافی لا یلزم ان یکون کلیا بل قد یکون

جزئیا حقیقیا فتفسیر الجزئی الاضافی بالاخص بھذا المعنی تفسیر بالاخص فاجاب بقولہ

وھو اعم ای الاخص المذکور ھھنا اعم من المعلوم سابقا ومنہ نعلم ان الجزئی بھذا المعنی اعم

من الجزئی الحقیقی فیعلم بیان النسبۃ التزاما وھذا من فوائد بعض مشائخنا طاب اللہ ثراہ

التصورات
الاول من الكليات الخمس
الجنس

والكليات خمس الاول الجنس وهو المقول على كثيرين مختلفين بالحقائق في جواب ما هو فان كان الجواب عن الماهية وعن بعض المشاركات هو الجواب عنها وعن الكل فقريب كالحيوان والا فبعيد كالجسم النامي

قوله والكليات خمس اي الكليات التي لها افراد بحسب نفس الامر في الذهن او في الخارج منحصرة في خمسة انواع واما الكليات الفرضية التي لا مصداق لها خارجا ولا ذهنا فلا يتعلق بالبحث عنها غرض يعتد به ثم الكلي اذا نسب الى افراده المحققة في نفس الامر فاما ان يكون عين حقيقة تلك الافراد وهو النوع او جزء حقيقتها فان كان تمام المشترك بين شيء منها وبين بعض آخر فهو الجنس والا فهو الفصل ويقال لهذه الثلثة ذاتيات او خارجا عنها ويقال له العرضي فاما ان يختص بافراد حقيقة واحدة او لا يختص فالاول هو الخاصة والثاني هو العرض العام فهذا دليل انحصار الكليات في الخمس قوله المقول اي المحمول قوله في جواب ما هو اعلم ان ما هو سؤال عن تمام الحقيقة فان اقتصر في السؤال على ذكر امر واحد كان السؤال عن تمام الماهية المختصة به فيقع النوع في الجواب ان كان المذكور امرا شخصيا او الحد التام ان كان المذكور حقيقة كلية وان جمع في السؤال بين امور كان السؤال عن تمام الماهية المشتركة بين تلك الامور ثم تلك الامور ان كانت متفقة الحقيقة كان السؤال عن تمام الحقيقة المتفقة المتحدة

٢ المعنى لما يكون تشخصه ووجوده عين ذاته فلا يمكن ان يسأل بما هو عن حقيقته فلا يرد ان الواجب اذا سألنا

التصورات
الثاني من الكليات الخمسة
النوع

الثاني النوع وهو المقول على كثيرين متفقين بالحقائق فى جواب ما هو وقد يقال على الماهية المقول عليها وعلى غيرها الجنس فى جواب ما هو ويخص باسم الاضافى كالاول بالحقيقى وبينهما عموم من وجه لتصادقهما على الانسان

فى تلك الامور فيقع النوع ايضا فى الجواب وان كانت مختلفة الحقيقة كان السؤال عن تمام الحقيقة المشتركة بين تلك الحقائق المختلفة وقد عرفت ان تمام الذاتى المشترك بين الحقائق المختلفة هو الجنس فيقع الجنس فى الجواب فالجنس الذى يقع جوابا عن الماهية وعن بعض الحقائق المختلفة المشاركة اياها فى ذلك الجنس فان كان مع ذلك جوابا عن الماهية وعن كل واحدة من الماهيات المختلفة المشاركة لها فى ذلك الجنس فالجنس قريب كالحيوان حيث يقع جوابا للسؤال عن الانسان وعن كل ما يشاركه فى الماهية الحيوانية وان لم يقع جوابا عن الماهية وعن كل ما يشاركها فى ذلك الجنس فبعيد كالجسم حيث يقع جوابا عن السؤال بالانسان والحجر ولا يقع جوابا عن السؤال بالانسان والشجر والفرس مثلا قوله الماهية المقول اى الماهية المقول فى جواب ما هو فلا يكون الا كليا ذاتيا لما تحته لا جزئيا ولا عرضيا والشخص كزيد وكالصنف كالرومى مثلا خارجان عنها فالنوع الاضافى دائما يكون اما نوعا حقيقيا مندرجا تحت جنس كالانسان تحت الحيوان او جنسا مندرجا تحت جنس آخر كالحيوان تحت الجسم النامى ففى الاول تصادق النوع الحقيقى والاضافى وفى الثانى يوجد الاضافى بدون الحقيقى ويجوز ايضا تحقق الحقيقى بدون الاضافى فيما اذا كان النوع بسيطا لا جزء له حتى يكون جنسا وقد مثل بالنقطة وفيه مناقشة

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

صفحه ۵۹ قال الكلمات يعنى مجهول ... المقدم والكلمات موضوع ... بحمل مواطات ... قضيه موجبه ... و نقيض آن ساليه مطلقه عامه ... صادق ...

... و تقنيه سالبه هست يا تالى مذكوره سابق ١٢ صفحه ۵۹ قوله وان ادات اتصال براى اجمال جمع فى السؤال الذين

التركيب

للصفحة المهندسة

بهذه النسبة

الترکیب
للصفحة المهندسة
۶۵

بصورت مرکب تام متعلق باداة ان التی [illegible]

قوله ... اشتقاق ... محمول

... بالقطعة متعلق محمول ...

... جهت مطلقه عامه ... نقیض آن ...

[illegible]

التركيب
للصفحة المهندسة
بهند ١٢٦٦ سنه

متقاربة فيهما في الحيوان والنقطة ثم الاجناس قد ترتب متصاعدة الى العالي كالجوهر ويسمى جنس الاجناس والانواع متنازلة الى السافل ويسمى نوع الانواع وما بينهما متوسطات

وبالجملة فالنسبة بينهما هي العموم من وجه قوله او النقطة فالنقطة طرف الخط والخط طرف السطح والسطح طرف الجسم فالسطح غير منقسم في العمق والخط غير منقسم في العرض والعمق والنقطة غير منقسم في الطول والعرض والعمق فهي عرض لا تقبل القسمة اصلا واذا لم تقبل القسمة اصلا لم يكن لها جزء فلا يكون لها جنس وفيه نظر فان المراد بالاجزاء اما في الخارج والجنس ليس جزءا خارجيا بل هو من الاجزاء العقلية فيجوز ان يكون للنقطة جزء عقلي هو جنس لها وان لم يكن لها جزء في الخارج قوله قد ترتب متصاعدة بان يكون الترقي من الخاص الى العام وذلك بان يكون الجنس اعم من الجنس وهكذا الى جنس لا جنس فوقه وهذا هو العالي وجنس الاجناس كالجوهر قوله متنازلة بان يكون التنزل من العام الى الخاص وذلك بان نوع النوع يكون اخص من النوع وهكذا الى ان ينتهي الى نوع لا نوع تحته وهو السافل ونوع الانواع كالانسان قوله وما بينهما متوسطات اي ما بين العالي والسافل في سلسلتي الانواع والاجناس يسمى متوسطات فما بين الجنس العالي والجنس السافل اجناس متوسطة وما بين النوع العالي والنوع السافل انواع متوسطة ثم لان يرجع الضمير الى مجموع العالي والسافل والراجع الى الجنس العالي

التصورات
الثاني من الكليات
الخمسة النوع

التصور الثالث من الكليات الخمسة الفصل

الثالث الفصل وهو المقول على الشئ فی جواب ای شئ هو فی ذاته

والنوع السافل المذكورين صريحا كان المعنى ان ما بين الجنس العالی والنوع السافل متوسطات اما جنس متوسط فقط كالنوع العالی او نوع متوسط فقط كالجنس السافل وجنس متوسط ونوع متوسط معا كالجسم النامی ثم اعلم ان المصنف لم يتعرض للجنس المفرد والنوع المفرد اما لان الكلام فيما يترتب والمفرد ليس داخلا فی سلسلة الترتيب واما لعدم تيقن وجودهما قوله ای شئ اعلم ان كلمة ای موضوعة ليطلب بها ما يميز الشئ عما يشاركه فيما اضيف اليه هذه الكلمة مثلا اذا ابصرت شيئا من بعيد وتيقنت انه حيوان لكن ترددت فی انه هل هو انسان او فرس او غيرهما تقول ای حيوان هذا فيجاب بما يخصصه ويميزه عن مشاركاته فی الحيوانية اذا عرفت هذا فنقول اذا قلنا الانسان ای شئ هو فی ذاته كان المطلوب ايا من ذاتيات الانسان يميزه عما يشاركه فی الشيئية فيصح ان يجاب بانه حيوان ناطق كما يصح ان يجاب بانه ناطق فيلزم صحة وقوع الحد فی جواب ای شئ هو فی ذاته والفرض ان لا يكون تعريف الفصل مانعا لصدقه على الحد وهذا مما استشكله الامام الرازی فی هذا المقام واجاب صاحب المحاكمات بان معنى ای وان كان بحسب اللغة طلب المميز مطلقا لكن ارباب المعقول اصطلحوا على انه يطلب به مميز لا يكون مقولا فی جواب ما هو وبهذا يخرج الحد والجنس المفرد وللمحقق الطوسی ههنا مسلك آخر ادق واتقن

التركيب

للصفحة المرقومة

٦٦+٦٩

بهذا القسم

التركيب

للصحيفة المهندسة

٥٠+٣

بهندسة

ع الحيوان عنه وهذا هو المراد بالمقوم ۱۲ قوله ليعلم ان المراد بالعالي ههنا الخ يعني انه ليس المراد بالعالي ههنا ما مر اي ما لا يكون فوقه آخر لان هذا التخصيص باطل كما يدل عليه الدليل بل المراد ههنا كل

التصورات
الفصل اذا نسب الى ذاته وغيره

فان ميزه عن المشاركات في الجنس القريب فقريب والا فبعيد واذا نسب الى ما يميزه فمقوم والى ما يميز عنه فمقسم والمقوم للعالي مقوم للسافل

وهو انا لا نسأل عن الفصل الا بعد ان نعلم ان للشيء جنسا بناء على ان ما لا جنس له لا فصل له واذا علمنا الشيء بالجنس فنطلب ما يميزه عن مشاركاته في ذلك الجنس فنقول الانسان اي حيوان هو في ذاته فيتعين الجواب بالناطق لا غير وكلمة شيء في التعريف كناية عن الجنس المعلوم الذي يطلب ما يميز الشيء عن مشاركاته في ذلك الجنس فيندفع الاشكال بحذافيره قوله فقريب كالناطق بالنسبة الى الانسان حيث يميزه عن المشاركات في جنسه القريب وهو الحيوان قوله فبعيد كالحساس بالنسبة الى الانسان حيث يميزه عن المشاركات في الجنس البعيد وهو الجسم النامي قوله واذا نسب الفصل له نسبة الى الماهية التي هو فصل مميز لها ونسبة الى الجنس الذي يميز الماهية عنه من بين افراده فهو بالاعتبار الاول يسمى مقوما لانه جزء للماهية ومحصل لها وبالاعتبار الثاني يسمى مقسما لانه بانضمامه الى الجنس وجوده يحصل قسما فقد تحصل قسما آخر كما ترى في تقسيم الحيوان الى الحيوان الناطق والحيوان الغير الناطق قوله المقوم للعالي اللام للاستغراق اي كل فصل مقوم للعالي فهو فصل مقوم للسافل لان مقوم العالي جزء للعالي والعالي جزء للسافل وجزء الجزء جزء فمقوم العالي جزء للسافل ثم انه يميز السافل عن كل ما يميز العالي عنه فيكون جزءا مميزا له وهو المعني بالمقوم وليعلم ان المراد بالعالي ههنا

قوله يسمى مقسما لانه محصل قسم للجنس ... قوله المقوم للعالي

التصورات
الخاصة والعرض العام وتعريفهما

ولا عكس والمقسم بالعكس الرابع الخاصة وهو الخارج المقول على ما تحت حقيقة واحدة فقط الخامس العرض العام وهو الخارج المقول عليها وعلى غيرها وكل منهما

كل جنس او نوع يكون فوق آخر سواء كان فوقه آخر او لم يكن كذا المراد بالسافل كل جنس او نوع يكون تحت آخر سواء كان تحته آخر او لم يكن فجنس الجنس المتوسط عال بالنسبة الى ما تحته وسافل بالنسبة الى ما فوقه قوله ولا عكس اى كليا بمعنى انه ليس كل مقوم للسافل مقوما للعالي فان الناطق مقوم للسافل الذي هو الانسان وليس مقوما للعالي الذي هو الحيوان قوله والمقسم بالعكس اى كل مقسم للسافل مقسم للعالي ولا عكس اى كليا اما الاول فلان السافل قسم من العالي فكل فصل حصل للسافل قسما فقد حصل للعالي قسما لان قسيم القسم قسم واما الثاني فلان الحساس مثلا مقسم للعالي الذي هو الجسم النامي وليس مقسما للسافل الذي هو الحيوان قوله وهو الخارج اى الكلي الخارج فان المقسم معتبر في جميع مفهومات الاقسام واعلم ان الخاصة منقسم الى خاصة شاملة لجميع افراد ما هي خاصة له كالكاتب بالقوة للانسان والى غير شاملة لجميع افراده كالكاتب بالفعل للانسان قوله حقيقة واحدة نوعية او جنسية فالاول خاصة النوع والثاني خاصة الجنس فالماشي خاصة للحيوان وعرض عام للانسان فافهم قوله وعلى غيرها كالماشي فانه يقع على حقيقة الانسان وعلى غيرها من الحقائق الحيوانية قوله وكل منهما اى كل واحد من الخاصة والعرض العام وبالجملة الكلي الذي هو عرض لافراده اما لازم واما مفارق اذ لا يخلو اما ان يستحيل انفكاكه عن معروضه ولا فالاول هو الاول

ان امتنع انفكاكه من الشئ فلازم بالنظر الى الماهية
او الوجود بيّن يلزم تصوره من تصور الملزوم او من تصورهما
الجزم باللزوم وغير بيّن بخلافه والّا فعرض مفارق

والثانى هو الثانى ثم اللازم ينقسم تقسيمين احدهما انه اى لازم الشئ اما لازم له بالنظر الى النفس الماهية
مع قطع النظر عن خصوص وجوده فى الخارج او فى الذهن وذلك بان يكون هذا الشئ بحيث كلما تحقق فى الذهن
او فى الخارج كان هذا اللازم ثابتا له واما لازم له بالنظر الى وجوده اى الى خصوص وجوده الخارجى والذهنى
فهذا التقسيم بالحقيقة ثلثة اقسام فاقسام اللازم بهذا التقسيم ثلثة لازم الماهية كزوجية الاربعة ولازم الوجود
الخارجى كاحراق النار ولازم الوجود الذهنى ككون حقيقة الانسان كلية وهذا القسم يسمى معقولا ثانيا
ايضا والثانى ان اللازم اما بين او غير بين والبين له معنيان احدهما اللازم الذى يلزم تصوره
من تصور الملزوم كما يلزم تصور البصر من تصور العمى ويقال له البين بالمعنى الاخص وح فغير البين هو
اللازم الذى لا يلزم تصوره من تصور الملزوم كالكتابة بالقوة للانسان والثانى من معنى البين
هو اللازم الذى يلزم من تصوره مع تصور الملزوم والنسبة بينهما الجزم باللزوم كزوجية الاربعة فان
العقل بعد تصور الاربعة والزوجية ونسبة الزوجية اليها يحكم جزما بان الزوجية لازمة لها وذلك يقال له
البين بالمعنى الاعم وح فغير البين هو اللازم الذى لا يلزم من تصوره مع تصور الملزوم والنسبة
بينهما الجزم باللزوم كالحدوث للعالم فهذا التقسيم الثانى بالحقيقة تقسيمان الا ان القسمين الحاصلين

فانا اذا تصورنا الحدوث والعالم والنسبة بينهما لا يكفى فى الجزم باللزوم بينهما بل يحتاج الى الوسط والدليل برهان

التصورات
تقسيم الخاصة والعرض العام الى
اللازم والمفارق

يدوم او يزول بسرعة او بطوء خاتمة مفهوم الكلي يسمى كليًّا منطقيا و
معروضه طبعيا والمجموع عقليا وكذا الانواع الخمسة والحق ان وجود الطبعي بمعنى وجود اشخاصه

على كل تقدير انما يسميان بالبين وغير البين قوله يدوم كحركة الفلك فانها دائمة للفلك وان لم يمتنع
انفكاكها عنه بالنظر الى ذاته قوله بسرعة كحمرة الخجل وصفرة الوجل قوله او بطوء كالشباب قوله
مفهوم الكلي اي ما يطلق عليه لفظ الكلي يعني المفهوم الذي لا يمتنع فرض صدقه على كثيرين يسمى كليا منطقيا
فان المنطقي يقصد من الكلي هذا المعنى قوله ومعروضه اي ما يصدق عليه هذا المفهوم كالانسان والحيوان
يسمى كليا طبعيا لوجوده في الطبائع يعني في الخارج على ما يجيء قوله والمجموع المركب من هذا العارض
والمعروض كالانسان الكلي والحيوان الكلي يسمى كليا عقليا اذ لا وجود له الا في العقل قوله وكذا
الانواع الخمسة يعني كما ان الكلي يكون منطقيا وطبعيا وعقليا كذلك الانواع الخمسة يعني الجنس
والنوع والفصل والخاصة والعرض العام تجري في كل منها هذه الاعتبارات الثلثة مثلا
مفهوم النوع اعني الكلي المقول على كثيرين متفقين بالحقيقة في جواب ما هو يسمى نوعا منطقيا
ومعروضه كالانسان والفرس نوعا طبعيا ومجموع العارض والمعروض كالانسان النوع نوعا عقليا
وعلى هذا فقس البواقي بل الاعتبارات الثلثة تجري في الجزئي ايضا فانا اذا قلنا زيد جزئي
فمفهوم الجزئي اعني ما يمتنع فرض صدقه على كثيرين يسمى جزئيا منطقيا ومعروضه اعني زيد يسمى جزئيا
طبعيا والمجموع اعني زيد الجزئي يسمى جزئيا عقليا قوله والحق ان وجود الطبعي بمعنى وجود اشخاصه

التصورات
الكلي اما منطقي او طبعي
او عقلي

التركيب

الصفة المهندسة

اما ان يحصل الشك

من موضوعه او لا منفصلة حقيقية

هو ذي او مالا يخلو اما ان يحصل الشك

موضوعه او لا الخ فمن لا لازم ومتفارق

حقيقية كبرى تقيد بملاحظة الذي هو الخ فمن الا لازم

فمن لا لازم او مفارق دون متصلة

هو الاول دا خل نحو قول فالاول

حملية است اشارت هو الثاني كبرى

التركيب
الصحيفة المهندسة
بهندسة

التصورات
التعريف المعرف وشرائطه
احكامه

فصل معرف الشئ ما يقال عليه لافادة تصوره ويشترط ان يكون مساويا واجلى فلا يصح بالاعم ولا الاخص والمساوى معرفة وجهالة والا خفى

لا ينبغى ان يشك فى ان الكلى المنطقى غير موجود فى الخارج فان الكلية انما تعرض المفهومات فى العقل ولذا كانت من المعقولات الثانية وكذا فى ان العقلى غير موجود فيه فان انتفاء الجزء يستلزم انتفاء الكل وانما النزاع فى ان الطبيعى كالانسان من حيث هو انسان الذى تعرضه الكلية فى العقل بل هو موجود فى الخارج فى ضمن افراده ام لا بل ليس الموجود فيه الا الافراد والاول مذهب جمهور الحكماء والثانى مذهب بعض المتاخرين ومنهم المص رح فلذا قال الحق هو الثانى وذلك لانه لو وجد فى الخارج فى ضمن افراده لزم اتصاف الشئ الواحد بالصفات المتضادة ووجود الشئ الواحد فى الامكنة المتعددة وح فمعنى وجود الطبيعى هو ان افراده موجودة وفيه تامل وتحقيق الحق فى حواشى التجريد فانظر فيها قوله معرف الشئ بعد الفراغ من بيان ما يتركب منه المعرف شرع فى البحث عنه وقد علمت ان المقصد بالذات فى هذا الفن هو البحث عنه وعن الحجة وعرفه بانه ما يحمل على الشئ اى المعرف ليفيد تصور هذا الشئ اما بكنهه او بوجه يمتاز عن جميع ما عداه ولهذا لم يجز ان يكون اعم مطلقا لان الاعم لا يفيد شيئا منهما كالحيوان فى تعريف الانسان فان الحيوان ليس بكنه الانسان لان حقيقة الانسان هو الحيوان مع الناطق وايضا لا يميز الانسان عن جميع ما عداه لان بعض الحيوان هو الفرس وكذا الحال فى الاعم من وجه واما الاخص اعنى مطلقا فهو وان جاز ان يفيد تصوره وتصور الاعم بالكنه

التصور وجوابه ان الحمل ليس للافادة بل لحصول التصديق بثبوت المعرف للمعرف منها انه لا يصدق بها

يعارض من بداهة اللوازم وأجيب بأن المراد يفيد تصور الشيء بالطريق النظري ان المقصود من الفن تدوين

والتعريف بالفصل القريب حدّ وبالخاصة رسم فان كان مع الجنس القريب فتام والا فناقص ولم يعتبروا بالعرض العام

أو بوجه يمتاز عما عداه كما اذا تصورنا الانسان بانه حيوان ناطق فقد تصورنا الحيوان في ضمن الانسان

بأحد الوجهين لكن لما كان الأخص أقل وجودا في العقل وأخفى في نظره وشأن المعرّف أن يكون أعرف من

المعرَّف لم يجز أن يكون أخص ولقد ظهر من تعريف المعرف بالمحمول على الشيء انه لا يجوز أن يكون مباينا للمعرّف

فتعين أن يكون مساويا ثم ينبغي أن يكون أعرف من المعرَّف في نظر العقل لانه معلوم موصل الى تصور

مجهول هو المعرف لا أخفى ولا مساويا في الخفاء والظهور قوله بالفصل القريب التعريف لا بد أن يشتمل

على مميّز المعرف ويساويه بناء على ما سبق من اشتراط المساواة فهذا المميز ان كان ذاتيا كان

فصلا قريبا وان كان عرضيا كان خاصة لا محالة فعلى الأول المعرف يسمى حدا وعلى الثاني رسما

ثم كل منهما ان اشتمل على الجنس القريب يسمى حدا تاما ورسما تاما وان لم يشتمل على الجنس القريب سواء اشتمل

على الجنس البعيد وكان هناك فصل قريب وحده أو خاصة وحدها يسمى حدا ناقصا ورسما ناقصا هذا حاصل

كلامهم وفيه أبحاث لا يسعها المقام قوله ولم يعتبروا بالعرض العام قالوا الغرض من التعريف اما الاطلاع

على كنه المعرّف أو امتيازه عن جميع ما عداه والعرض العام لا يفيد شيئا منهما فلذا لم يعتبروه في مقام التعريف

والظاهر ان غرضهم من ذلك انه لم يعتبروه منفردا اما التعريف بمجموع أمور كل واحد منها عام للمعرف لكن المجموع

يخصه كتعريف الانسان بماش مستقيم القامة مثلا وتعريف الخفاش بالطائر الولود فهو تعريف بخاصة مركبة معتبرة عندهم كما صرح

التصورات
أقسام المعرّف وعدم اعتباره بالعرض العام

الترکیب
للصغیة المهندسة
٦٧٥
بهندسة

صح ۵۵ قوله المقصود بالذات فی هذا الفن ۱۲

قوله ای الشیء ای المعرف مرکب ناقص تقییدی اضافی

تقییدی متعلق محمول قضیه ۱۲

مرکب تام صورة و مرکب اضافی

قوله التصور الساذج ... بوجه بمنازه عن جمیع ما عداه

الانسان الاتیه تصور ... الانسان الکاتب

صح ۵۵ قوله الانسان انه ... قیاس

الحیوان الاعم ... الانسان عن جمیع ما عداه ۱۲

محمول قضیه ... سالبه ... موجبه جزئیه

صح ۵۶ قوله ان کان ... مقدم ... تالی و قضیه متصله ۱۲

الترتيب
للصفحة المهندسة
٤٧+٤٩
بهندسة

وقد اجيز في الناقص ان يكون اعم كاللفظي وهو ما يقصد به تفسير مدلول اللفظ

فصل في التصديقات

القضية قول يحتمل الصدق والكذب فان كان الحكم فيها بثبوت شيء لشيء او نفيه عنه فحملية موجبة او سالبة ويسمى المحكوم عليه موضوعا

بعض المتأخرين قوله وقد اجيز في الناقص ان يكون اعم هذا اشارة الى اجازة المتقدمين حيث حققوا انه يجوز التعريف بالذاتي الاعم كتعريف الانسان بالحيوان فيكون حدا ناقصا او بالعرض الاعم كتعريفه بالماشي فيكون رسما ناقصا بل جوزوا التعريف بالعرض الاخص ايضا كتعريف الحيوان بالضاحك لكن المصنف لم يتذكره لزعمه انه تعريف بالاخفى وهو غير جائز اصلا قوله كاللفظي اي كما اجيز في التعريف اللفظي ان يكون اعم كقولهم السعدانة نبت قوله تفسير مدلول اللفظ اي تعيين مسمى اللفظ من بين المعاني المخزونة في الخاطر فليس فيه تحصيل مجهول من معلوم كما في المعرف الحقيقي فافهم قوله القضية قول القول في عرف هذا الفن يقال المركب سواء كان مركبا معقولا او ملفوظا فالتعريف يشمل القضية المعقولة والملفوظة قوله يحتمل الصدق والكذب الصدق هو المطابقة للواقع والكذب هو اللامطابقة له فهذا المعنى لا يتوقف معرفته على معرفة الخبر والقضية فلا دور قوله موضوعا لانه وضع وعين ليحكم عليه

اشارة الى ترادفهما وتوقف لزوم الدور عليه ١٢

واللامطابقة انما هو الخبر فالدور باق قلنا لا نسلم الحصر لجريانهما في غير الخبر ايضا فان التصور قد يطابق الصورة و...

التصديقات تعريف القضية وتقسيمها واقسامها

والمحكوم به محمولا والدال على النسبة رابطة وقد استعير لها هو والافتراطية

قوله محمولا لانه امر جعل محمولا لموضوعه قوله والدال على النسبة رابطة اي اللفظ المذكور في القضية الملفوظة التي تدل على النسبة الحكمية يسمى رابطة تسمية الدال باسم المدلول فان الرابطة حقيقة هو النسبة الحكمية ففي قوله والدال على النسبة اشارة الى ان الرابطة اداة لدلالتها على النسبة التي هي معنى حرفي غير مستقل ثم اعلم ان الرابطة قد تذكر في القضية وقد تحذف فالقضية على الاول تسمى ثلاثية وعلى الثاني ثنائية قوله وقد استعير لها هو واعلم ان الرابطة تنقسم الى زمانية تدل على اقتران النسبة الحكمية باحد الازمنة الثلثة وغير زمانية بخلاف ذلك ثم ذكر الفارابي ان الحكمة الفلسفية لما نقلت من اللغة اليونانية الى العربية وجد القوم ان الرابطة الزمانية في اللغة العربية هي الافعال الناقصة ولكن لم يجدوا في تلك اللغة رابطة غير زمانية تقوم مقام استي في الفارسية واستين في اليونانية فاستعاروا للرابطة الغير الزمانية لفظة هو وهي ونحوهما مع كونها في الاصل اسماء لا ادوات فهذا ما اشار المص اليه بقوله وقد استعير لها هو وقد يذكر للرابطة الغير الزمانية اسماء مشتقة من الافعال الناقصة نحو كائن وموجود في قولنا زيد كائن قائما او زيد موجود شاعرا قوله والافتراطية اي ان لم يكن الحكم فيها بثبوت شيء لشيء او نفيه عنه فالقضية شرطية سواء كان الحكم فيها بثبوت نسبة على تقدير اخرى

الترکيب
للصفحة الهندسية
۱۳۰۵
مهندسة

صفحه ۷۹ قوله ولکن یحمل ۱۲

صفحه ۸۰

صفحه ۸۱

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

ويسمى الجزء الاول مقدما والثاني تاليا والموضوع ان كان شخصا معينا سميت القضية شخصية ومخصوصة وان كان نفس الحقيقة فطبيعية والا فان بين كمية افراده كلا او بعضا فمحصورة كلية او جزئية وما به البيان سورا والا فمهملة

او نفي ذلك الثبوت او بالمنافاة بين النسبتين او سلب تلك المنافاة فالاولى شرطية متصلة والثانية شرطية منفصلة واعلم ان حصر القضية في الحملية والشرطية على ما قرره المصنف عقلي دائر بين النفي والاثبات واما حصر الشرطية في المتصلة والمنفصلة فاستقرائي قوله مقدما لتقدمه في الذكر قوله تاليا لتلوه الجزء الاول قوله والموضوع هذا تقسيم للقضية الحملية باعتبار الموضوع ولهذا اختلف في تسمية الاقسام حال الموضوع فيسمى ما موضوعه شخص شخصية وعلى هذا القياس وتحصيل التقسيم ان الموضوع اما جزئي حقيقي كقولنا هذا انسان او كلي وعلى الثاني فاما ان يكون الحكم على نفس حقيقة هذا الكلي وطبيعته من حيث هي هي او على افراده وعلى الثاني فاما ان يبين كمية افراد المحكوم عليه بان يبين ان الحكم على كلها او على بعضها او لا يبين ذلك بل يهمل فالاول شخصية والثاني طبيعية والثالث محصورة والرابع مهملة ثم المحصورة ان بين فيها ان الحكم على كل افراد الموضوع فكلية وان بين ان الحكم على بعض افراده فجزئية وكل منهما اما موجبة او سالبة ولا بد في كل من تلك المحصورات الاربع من امر يبين كمية افراد الموضوع يسمى ذلك الامر بالسور

التصديقات
اقسام الحملية باعتبار الموضوع

وتلازم الجزئية ولابد في الموجبة من وجود الموضوع أما محققا فهي الخارجية أو مقدرا فالحقيقية أو ذهنا فالذهنية

أخذ من سور البلد إذ كما أن سور البلد محيط به كذلك هذا الأمر محيط بما حكم عليه من أفراد الموضوع فسور الموجبة الكلية كل ولام الاستغراق وللشخصية ... كانت سور الموجبة الجزئية هو بعض وواحد ... وسور السالبة الكلية لا شيء ولا واحد ... وسور السالبة الجزئية ليس كل وليس بعض وبعض ليس ... قوله وتلازم الجزئية

واعلم أن القضايا المعتبرة في العلوم هي المحصورات الأربع لا غير وذلك لأن المهملة والجزئية متلازمتان إذ كلما صدق الحكم على أفراد الموضوع في الجملة صدق على بعض أفراده وبالعكس فالمهملة مندرجة تحت الجزئية وتستغنى عنها بذكرها وأما الشخصية فلا كمال في معرفة الجزئيات لتغيرها وعدم ثباتها بل إنما يبحث عنها في ضمن المحصورات التي يحكم فيها على الأشخاص إجمالا وأما الطبيعية فلا يبحث عنها في العلوم أصلا فإن الطبائع الكلية من حيث نفس مفهومها كما هو موضوع الطبيعية لا من حيث تحققها في ضمن الأشخاص غير موجودة في الخارج فلا كمال في معرفة أحوالها فثبت القضايا المعتبرة في المحصورات الأربع قوله ولابد في الموجبة إلخ يعني في صدقها من وجود الموضوع وذلك لأن الحكم في الموجبة بثبوت شيء لشيء وثبوت شيء لشيء فرع ثبوت المثبت له أعني الموضوع فلا يصدق هذا الحكم لو لم يكن الموضوع متحققا موجودا في الخارج إن كان الحكم بثبوت المحمول له هناك أو في الذهن لكن لما تحقق للقضايا الحملية المعتبرة باعتبار وجود موضوعها ثلثة أقسام

أقسام الحملية باعتبار تحقق الموضوع

التصديقات
اقسام الحملية باعتبار حرف السلب

وقد يجعل حرفُ السلب جزءًا من جزءٍ فتسمّى معدولةً والا فمحصلةً وقد يصرح بكيفية النسبة فموجهةٌ وما به البيان جهةٌ والا فمطلقةٌ

لان الحكم فيها اما على الموضوع الموجود في الخارج محققا نحو كل انسان حيوان بمعنى ان كل انسان موجود في الخارج حيوان في الخارج واما على الموضوع الموجود في الخارج مقدرا نحو كل انسان حيوان بمعنى ان كل ما لو وجد في الخارج كان انسانا فهو على تقدير وجوده في الخارج حيوان وهذا الوجود المقدر انما اعتبر في الافراد الممكنة لا الممتنعة كافراد اللاشئ وشريك البارئ واما على الموضوع الموجود في الذهن كقولك شريك البارئ ممتنع بمعنى ان كل ما لو وجد في العقل وفرضه العقل شريك البارئ فهو موصوف في الذهن بالامتناع وهذا انما اعتبر في الموضوعات التي ليست لها افراد ممكنة التحقق في الخارج **قوله** حرف السلب كلا وليس وغيرهما مما يشاركها في معنى السلب **قوله** من جزء اي من الموضوع فقط او من المحمول فقط او من كليهما فالقضية على الاول تسمى معدولة الموضوع و على الثاني معدولة المحمول وعلى الثالث معدولة الطرفين **قوله** محصلة لان حرف السلب موضوع لسلب النسبة فاذا استعمل لا في هذا المعنى كان معدولا عن معناه الاصلي فسميت القضية التي هذا الحرف جزء من جزئها معدولة وتسمية الكل باسم الجزء والقضية التي لا يكون حرف السلب جزءا من طرفيها تسمى محصلة **قوله** بكيفية النسبة اه نسبة المحمول الى الموضوع سواء كانت ايجابية او سلبية تكون لا محالة مكيفة في نفس الامر الواقع بكيفية

م كلى لا على طريق الجزئية نحو كل انسان ليس بحجر ثم اعلم ان بعضهم خصوا اسم المحصلة بالموجبة وسموا السالبة بسيطة نظرا الى ان

التصديقات الموجهات وشرح اقسامها البسائط

فان كان الحكم فيها بضرورة النسبة ما دام ذات الموضوع موجودة فضرورية مطلقة او ما دام وصفه فمشروطة عامة او في وقت معين فوقتية مطلقة

مثل الضرورة او الدوام او الامكان او الامتناع او غير ذلك فتلك الكيفية الواقعة في نفس الامر تسمى مادة القضية ثم قد يصرح في القضية بان تلك النسبة مكيفة في نفس الامر بكيفية كذا فالقضية تسمى موجهة وقد لا يصرح بذلك فتسمى القضية مطلقة واللفظ الدال عليها في القضية الملفوظة والصورة العقلية الدالة عليها في القضية المعقولة يسمى جهة القضية فان طابقت الجهة المادة صدقت القضية كقولنا كل انسان حيوان بالضرورة والا كذبت كقولنا كل انسان حجر بالضرورة قوله فان كان الحكم فيها بضرورة النسبة آه اي قد يكون الحكم في القضية الموجهة بان النسبة الثبوتية او السلبية ضرورية اي ممتنعة الانفكاك عن الموضوع على اربعة اوجه الاول انها ضرورية ما دام ذات الموضوع موجودة نحو كل انسان حيوان بالضرورة ولا شيء من الانسان بحجر بالضرورة فتسمى القضية ضرورية مطلقة لاشتمالها على الضرورة وعدم تقييد الضرورة بالوصف العنواني او الوقت الثاني انها ضرورية ما دام الوصف العنواني ثابتا لذات الموضوع نحو كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا ولا شيء من الكاتب بساكن الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا فتسمى مشروطة عامة لاشتراط الضرورة بالوصف العنواني ولكون هذه القضية اعم من المشروطة الخاصة كما سيجيء الثالث انها ضرورية في وقت معين نحو كل قمر منخسف بالضرورة وقت حيلولة الارض بينه وبين الشمس ولا شيء من القمر بمنخسف بالضرورة وقت التربيع فتسمى وقتية مطلقة

التركيب

الصفحة المهندسة

٨٥-٨٦

بهندسة

صفحه ٨٥ قوله لان الحكم فيها اذا على الموضوع الموجود في الخارج محققا او اذا على الموضوع الموجود في الخارج مقدرا او اذا على الموضوع الموجود في الذهن ۱۲

صفحه ٨٥ قوله كل معلوم ۱۲

صفحه ٨٥ قوله ۱۲

التركيب
للصيغة المهندسة
٩٠+٨٩+٨٦
بهندسة

اوغير معين فمنتشرة مطلقة اوبدوامها ما دام الذات فدائمة
مطلقة اوما دام الوصف فعرفية عامة اوبفعليتها فمطلقة عامة

لتقييد الضرورة بالوقت وعدم تقييد القضية باللادوام الرابع انها ضرورية فى وقت من الاوقات كقولنا
كل انسان متنفس بالضرورة وقتا ما ولا شئ منه بمتنفس بالضرورة وقتا ما فتسمى منتشرة مطلقة لكون
وقت الضرورة فيها منتشرا اى غير معين وعدم تقييد القضية باللادوام قوله فدائمة مطلقة الفرق بين
الضرورة والدوام ان الضرورة هى استحالة انفكاك شئ عن شئ والدوام عدم انفكاكه عنه وان لم يكن مستحيلا
كدوام الحركة للفلك ثم الدوام اعنى عدم انفكاك النسبة الايجابية او السلبية عن الموضوع اما ذاتى او وصفى
فان كان الحكم فى الموجبة بالدوام الذاتى اى بعدم انفكاك النسبة عن الموضوع ما دام ذات الموضوع
موجودة سميت القضية دائمة لاشتمالها على الدوام ومطلقة لعدم تقييد الدوام بالوصف العنوانى وان كان
الحكم بالدوام الوصفى اى بعدم انفكاك النسبة عن ذات الموضوع ما دام الوصف العنوانى ثابتا لتلك الذات
سميت عرفية لان اهل العرف يفهمون هذا المعنى من القضية السالبة بل من الموجبة ايضا عند الاطلاق فاذا قيل
كل كاتب متحرك الاصابع فهموا ان هذا الحكم ثابت ما دام كاتبا وعامة لكونها اعم من العرفية الخاصة التى يجئ ذكرها
قوله اوبفعليتها اى تحقق النسبة بالفعل فالمطلقة العامة هى التى حكم فيها بكون النسبة متحققة بالفعل اى فى احد
الازمنة الثلثة وتسميتها بالمطلقة لان هذا هو المفهوم من القضية عند اطلاقها وعدم تقييدها بالضرورة
او بالدوام او غير ذلك من الجهات وبالعامة لكونها اعم من الوجودية اللادائمة واللاضرورية على ما سيجئ

التصديقات
الموجهات وشرحها واقسام
البسائط

او بعدم ضرورة خلافها فممكنة عامة فهذه بسائط

وقد تقيد العامتان والوقتيتان المطلقتان باللادوام الذاتي

قوله او بعدم ضرورة خلافها اي اذا حكم في القضية بان خلاف النسبة المذكورة فيها ليس ضروريا نحو قولنا زيد كاتب بالامكان العام يعني ان الكتابة غير مستحيلة له بمعنى ان سلبها عنه ليس بضروري سميت القضية ممكنة لاشتمالها على الامكان وهو سلب الضرورة وعامة لكونها اعم من الممكنة الخاصة قوله فهذه بسائط اي القضايا الثمانية المذكورة من جملة الموجهات بسائط اعلم ان القضية الموجهة اما بسيطة وهي ما تكون حقيقتها اما ايجابا فقط او سلبا فقط كما مر من الموجهات الثمانية واما مركبة وهي التي تكون حقيقتها مركبة من ايجاب وسلب بشرط ان لا يكون الجزء الثاني فيها مذكورا بعبارة مستقلة سواء كان في اللفظ تركيب كقولنا كل انسان ضاحك بالفعل لا دائما فقولنا لا دائما اشارة الى حكم سلبي اي لا شيء من الانسان بضاحك بالفعل او لم يكن في اللفظ تركيب كقولنا كل انسان كاتب بالامكان الخاص فانه في المعنى قضيتان ممكنتان عامتان اي كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام والعبرة في الايجاب والسلب بالجزء الاول الذي هو صل القضية وايضا ان القضية المركبة انما تحصل بتقييد قضية بسيطة بقيد مثل اللادوام واللاضرورة قوله العامتان اي المشروطة العامة والعرفية العامة قوله والوقتيتان اي الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة قوله باللادوام الذاتي معنى اللادوام الذاتي ان النسبة المذكورة في القضية ليست دائمة ما دام ذات الموضوع موجودة فيكون نقيضها

التصديقات الموجهات وشرحها واقسامها البسائط

التركيب
للصغرى المهندسة
بجند ساله ٩٣+٩

التركيب

للصغرى المهندسة

۹۳ ـ ۹+۵

بهندسة

التصديقات
الموجهات وشرحها واقسام المركبات

فتسمى المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة والوقتية والمنتشرة وقد تقيد المطلقة العامة باللاضرورة الذاتية فتسمى بالوجودية اللاضرورية

واقعا النسبة في زمان من الازمنة الثلثة فيكون اشارة الى قضية مطلقة عامة مخالفة للاصل في الكيف موافقة في الكم فافهم قوله المشروطة الخاصة هي المشروطة العامة المقيدة باللادوام الذاتي نحو كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة مادام كاتبا لا دائما اي لا شئ من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل قوله العرفية الخاصة هي العرفية العامة المقيدة باللادوام الذاتي كقولنا بالدوام لا شئ من الكاتب بساكن الاصابع مادام كاتبا لا دائما اي كل كاتب ساكن الاصابع بالفعل قوله والوقتية والمنتشرة لما قيدت الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة باللادوام الذاتي حذف عن اسمهما لفظ المطلقة فسميت الاولى وقتية والثانية منتشرة فالوقتية هي الوقتية المطلقة المقيدة باللادوام الذاتي نحو كل قمر منخسف بالضرورة وقت حيلولة الارض لا دائما اي لا شئ من القمر بمنخسف بالفعل والمنتشرة هي المنتشرة المطلقة المقيدة باللادوام الذاتي نحو قولنا لا شئ من الانسان بمتنفس بالضرورة وقتا ما لا دائما اي كل انسان متنفس بالفعل قوله باللاضرورة الذاتية معنى اللاضرورة الذاتية ان هذه النسبة المذكورة في القضية ليست ضرورية مادام ذات الموضوع موجودة فيكون هذا حكما بامكان نقيضها لان الامكان هو سلب الضرورة عن الطرف المقابل كما مر فيكون مفاد اللاضرورة الذاتية ممكنة عامة مخالفة للاصل في الكيف قوله الوجودية اللاضرورية لان معنى المطلقة العامة هو فعلية النسبة ووجودها في وقت من الاوقات ولاشتمالها على اللاضرورة فالوجودية اللاضرورية هي المطلقة العامة المقيدة باللاضرورة الذاتية نحو كل انسان متنفس بالفعل لا بالضرورة اي لا شئ من الانسان بمتنفس بالامكان العام فهي مركبة من مطلقة عامة وممكنة عامة احدهما موجبة والاخرى سالبة

او باللادوام الذاتي فتسمى الوجودية اللادائمة

قوله او باللادوام الذاتي انما قيد باللادوام بالذاتي لان تقييد العامتين باللادوام الوصفي غير صحيح ضرورة تنافي اللادوام بحسب الوصف مع الدوام بحسب الوصف نعم يمكن تقييد الوقتيتين المطلقتين باللادوام الوصفي ايضا لكن هذا التركيب غير معتبر عندهم **واعلم** انه كما يصح تقييد هذه القضايا الاربع باللادوام الذاتي كذلك يصح تقييدها باللاضرورة الذاتية وكذلك يصح تقييد ماسوى المشروطة العامة من تلك الجملة باللاضرورة الوصفية فالاحتمالات الحاصلة من ملاحظة كل من تلك القضايا الاربع مع كل من تلك القيود الاربعة ستة عشر ثلثة منها غير صحيحة واربعة منها صحيحة معتبرة والتسعة الباقية صحيحة غير معتبرة **واعلم** ايضا انه كما يمكن تقييد المطلقة العامة باللادوام واللاضرورة الذاتيتين كذلك يمكن تقييدها باللادوام واللاضرورة الوصفيتين وهذان ايضا من الاحتمالات الصحيحة الغير المعتبرة وكما يصح تقييد الممكنة العامة باللاضرورة الذاتية يصح تقييدها باللاضرورة الوصفية وكذا باللادوام الذاتي والوصفي لكن هذه المحتملات الثلثة ايضا غير معتبرة عندهم وينبغي ان يعلم ان التركيب لا ينحصر فيما اشرنا اليه بل سيجيئ الاشارة الى بعض آخر ويمكن تركيبات كثيرة اخر لم يتعرضوا لها لكن المتفطن بعد التنبيه لما ذكرناه يتمكن من استخراج اي قدر شاء **قوله** الوجودية اللادائمة هي المطلقة العامة المقيدة باللادوام الذاتي نحو لا شيء من الانسان بمتنفس بالفعل لا دائما اي كل انسان متنفس بالفعل فهي مركبة من مطلقتين عامتين احديهما موجبة والاخرى سالبة

وقد تقيد الممكنة العامة باللاضرورة من الجانب الموافق ايضاً فتسمى الممكنة الخاصة وهذه مركبات لان اللادوام اشارة الى مطلقة عامة واللاضرورة الى ممكنة عامة مخالفتي الكيفية وموافقتي الكمية لما قيد بهما

فصل

الشرطية متصلة ان حكم فيها بثبوت نسبة على تقدير اخرى او نفيها

قوله باللاضرورة من الجانب الموافق ايضاً كما انه حكم في الممكنة العامة باللاضرورة على الجانب المخالف فقد يحكم باللاضرورة من الجانب الموافق ايضاً فتصير القضية مركبة من ممكنتين عامتين ضرورة ان سلب الضرورة من الجانب المخالف هو امكان الطرف الموافق وسلب ضرورة الطرف الموافق هو امكان الطرف المقابل فيكون الحكم في القضية بامكان الطرف الموافق وامكان الطرف المقابل نحو كل انسان كاتب بالامكان الخاص فان معناه كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام قوله وهذه مركبات اي هذه القضايا السبع المذكورة وهي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة والوقتية والمنتشرة والوجودية اللاضرورية والوجودية اللادائمة والممكنة الخاصة قوله مخالفتي الكيفية اي في الايجاب والسلب وقد مر بيان ذلك في بيان معنى اللادوام واللاضرورة واما الموافقة في الكمية والجزئية فلان الموضوع في القضية المركبة امر واحد قد حكم عليه بحكمين مختلفين بالايجاب والسلب فان كان الحكم في الجزء الاول على كل الافراد كان في الجزء الثاني ايضاً على كلها وان كان على البعض في الاول فكذا في الثاني قوله لما قيد بها اي القضية التي قيدت بها اي باللادوام واللاضرورة يعني اصل القضية قوله على تقدير اخرى سواء كانت النسبتان ثبوتيتين او سلبيتين او مختلفتين فقولنا كلما لم يكن زيد حيوانا لم يكن انسانا متصلة موجبة فالمتصلة الموجبة ما حكم فيها باتصال النسبتين والسالبة ما حكم فيها بسلب اتصالهما نحو ليس البتة كلما كانت الشمس طالعة كان الليل موجوداً

التصديقات الشرطية وتعريفها وتقسيمها

لزومية ان كان ذلك بعلاقة والا فاتفاقية ومنفصلة ان حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما صدقا وكذبا معا وهي الحقيقية او صدقا فقط فمانعة الجمع او كذبا فقط فمانعة الخلو

وكذلك اللزومية الموجبة ما حكم فيها بالاتصال بعلاقة والسالبة ما حكم فيها بانه ليس هناك اتصال بعلاقة سواء لم يكن هناك اتصال او كان لكن لا بعلاقة واما الاتفاقية فهي ما حكم فيها بمجرد الاتصال او نفيه من غير ان يكون ذلك مستندا الى العلاقة نحو كلما كان الانسان ناطقا فالحمار ناهق وليس كلما كان الانسان ناطقا كان الفرس ناهقا قوله بعلاقة وهي امر بسببه يستصحب المقدم التالي كالعلاقة بين طلوع الشمس ووجود النهار في قولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود قوله تنافي النسبتين سواء كانت النسبتان ثبوتيتين او سلبيتين او مختلفتين فان كان الحكم فيها بتنافيهما فهي منفصلة موجبة وان كان بسلب تنافيهما فهي منفصلة سالبة قوله وهي الحقيقية فالمنفصلة الحقيقية ما حكم فيها بتنافي النسبتين في الصدق والكذب كقولنا اما ان يكون هذا العدد زوجا او فردا او حكم فيها بسلب تنافي النسبتين في الصدق والكذب نحو قولنا ليس البتة اما ان يكون هذا العدد زوجا او منقسما بمتساويين والمنفصلة المانعة الجمع ما حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما في الصدق فقط نحو هذا الشيء اما ان يكون شجرا او حجرا والمنفصلة المانعة الخلو ما حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما في الكذب فقط نحو اما ان يكون زيد في البحر واما ان لا يغرق قوله او صدقا فقط اي لا في الكذب بل مع قطع النظر عن الكذب حتى جاز ان تجتمع النسبتان في الكذب وان لا تجتمعا ويقال للمعنى الاول مانعة الجمع بالمعنى الاخص والثاني بالمعنى الاعم قوله او كذبا فقط اي لا في الصدق او مع قطع النظر عن الصدق والاول مانعة الخلو بالمعنى الاخص والثاني بالمعنى الاعم

او من التنافي في الصدق حتى جاز ان يجتمع النسبتان في الصدق وان لا تجتمعا ١٢

التصديقات المنفصلة واقسامها وتعريفها

الترکیب
للصفحة المهندسة
٩٥+٩٦
بهندسة

برتقدیر ذکر جهت مطابقه عامه شبیه در جهت ... [illegible]

[illegible]

التركيب
للصفحة المهندسة
٩٦-٩٩
بهندسة

وكل منهما عنادية ان كان التنافي لذاتي الجزئين والا فاتفاقية

ثم الحكم في الشرطية ان كان على جميع تقادير المقدم فكلية او بعضها مطلقا فجزئية او معينا فشخصية والا فمهملة

قوله لذاتي الجزئين اي ان كانت المنافاة بين الطرفين اي المقدم والتالي منافاة ناشئة عن ذاتيهما في اي مادة تحققا كالمنافاة بين الزوجية والفردية لا من خصوص المادة كالمنافاة بين السواد والكتابة في انسان يكون اسود وغير كاتب او يكون كاتبا غير اسود فالمنافاة بين طرفي هذه المنفصلة واقعة لا لذاتيهما بل بحسب خصوص المادة اذ قد يجتمع السواد والكتابة في الصدق او في الكذب في مادة اخرى فهذه منفصلة حقيقية اتفاقية وتلك منفصلة عنادية كما في الحبشي الكاتب ١٢ ع **قوله** ثم الحكم الخ كما ان الحملية تنقسم الى محصورة ومهملة وشخصية وطبيعية كذلك الشرطية ايضا سواء كانت متصلة او منفصلة تنقسم الى المحصورة الكلية والجزئية والمهملة والشخصية ولا تعقل الطبيعية ههنا **قوله** على جميع تقادير المقدم كقولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود **قوله** فكلية وسورها في المتصلة الموجبة كلما ومهما ومتى وما في معناها وفي المنفصلة دائما وابدا ونحوهما هذا في الموجبة اما في السالبة مطلقا فسورها ليس البتة **قوله** او بعضها مطلقا اي على بعض غير معين كقولك قد يكون اذا كان الشيء حيوانا كان انسانا **قوله** فجزئية وسورها في الموجبة متصلة كانت او منفصلة قد يكون وفي السالبة كذلك قد لا يكون **قوله** فشخصية كقولنا ان جئتني اليوم فاكرمتك **قوله** والا اي ان لم يكن الحكم على جميع تقادير المقدم ولا على بعضها بان يسكت عن بيان الكلية والبعضية مطلقا **قوله** فمهملة نحو اذا كان الشيء انسانا كان حيوانا **قوله** في الاصل اي قبل دخول اداة الاتصال او الانفصال عليهما

التصديقات
اقسام الشرطية المتصلة وتعريفها

الحق انه يجري في القضايا والمفردات كليهما فالنزاع نزاع لفظي لان من قال بعدم جريانه في المفردات يقول ان ...

وطرفا الشرطية في الاصل قضيتان حمليتان او متصلتان او منفصلتان او مختلفتان الا انهما اخرجتا بزيادة اداة الاتصال والانفصال عن التمام

فصل التناقض اختلاف القضيتين بحيث يلزم لذاته من صدق كل كذب الاخرى

قوله حمليتان كقولنا ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فان طرفيها وهما الشمس طالعة والنهار موجود قضيتان حمليتان قوله او متصلتان كقولنا كلما كان ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فكلما لم يكن النهار موجودا لم تكن الشمس طالعة فان طرفيها وهما قولنا ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وقولنا كلما لم يكن النهار موجودا لم تكن الشمس طالعة قضيتان متصلتان قوله او منفصلتان كقولنا كلما كان دائما اما ان يكون العدد زوجا او فردا فدائما اما ان يكون العدد منقسما بمتساويين او غير منقسم بها قوله او مختلفتان بان يكون احدى الطرفين حملية والاخرى متصلة او احدهما حملية والاخرى منفصلة او احدهما متصلة والاخرى منفصلة فالاقسام ستة وعليك باستخراج ما تركنا من الامثلة قوله عن التمام اي عن ان يصح السكوت عليهما ويحتمل الصدق والكذب مثلا قولنا الشمس طالعة مركب تام خبري محتمل للصدق والكذب ولا نعني بالقضية الا هذا فاذا ادخلت عليه اداة الاتصال مثلا وقلت ان كانت الشمس طالعة لم يصح ان تسكت عليه ولم يحتمل الصدق والكذب بل احتجت الى ان تضم اليه قولك مثلا فالنهار موجود قوله اختلاف القضيتين قيد بالقضيتين دون الشيئين لما ان التناقض لا يكون بين المفردات على ما قيل واما لان الكلام في تناقض القضايا قوله بحيث يلزم الخ خرج بهذا القيد الاختلاف الواقع بين الموجبة والسالبة الجزئيتين فانهما قد يصدقان معا نحو بعض الحيوان انسان وبعضه ليس بانسان فلم يتحقق التناقض بين الجزئيتين

اذ لا يلزم من صدق كل كذب الاخرى

التركيب
للصفحة المهندسة
١٠٠ + ٩٩
بسلسلة

التركيب
للصفحة المهندسة

شرائط التناقض ونقائض الموجهات

وبالعكس ولابد من الاختلاف في الكم والكيف والجهة والاتحاد فيما عداها فالنقيض للضرورية الممكنة العامة

قوله وبالعكس اى ويلزم من كذب كل من القضيتين صدق الاخرى وخرج بهذا القيد الاختلاف الواقع بين الموجبة والسالبة الكليتين فانهما قد تكذبان معا كقولنا لاشئ من الحيوان بانسان وكل حيوان انسان فلم يتحقق التناقض بين الكليتين ايضا فقد علم ان القضيتين لو كانتا محصورتين يجب اختلافهما في الكم كما سيتصرح به الشارح قوله ولابد من الاختلاف اى يشترط في التناقض ان يكون احدى القضيتين موجبة والاخرى سالبة ضرورة ان الموجبتين والسالبتين قد تجتمعان في الصدق والكذب ثم ان كانت القضيتان محصورتين يجب اختلافهما في الكم ايضا لما مر ثم ان كانتا موجهتين يجب اختلافهما في الجهة فان الضروريتين قد تكذبان كقولنا كل انسان كاتب بالضرورة ولاشئ من الانسان بكاتب بالضرورة والممكنتين قد تصدقان كقولنا كل انسان كاتب بالامكان العام ولاشئ من الانسان بكاتب بالامكان العام

قوله والاتحاد فيما عداها اى يشترط في التناقض اتحاد القضيتين فيما عدا الامور الثلثة المذكورة اعني الكيف والكم والجهة وقد ضبطوا هذا الاتحاد في ضمن الاتحاد في امور ثمانية قال قائلهم شعر

در تناقض هشت وحدت شرط دان	وحدت موضوع ومحمول ومكان
وحدت شرط واضافت جزو كل	قوت وفعل است در آخر زمان

قوله النقيض للضرورية اعلم ان نقيض كل شئ رفعه فنقيض القضية التي حكم فيها بضرورة الايجاب

وللدائمة المطلقة العامة وللمشروطة العامة الحينية الممكنة وللعرفية العامة الحينية المطلقة

اما السلب هو قضية حكم فيها بسلب تلك الضرورة وسلب كل ضرورة هو عين امكان الطرف المقابل فنقيض ضرورة الايجاب هو امكان السلب ونقيض ضرورة السلب هو امكان الايجاب ونقيض الدوام هو سلب الدوام وقد عرفت انه يلزمه فعلية الطرف المقابل فرفع دوام الايجاب يلزمه فعلية السلب وسلب دوام السلب يلزمه فعلية الايجاب فالممكنة العامة نقيض صريح للضرورية المطلقة والمطلقة العامة لازمة لنقيض الدائمة المطلقة ولما لم يكن لنقيضها الصريح وهو اللادوام مفهوم محصل حتى يعبر عنه بالقضايا المتعارفة المتداولة قالوا نقيض الدائمة هو المطلقة العامة ثم اعلم ان نسبة الحينية الممكنة الى المشروطة العامة كنسبة الممكنة العامة الى الضرورية فان الحينية الممكنة هي التي حكم فيها بسلب الضرورة الوصفية اى الضرورة مادام الوصف عن الجانب المخالف فتكون نقيضا صريحا لما حكم فيها بالضرورة الجانب الموافق بحسب الوصف فقولنا بالضرورة كل كاتب متحرك الاصابع مادام كاتبا نقيضه ليس بعض الكاتب بمتحرك الاصابع حين هو كاتب بالامكان ونسبة الحينية المطلقة وهي قضية حكم فيها بفعلية النسبة حين اتصاف ذات الموضوع بالوصف العنواني الى العرفية العامة كنسبة المطلقة العامة الى الدائمة وذلك لان الحكم في العرفية العامة بدوام النسبة مادام ذات الموضوع متصفة بالوصف العنواني فنقيضها الصريح هو سلب ذلك الدوام ويلزمه وقوع الطرف المقابل في بعض اوقات الوصف العنواني وهذا معنى الحينية المطلقة المخالفة للعرفية العامة في الكيف فنقيض قولنا بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع مادام كاتبا قولنا ليس بعض الكاتب بمتحرك الاصابع حين هو كاتب بالفعل والمصنف لم يتعرض لبيان نقيض الوقتية والمنتشرة المطلقتين من البسائط اذ لا يتعلق بذلك غرض

جواب دخل مقدر وتقريره واضح ١٢ ع

الترکیب
للصفحة المهندسة

دو سالبه متحقق ...
ودر معنی سالبه ...
وکذا السالبتین ...
العدق والکذب ...
الایجاب والسلب ...

[illegible]

التركيب

للصفحة المهندسة

[illegible]

موجبة من جزء حمل الجزئي فلا يستقيم عليه لان فيه حملا اوليا اذ المحمول ههنا نفس مفهوم الموضوع وايضا بعض النوع انسان صادق وعكسه كاذب كذا قيل

العكس المستوي وتعريفه

وللمركبة المفهوم المردد بين نقيضي الجزئين ولكن في الجزئية بالنسبة الى كل فرد فرد فصل العكس المستوي تبديل طرفي القضية

فيما سيأتي من مباحث العكوس الاقيسة بخلاف باقي البسائط فتأمل قوله والمركبة قد علمت ان نقيض كل شيء رفعه فاعلم ان رفع المركب انما يكون برفع احد جزئيه لا على التعيين بل على سبيل منع الخلو اذ يجوز ان يكون برفع كلا الجزئين فنقيض القضية المركبة نقيض احد جزئيه على سبيل منع الخلو فنقيض قولنا كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا لا دائما اي لا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل قضية منفصلة مانعة الخلو هي قولنا اما بعض الكاتب ليس بمتحرك الاصابع بالامكان حين هو كاتب واما بعض الكاتب متحرك الاصابع دائما وانت بعد الاطلاع على حقائق المركبات ونقائض البسائط تتمكن من استخراج تفاصيل نقائض المركبات قوله ولكن في الجزئية بالنسبة الى كل فرد فرد يعني لا يكفي في اخذ نقيض القضية المركبة الجزئية الترديد بين نقيضي جزئيها وهما الكليتان اذ قد تكذب المركبة الجزئية كقولنا بعض الحيوان انسان بالفعل لا دائما ويكذب كلا نقيضي جزئيها ايضا وهما قولنا لا شيء من الحيوان بانسان دائما وقولنا كل حيوان انسان دائما فطريق اخذ نقيض المركبة الجزئية ان يوضع افراد الموضوع كلها ضرورة ان نقيض الجزئية هي الكلية ثم يردد بين نقيضي الجزئين بالنسبة الى كل واحد من تلك الافراد فيقال في المثال المذكور كل حيوان اما انسان دائما او ليس بانسان دائما وهو نقيض صادق وهو قضية حملية مرددة المحمول قوله بالنسبة الى كل فرد فرد اي افراد الموضوع قوله تبديل طرفي القضية

يغير المعنى ولهذا قيل ولا عكس للمنفصلة اذ المعاندة بين الطرفين تبقى على حالها ويمكن ان يراد بالعكس المنفي العكس

بل هو دليل للجزء الثاني فقط اى عدم الانعكاس الى الكلية الا الجزء الاول اعنى انعكاس الموجبة الى الجزئية فبديهي

فصل العكس المستوي واحكامه

مع بقاء الصدق والكيف والموجبة انما تنعكس جزئية لجواز عموم المحمول او التالي والسالبة الكلية تنعكس سالبة كلية والا لزم سلب الشيء عن نفسه

سواء كان الطرفان هما الموضوع والمحمول والمقدم والتالي و اعلم ان العكس كما يطلق على المعنى المصدري المذكور كذلك يطلق على القضية الحاصلة من التبديل وذلك الاطلاق مجازي من قبيل اطلاق اللفظ على الملفوظ والخلق على المخلوق قوله مع بقاء الصدق معنى ان الاصل اذا فرض صدقه لزم من صدقه صدق العكس لا انه يجب صدقهما في الواقع قوله والكيف يعني ان كان الاصل موجبة كان العكس موجبة وان كان سالبة كان العكس سالبة قوله انما تنعكس جزئية يعني ان الموجبة سواء كانت كلية نحو كل انسان حيوان او جزئية نحو بعض الحيوان انسان انما تنعكس الى الموجبة الجزئية لا الى الموجبة الكلية اما صدق الموجبة الجزئية فظاهر ضرورة انه اذا صدق المحمول على ما صدق عليه الموضوع كلا او بعضا يصدق المحمول والموضوع في هذا الفرد فيصدق المحمول على فرد الموضوع في الجملة واما عدم صدق الكلية فلان المحمول في القضية الموجبة قد يكون اعم من الموضوع فلو عكست القضية صار الموضوع اعم ويستحيل صدق الاخص كليا على الاعم فان عكس اللازم الصادق في جميع المواد هو الموجبة الجزئية هذا البيان في الحمليات وقس عليه الحال في الشرطيات فقوله لجواز عموم الخ بيان للجزء السلبي من الحصر المذكور والايجابي فبديهي كما مر قوله والا لزم سلب الشيء عن نفسه تقريره انه لو لم يصدق كلما صدق قولنا لا شيء من الانسان بحجر صدق لا شيء من الحجر بانسان والا لصدق نقيضه وهو بعض الحجر انسان فنضمه مع الاصل

التركيب
للتصنيفة الهندسية
۱۰۶ — ۱۰۸
بمنش سنة

ومورت این محال لان خلاف مفروض است بسبب بودن مقدمه مفروض الصدق و بهیات متوجه جزء بصدق نقیض بنود پس

التركيب

للصفحة المبتدئة

١٠٨+١١١+١١٢

بسلاسة

التصديقات
العكس المستوى
واحكامه

والجزئية لا تنعكس صلا لجواز عموم الموضوع او المقدم واما بحسب الجهة فمن الموجبات تنعكس الدائمتان والعامتان حينية مطلقة

فنقول بعض الحجر انسان ولا شئ من الانسان بحجر ينتج بعض الحجر ليس بحجر وهو سلب الشئ عن نفسه فهذا محال ومنشؤه هو نقيض العكس لان الاصل صادق والهيأة منتجة فيكون نقيض العكس محالا فيكون العكس حقا وهو المطلوب قوله لجواز عموم الموضوع وح يصح سلب الاخص عن بعض الاعم لكن لا يصح سلب الاعم عن بعض الاخص مثلا يصدق بعض الحيوان ليس بانسان ولا يصدق بعض الانسان ليس بحيوان قوله او المقدم مثلا يصدق قد لا يكون اذا كان الشئ حيوانا كان انسانا ولا يصدق قد لا يكون اذا كان الشئ انسانا كان حيوانا قوله واما بحسب الجهة يعني ان ذكرناه هو بيان انعكاس القضايا بحسب الكم والكيف واما بحسب الجهة الخ قوله الدائمتان اي الضرورية والدائمة مثلا كلما صدق قولنا بالضرورة او دائما كل انسان حيوان صدق قولنا بعض الحيوان انسان بالفعل حين هو حيوان والا فيصدق نقيضه وهو دائما لا شئ من الحيوان بانسان ما دام حيوانا وهو مع الاصل ينتج لا شئ من الانسان بانسان بالضرورة او دائما هذا خلف قوله والعامتان اي المشروطة العامة والعرفية العامة مثلا اذا صدق بالضرورة او بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا صدق بعض متحرك الاصابع كاتب بالفعل حين هو متحرك الاصابع والا فيصدق نقيضه وهو دائما لا شئ من متحرك الاصابع بكاتب ما دام متحرك الاصابع وهو مع الاصل ينتج قولنا بالضرورة او بالدوام لا شئ من الكاتب بكاتب ما دام كاتبا هذا خلف

الخاصة ١٢ ای بالضرورة فی وقت معین او بالضرورة فی وقت غیر معین او بالضرورة او بالدوام او بالفعل ١٢

والخاصتان حينية مطلقة لا دائمة والوقتيتان والوجوديتان والمطلقة العامة مطلقة عامة

قوله والخاصتان ای المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة تنعكسان الی حينية مطلقة مقيدة باللادوام اما انعكاسهما الی حينية مطلقة فلانه كلما صدقت الخاصتان صدقت العامتان وقد مر ان كلما صدقت العامتان صدقت فی عكسهما الحينية المطلقة واما اللادوام فبيان صدقه انه لو لم يصدق لصدق نقيضه ونضم هذا النقيض الی الجزء الاول من الاصل فينتج نتيجة ونضم الی الجزء الثانی من الاصل فينتج ما ينافی تلك النتيجة مثلا كلما صدق بالضرورة او بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا لا دائما صدق فی العكس بعض متحرك الاصابع كاتب بالفعل حين هو متحرك الاصابع لا دائما اما صدق الجزء الاول فقد ظهر بما سبق واما صدق الجزء الثانی ای اللادوام ومعناه ليس بعض متحرك الاصابع كاتبا بالفعل فلانه لو لم يصدق لصدق نقيضه وهو قولنا كل متحرك الاصابع كاتب دائما فنضمه مع الجزء الاول من الاصل ونقول كل متحرك الاصابع كاتب دائما وكل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا ينتج كل متحرك الاصابع متحرك الاصابع دائما ثم نضمه الی الجزء الثانی من الاصل فنقول كل متحرك الاصابع كاتب دائما ولا شیء من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل ينتج لا شیء من متحرك الاصابع بمتحرك الاصابع بالفعل وهذا ينافی النتيجة السابقة فيلزم من صدق نقيض اللادوام للعكس اجتماع المتنافيين فيكون باطلا فيكون اللادوام حقا وهو المطلوب قوله المطلقة العامة مطلقة عامة ای هذه القضايا الخمس تنعكس كل واحدة منها الی مطلقة عامة فيقال لو صدق كل ج ب باحدی الجهات الخمس لصدق بعض ب ج بالفعل والا فيصدق نقيضه وهو لا شیء من ب ج دائما وهو مع الاصل ينتج لا شیء من ج ج هذا خلف

فصل في العكس المستوى واحكامه

التركيب
للصيغة المهندسة
مهندسة ١١٣

مع لفظ تغير مدلول ١٢

الترکيب
للصفحة المهندسة
١١٥+١١٦
عند نسخة

ولا عكس للممكنتين ومن السوالب تنعكس الدائمتان دائمة مطلقة والعامتان عرفية عامة

قوله ولا عكس للممكنتين اعلم ان صدق وصف الموضوع على ذاته في القضايا المعتبرة في العلوم بالامكان عند الفارابي وبالفعل عند الشيخ فمعنى كل ج ب بالامكان على رأي الفارابي هو ان كل ما صدق عليه ج بالامكان صدق عليه ب بالامكان وينتج منه العكس ج وهو ان بعض ما صدق عليه ب بالامكان صدق عليه ج بالامكان وعلى رأي الشيخ معنى كل ج ب بالامكان هو ان كل ما صدق عليه ج بالفعل صدق عليه ب بالامكان ويكون عكسه على اسلوب الشيخ هو ان بعض ما صدق عليه ب بالفعل صدق عليه ج بالامكان ولا شك انه لا يلزم من صدق الاصل ج صدق العكس مثلا اذا فرض ان مركوب زيد بالفعل منحصر في الفرس صدق كل حمار بالفعل مركوب زيد بالامكان ولم يصدق عكسه هو ان بعض مركوب زيد بالفعل حمار بالامكان فالمصنف لما اختار مذهب الشيخ اذ هو المتبادر في العرف واللغة حكم بانه لا عكس للممكنتين قوله تنعكس الدائمتان دائمة مطلقة اي الضرورية المطلقة والدائمة المطلقة تنعكسان دائمة مطلقة مثلا اذا صدق قولنا لا شيء من الانسان بحجر بالضرورة او بالدوام صدق لا شيء من الحجر بانسان دائما والا لصدق نقيضه وهو بعض الحجر انسان بالفعل وهو مع الاصل ينتج بعض الحجر ليس بحجر دائما هذا خلف قوله والعامتان عرفية عامة اي المشروطة العامة والعرفية العامة تنعكسان عرفية عامة مثلا اذا صدق بالضرورة او بالدوام لا شيء من الكاتب بساكن الاصابع ما دام كاتبا صدق بالدوام لا شيء من ساكن الاصابع بكاتب ما دام ساكن الاصابع والا فيصدق نقيضه وهو قولنا بعض ساكن الاصابع كاتب حين هو ساكن الاصابع بالفعل وهو مع الاصل ينتج بعض ساكن الاصابع ليس بساكن الاصابع حين هو ساكن الاصابع هذا خلف

العكس المستوى واحكامه

التصديقات لعكس المستوى واحكامه

والخاصّتان عرفية لادائمة في البعض والبيان في الكل ان نقيض العكس مع الاصل ينتج المحال

قوله والخاصتان الخ اي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة تنعكسان الى عرفية عامة سالبة كلية مقيدة باللادوام في البعض وهو اشارة الى مطلقة عامة موجبة جزئية فنقول اذا صدق لا شيء من الكاتب بساكن الاصابع ما دام كاتبا لا دائما صدق لا شيء من الساكن بكاتب ما دام ساكنا لا دائما في البعض اي بعض الساكن كاتب بالفعل اما الجزء الاول فقد مر بيانه من انه لازم للعامتين وهما لازمتان للخاصتين ولازم اللازم لازم واما الجزء الثاني فانه لو لم يصدق لصدق نقيضه وهو لا شيء من الساكن بكاتب دائما وهذا مع لا دوام الاصل وهو ان كل كاتب ساكن بالفعل ينتج لا شيء من الكاتب بكاتب وانه محال وانما يلزم لا دوام في الكل لانه يكذب في مثل هذا كل ساكن كاتب بالفعل لصدق قولنا بعض الساكن ليس بكاتب دائما كالارض قال المصنف الشريف في ذلك لان لادوام السالبة موجبة وهي لا تنعكس الا جزئية وفيه تامل اذ دليل انعكاس المجموع الى المجموع منوط بانعكاس الاجزاء الى الاجزاء كما يشهد بذلك ملاحظة انعكاس الموجهات الموجبة على ما مر فان الخاصتين الموجبتين تنعكسان الى الحينية اللادائمة مع ان الجزء الثاني منهما وهو المطلقة العامة السالبة لا عكس لها قوله ينتج المحال فهذا المحال اما ان يكون ناشيا عن الاصل او عن نقيض العكس او عن هيئة تاليفهما لكن الاول مفروض الصدق والثالث هو الشكل الاول المعلوم صحته وانتاجه فتعين الثاني فيكون النقيض باطلا فيكون العكس حقا

التصديقات
العكس المستوى و
احكامه

ولا عكس للبواقى بالنقض **فصل** عكس النقيض تبديل نقيضى الطرفين مع بقاء الصدق والكيف أو جعل نقيض الثانى اولا مع مخالفة الكيف

قوله ولا عكس للبواقى اى السوالب الباقية وهى تسع الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة والمطلقة العامة والممكنة العامة من البسائط والوقتيتان والوجوديتان والممكنة الخاصة من المركبات **قوله** بالنقض اى بدليل التخلف فى مادة يعنى انه يصدق الاصل فى مادة بدون العكس فيعلم بذلك ان العكس غير لازم لهذا الاصل وبيان التخلف فى تلك القضايا ان اخصها وهى الوقتية قد تصدق بدون العكس فانه يصدق لا شئ من القمر بمنخسف وقت التربيع لا دائما مع كذب بعض المنخسف ليس بقمر بالامكان العام لصدق نقيضه وهو كل منخسف قمر بالضرورة واذا تحقق التخلف وعدم الانعكاس فى الاخص تحقق فى الاعم اذ العكس لازم للقضية فلو انعكس الاعم كان العكس لازما للاعم والاعم لازم للاخص ولازم اللازم لازم فيكون العكس لازما للاخص ايضا وقد بينا عدم انعكاسه هذا خلف وانما اخترنا فى العكس الجزئية لانها اعم من الكلية والممكنة العامة لانها اعم من سائر الموجهات واذا لم يصدق الاعم لم يصدق الاخص بالطريق الاولى بخلاف العكس الكلى **قوله** تبديل نقيضى الطرفين اى جعل نقيض الجزء الاول من الاصل جزءا ثانيا من العكس ونقيض الثانى جزءا اولا **قوله** مع بقاء الصدق اى ان كان الاصل صادقا كان العكس صادقا **قوله** والكيف اى ان كان الاصل موجبا كان العكس موجبا وان كان سالبا كان سالبا مثلا قولنا كل ج ب ينعكس بعكس النقيض الى قولنا كل ما ليس ب ليس ج وهذا طريق القدماء واما المتأخرون فقالوا عكس النقيض هو جعل نقيض الجزء الثانى اولا وعين الاول ثانيا مع مخالفة الكيف اى ان كان الاصل موجبا كان العكس سالبا وبالعكس ويعتبر بقاء الصدق كما مر فقولنا كل ج ب

التصديقات
عكس النقيض و احكامه

وحكم الموجبات ههنا حكم السوالب في المستوى وبالعكس

ينعكس الى قولنا لا شيء مما ليس ج ليس ب والمصنف لم يصرح بقولهم وعين الاول ثانيا للعلم به ضمنا
ولا باعتبار بقاء الصدق في التعريف الثاني لذكره سابقا فحيث لم يخالف في هذا التعريف
علم اعتباره ههنا ايضا ثم انه قدس سره بين احكام عكس النقيض على طريقة القدماء اذ فيه
غنية لطالب الكمال وترك ما اورده المتاخرون من تفصيل القول فيه وفيما فيه لا يسعه المجال
قوله ههنا اي في عكس النقيض قوله في المستوى يعني كما ان السالبة الكلية تنعكس في العكس
المستوى كنفسها والجزئية لا تنعكس اصلا كذلك الموجبة الكلية في عكس النقيض تنعكس كنفسها والجزئية لا تنعكس
اصلا لصدق قولنا بعض الحيوان لا انسان وكذب بعض الانسان لا حيوان ثم كذلك التسع من الموجهات
اعني الوقتيتين المطلقتين والوقتيتين والوجوديتين والممكنتين والمطلقة العامة لا تنعكس والسوابع تنعكس كما
سبق تفصيله في السوالب في العكس المستوى قوله وبالعكس اي حكم السوالب ههنا حكم الموجبات في
المستوى فكما ان الموجبة في المستوى لا تنعكس الا جزئية كذلك السالبة ههنا لا تنعكس الا جزئية لجواز ان
يكون نقيض المحمول في السالبة اعم من الموضوع ولا يجوز سلب نقيض الاخص عن عين الاعم كليا مثلا
يصح لا شيء من الانسان بلا حيوان ولا يصح لا شيء من الحيوان بلا انسان لصدق بعض الحيوان
لا انسان كالفرس وكذلك بحسب الجهة الدائمتان والعامتان تنعكس حينية مطلقة والخاصتان
حينية مطلقة لا دائمة والوقتيتان والوجوديتان والمطلقة العامة مطلقة عامة

التركيب
للصغرى المهندسة
۱۱۳ - ۱۱۴ ، ۱۱۵
بهشت سنة

بعض اوقات کونہ بتالی در قضیہ متصلہ لزومیہ صغری بدیہی قیاس خلف وقول ہفت کہ عنقریب می آید

الترکیب
للصفحة المهندسة
۱۲۱+۱۱۸
بهندسة

التصديقات

بيان عكس النقيض واحكامه

والبيان البيان والنقض النقض وقد بيّن انعكاس الخاصتين من الموجبة الجزئية ههنا ومن السالبة الجزئية ثمه

ولا عكس للممكنتين على قياس الموجبات فى المستوى **قوله** والبيان البيان يعنى كما ان المطالب المذكورة فى العكس المستوى كانت تثبت بالخلف فكذا ههنا **قوله** والنقض النقض اى مادة التخلف ههنا هى مادة التخلف ثمه **قوله** وقد بين انعكاس الخاصتين الخ البيان انعكاس الخاصتين من السالبة الجزئية فى العكس المستوى الى العرفية الخاصة فهو ان يقال متى صدق بالضرورة او بالدوام بعض ج ليس ب ما دام ج لا دائما اى بعض ج ب بالفعل صدق بعض ب ليس ج ما دام ب لا دائما اى بعض ب ج بالفعل وذلك بدليل الافتراض وهو ان نفرض ذات الموضوع اعنى بعض ج د فد ب بحكم اللادوام الاصل و د ج بالفعل لصدق الوصف العنوانى على ذات الموضوع بالفعل على ما هو التحقيق فصدق بعض ب ج بالفعل وهو لادوام العكس ثم نقول وليس ج ما دام ب الا لكان د ج فى بعض اوقات كونه ب فيكون ب فى بعض اوقات كونه ج لان الوصفين اذا تقارنا فى ذات واحدة يثبت كل واحد منهما فى زمان الآخر فى الجملة وقد كان حكم الاصل انه ليس ب ما دام ج هذا خلف فصدق ان بعض ب اعنى د ليس ج ما دام ب وهو الجزء الاول من العكس فثبت العكس بكلا جزئيه فافهم ولكن بيان انعكاس الخاصتين من الموجبة الجزئية فى عكس النقيض الى العرفية الخاصة فهو ان يقال انه اذا صدق بعض ج ب ما دام ج لا دائما اى بعض ج ليس ب بالفعل نصدق

ما البتة كما هو كاتب فى بعض اوقات السكون مع انه كان حكم الاصل ان بعض الكاتب كزيد ليس بساكن ما دام الكتابة هف + برهان

وشريف التلازم حالعموم المركب خصوص المؤلف ع قوله من قبيل الخ فاندفع التوهم بان القول بمعنى المركب المؤلف

الى العرفية الخاصة بالافتراض فتامل

فصل القياس قول مؤلف من قضايا يلزم لذاته قول اخر

بعض ماليس ب ليس ج مادام ليس ب لادائما اى ليس بعض ماليس ب ليس ج بالفعل وذلك بالافتراض وهو ان يفرض ذات الموضوع اعنى بعض ج وفرج بالفعل على مذهب الشيخ وهو التحقيق وليس ب بالفعل بحكم لا دوام الاصل فيصدق بعض ماليس ب ج بالفعل

من ان صدق العنوان على الذات بالفعل ۱۲ فانه حاكم بان بعض ج ليس ب بالفعل و فرضناه ذ فليس

وهو ملزوم لا دوام العكس لان الاثبات يلزمه نفى النفى ثم نقول وليس ج ما دام ليس ب والا لكان ج فى بعض اوقات كونه ليس ب فيكون ليس ب فى بعض اوقات كونه ج كما مر وقد كان حكم الاصل انه ب مادام ج هذا خلف فيصدق ان بعض ماليس ب وهو د ليس ج مادام ليس ب وهو الجزء الاول من العكس فثبت العكس بكلا جزئيه فتامل

قوله القياس قول اى مركب وهو اعم من المؤلف اذ قد اعتبر فى المؤلف المناسبة بين اجزائه لانه ماخوذ من الالفة صرح بذلك الشريف المحقق فى حاشية الكشاف وح فذكر المؤلف بعد القول من قبيل ذكر الخاص بعد العام وهو متعارف فى التعريفات وفى اعتبار التاليف بعد التركيب اشارة الى اعتبار الجزء الصورى

الشئ بالفعل كصورة الكوز والجزء المادى ما به الشئ بالقوة كالطين للكوز فالقضايا اجزاء مادية للقياس والهيأة التاليفية

فى الحجة فالقول يشمل المركبات التامة وغيرها كلها وبقوله مؤلف من قضايا خرج ماليس كذلك كالمركبات الغير التامة والقضية الواحدة المستلزمة لعكسها او عكس نقيضها

اى لا يكون مؤلفا من قضايا بل من المركبات الانشائية ايضا لكن كلا منها ليس مؤلفا من قضايا ولو قال كالمركبات الانشائية

المتصل بقات
القياس وتعريفه و
فوائد قيوده

التركيب
للصفحة المهندسة
١٢١، ١٢٢
...

نتیج آن ممتنع بود
کما کان نتیج فی بعض الاوقات
لو نه ب مقدم کرفا ی سر قیلون آن باره کر
...

می سازد ترتیب مقدمات باین ضرب وجود الهیاة بدون المادة ممتنع صغری الممتنع لا یعقل ای لا یجوز والعقل کبری

التركيب

المصفوة المهندسة

۱۲۲۱۲۵۱۲۶

مهندسة

التصديقات
القياس وتقسيمه
الى اقسام

فان كان مذكورا فيه بمادته وهيأته فاستثنائى

اما البسيطة فظاهر واما المركبة فلان المتبادر من القضايا الصريحة والجزء الثانى من المركبة ليس كذلك ولان المتبادر من القضايا ما يعد فى عرفهم قضايا متعددة وبقوله يلزم خرج الاستقراء والتمثيل اذ لا يلزم منهما العلم بشىء نعم يحصل منهما الظن بشىء آخر وبقوله لذاته خرج ما يلزم منه قول آخر بواسطة مقدمة خارجية كقياس المساواة نحو آ مساو لب وب مساو لج فانه يلزم من ذلك ان آ مساو لج لكن لا لذاته بل بواسطة مقدمة خارجية وهى ان مساوى المساوى مساو وقياس المساواة مع هذه المقدمة الخارجية يرجع الى قياسين وبهذا ليس من اقسام الموصل بالذات فاعرف ذلك والقول الآخر اللازم من القياس تسمى نتيجة ومطلوبا قوله فان كان اى القول الآخر الذى هو النتيجة والمراد بمادته طرفاه المحكوم عليه وبه والمراد بهيأته الترتيب الواقع بين طرفيه سواء تحقق فى ضمن الايجاب او السلب فانه قد يكون المذكور فى الاستثنائى نقيض النتيجة كقولنا ان كان هذا انسانا كان حيوانا لكنه ليس بحيوان ينتج ان هذا ليس بانسان والمذكور فى القياس هذا انسان وقد يكون المذكور فيه عين النتيجة كقولك فى المثال المذكور لكنه انسان ينتج ان هذا حيوان قوله فاستثنائى لاشتماله على كلمة الاستثناء اعنى لكن قوله والا اى وان لم يكن القول الآخر مذكورا فى القياس بمادته وهيأته

التصديقات
القياس الاقتراني وتقسيمه

والا فاقتراني حملي او شرطي وموضوع المطلوب من الحملي يسمى اصغر ومحموله اكبر والمتكرر اوسط وما فيه الاصغر صغرى والاكبر كبرى والاوسط اما محمول الصغرى وموضوع الكبرى

وذلك بان يكون مذكورا بمادته لا بهيأته اذ لا يعقل وجود الهيأة بدون المادة وكذا لا يعقل قياس اشتمل على شيء من اجزاء النتيجة المادية والصورية ومن هذا علم انه لو حذف قوله بمادته لكان اولى قوله فاقتراني لاقتران حدود المطلوب فيه وهي الاصغر والاكبر والاوسط قوله حملي اي القياس الاقتراني ينقسم الى حملي وشرطي لانه ان كان مركبا من الحمليات الصرفة فحملي نحو العالم متغير وكل متغير حادث فالعالم حادث والا فشرطي سواء تركب من الشرطيات الصرفة نحو كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وكلما كان النهار موجودا فالعالم مضيء فكلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضيء او تركب من الحملية والشرطية نحو كلما كان هذا الشيء انسانا كان حيوانا وكل حيوان جسم فكلما كان هذا الشيء انسانا كان جسما والمصنف رح قدم البحث عن الاقتراني الحملي لكونه ابسط من الشرطي قوله من الحملي اي من الاقتراني الحملي قوله اصغر لكون الموضوع في الاغلب اخص من المحمول و اقل افرادا منه فيكون المحمول اكبر واكثر افرادا قوله والمتكرر اوسط لتوسطه بين الطرفين قوله وما فيه الاصغر اي المقدمة التي فيها الاصغر وتذكير الضمير نظرا الى لفظ الموصول قوله صغرى لاشتمالها على الاصغر قوله كبرى اي ما فيه الاكبر كبرى لاشتمالها على الاكبر

التركيب
للصغرى المتصلة
١٢٦ + ١٢٩
عكس ...

۱۲۸

التركيب
للصفحة المهندسة
۱۲۹+۱۳۰+۱۳۱
مهندسة

۱۲۹

فهي الشكل الاول او محمولهما فالثاني او موضوعهما فالثالث او عكس الاول فالرابع ويشترط في الاول ايجاب الصغرى وفعليتها مع كلية الكبرى لينتج الموجبتان مع الموجبة الكلية

قوله الشكل الاول انما سمي به لان انتاجه بديهي وانتاج البواقي نظري يرجع اليه فيكون اسبق واقدم في العلم قوله فالثاني لاشتراكه مع الاول في اشرف المقدمتين اعني الصغرى قوله فالثالث لاشتراكه مع الاول في اخس المقدمتين اعني الكبرى قوله فالرابع لكونه في غاية البعد عن الاول قوله وفعليتها ليتعدى الحكم من الاوسط الى الاصغر وذلك لان الحكم في الكبرى ايجابا كان او سلبا انما هو على ما ثبت له الاوسط بالفعل بناء على مذهب الشيخ فلو لم يحكم في الصغرى بان الاصغر ثبت له الاوسط بالفعل لم يلزم تعدي الحكم من الاوسط الى الاصغر قوله مع كلية الكبرى ليلزم اندراج الاصغر في الاوسط فيلزم من الحكم على الاوسط الحكم على الاصغر وذلك لان الاوسط يكون محمولا على الاصغر فيجوز ان يكون المحمول اعم من الموضوع فلو حكم في الكبرى على البعض الاوسط احتمل ان يكون الاصغر غير مندرج في ذلك البعض فلا يلزم من الحكم على ذلك البعض الحكم على الاصغر كما يشاهد في قولك كل انسان حيوان وبعض الحيوان فرس قوله لينتج الموجبتان اي الكلية والجزئية واللام فيه للغاية اي افرقنا الشروط لان ينتج الصغرى الموجبة الكلية والموجبة الجزئية مع الكبرى الموجبة الكلية الموجبتين

التصديقات
الشكل الاول وشرائطه

التصديقات

الشكل الثاني و شرح المطالع

الموجبتين ومع السالبة السالبتين بالضرورة وفي الثاني اختلافهما في الكيف وكلية الكبرى

ففي الاول تكون النتيجة موجبة كلية وفي الثاني موجبة جزئية وان ينتج الصغريان الموجبتان مع السالبة الكلية الكبرى السالبتين الكلية والجزئية على ما سبق تفصيله وامثلة الكل واضحة قوله الموجبتين اي ينتج الكلية والجزئية قوله والسالبتين اي ينتج الكلية والجزئية قوله بالضرورة متعلق بقوله ينتج والمقصود الاشارة الى ان انتاج هذا الشكل للمحصورات الاربع بديهي بخلاف انتاج سائر الاشكال لنتائجها كما سيجيء تفصيلها قوله وفي الثاني اختلافهما اي يشترط في هذا الشكل بحسب الكيفية اختلاف المقدمتين في السلب والايجاب وذلك لانه لو تالف هذا الشكل من الموجبتين يحصل الاختلاف وهو ان يكون الصادق في نتيجة القياس الايجاب تارة والسلب اخرى فانه لو قلنا كل انسان حيوان وكل ناطق حيوان كان الحق الايجاب ولو بدلنا الكبرى بقولنا كل فرس حيوان كان الحق السلب وكذا الحال لو تالف من السالبتين كقولنا لا شيء من الانسان بحجر ولا شيء من الناطق بحجر كان الحق الايجاب ولو بدلنا الكبرى بقولنا لا شيء من الفرس بحجر كان الحق السلب والاختلاف دليل عدم الانتاج فان النتيجة هي القول الآخر الذي يلزم من المقدمتين فلو كان اللازم من المقدمتين الموجبة لما كان الحق في بعض المواد هو السالبة ولو كان اللازم منهما السالبة لما صدق في بعض المواد الموجبة قوله وكلية الكبرى اي ويشترط في الشكل الثاني بحسب الكم كلية الكبرى اذ عند جزئيتها يحصل الاختلاف كقولنا كل انسان ناطق وبعض الحيوان ليس بناطق كان الحق الايجاب ولو قلنا بعض الصاهل ليس بناطق كان الحق السلب

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الموجبة الكلية	ب	س	ب	س
الموجبة الجزئية	ب	س	ب	س
السالبة الكلية	س	س	س	س
السالبة الجزئية	س	س	س	س

التصديقات

الشكل الثاني و شرائطه

مع دوام الصغرى او انعكاس سالبة الكبرى وكون الممكنة مع الضرورية او الكبرى المشروطة لينتج الكليتان سالبة كلية والمختلفتان فى الكم ايضا سالبة جزئية

قوله مع دوام الصغرى اى يشترط فى هذا الشكل بحسب الجهة امران الاول احد الامرين هو اما ان يصدق الدوام على الصغرى بان تكون دائمة او ضرورية واما ان تكون الكبرى من القضايا الست التى تنعكس سوالبها لا من السبع التى لا تنعكس سوالبها والثانى احد الامرين وهو ان الممكنة لا تستعمل فى هذا الشكل الا مع الضرورية سواء كانت الضرورية صغرى او كبرى او مع كبرى مشروطة عامة او خاصة وحاصله ان الممكنة ان كانت صغرى كانت الكبرى ضرورية او مشروطة عامة او خاصة وان كانت كبرى كانت الصغرى ضرورية لا غير ودليل الشرطين انه لولاهما لزم اختلاف النتيجة والتفصيل لا يناسب هذا المختصر **قوله** لينتج الكليتان الضروب المنتجة فى هذا الشكل ايضا اربعة حاصلة من ضرب الكبرى الكلية الموجبة فى الصغريين السالبتين الكلية والجزئية وضرب الكبرى الكلية السالبة فى الصغريين الموجبتين فالضرب الاول هو المركب من الكليتين والصغرى موجبة نحو كل ج ب ولا شىء من ا ب والضرب الثانى هو المركب من الكليتين والصغرى سالبة نحو لا شىء من ج ب وكل ا ب والنتيجة فيهما سالبة كلية نحو لا شىء من ج ا واليهما اشار المص بقوله لينتج الكليتان سالبة كلية والضرب الثالث هو المركب من صغرى موجبة جزئية وكبرى سالبة كلية نحو بعض ج ب ولا شىء من ا ب والضرب الرابع هو المركب من صغرى سالبة جزئية وكبرى موجبة كلية نحو بعض ج ليس ب وكل ا ب النتيجة فيهما سالبة جزئية نحو بعض ج ليس ا

الصغريات / الكبريات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الموجبة الكلية	[illegible]	[illegible]	ع	ع
الموجبة الجزئية	ع	ع	ع	ع
السالبة الكلية	ع	ع	[illegible]	[illegible]
السالبة الجزئية	ع	ع	ع	ع

بالخلف او عكس الكبرى او الصغرى ثم الترتيب
ثم النتيجة وفي الثالث ايجاب الصغرى وفعليتها

واليه اشار المصنف بقوله ومختلفتان في الكم ايضا اي كما انهما مختلفتان في الكيف بناء على ما سبق في الشرط الثاني فالمنتج سالبة جزئية قوله بالخلف يعني دليل انتاج هذه الضروب اما بين لنتيجتين اما الاول بالخلف وهو ان يجعل نقيض النتيجة لايجابه صغرى وكبرى القياس لكليتها كبرى لينتج من الشكل الاول ما ينافي الصغرى وهذا جار في الضروب الاربعة كلها والثاني بعكس الكبرى ليرتد الى الشكل الاول لينتج النتيجة المطلوبة و ذلك انما يجري في الضرب الاول والثالث لان كبراهما سالبة كلية تنعكس كنفسها واما الآخران فكبراهما موجبة كلية لا تنعكس الا موجبة جزئية لا تصلح لكبروية الشكل الاول مع ان صغراهما ايضا سالبة لا تصلح لصغروية الشكل الاول والثالث ان يعكس الصغرى فيصير شكلا رابعا ثم بعكس الترتيب بجعل عكس الصغرى كبرى والكبرى صغرى فيصير شكلا اولا لينتج نتيجة تنعكس الى النتيجة المطلوبة وذلك انما يتصور فيما يكون عكس الصغرى كلية ليصلح لكبروية الشكل الاول وهذا انما هو في الضرب الثاني فان صغراه سالبة كلية تنعكس كنفسها واما الاول والثالث فصغراهما موجبة لا تنعكس الا جزئية واما الرابع فصغراه سالبة جزئية لا تنعكس ولو فرض انعكاسها لا تكون الا جزئية ايضا فتدبر قوله ايجاب الصغرى وفعليتها لان الحكم في كبراه سواء كان ايجابا او سلبا على ما هو اوسط بالفعل كما مر فلو لم يتحد الاصغر مع الاوسط بالفعل بان لا يتحد اصلا او تكون الصغرى سالبة او يتحد لكن لا بالفعل بل تكون الصغرى موجبة ممكنة

التركيب

للصفحة المضمنة ستة

١٣١+١٣٢+١٣٣

كتنضمن ستة

التركيب

الصفحة المهندسة

۱۳۵+۱۳۶

مهندسة

مع كلية احدىهما لينتج الموجبتان مع الموجبة الكلية او بالعكس موجبة جزئية ومع السالبة الكلية او الكلية مع الجزئية سالبة جزئية

لم يتعد الحكم من الاوسط بالفعل الى الاصغر قوله مع كلية احدىهما لانه لو كانت المقدمتان جزئيتين لجاز ان يكون البعض من الاوسط المحكوم عليه بالاصغر غير البعض المحكوم عليه بالاكبر فلا يلزم تعدية الحكم من الاكبر الى الاصغر مثلا يصدق بعض الحيوان انسان وبعض الحيوان فرس ولا يصدق بعض الانسان فرس قوله لينتج الموجبتان الضروب المنتجة في هذا الشكل بحسب الشرائط المذكورة ستة حاصلة من ضم كبرى الموجبة الكلية الى الكبريات الاربع وضم صغرى الموجبة الجزئية الى الكبريين الكليتين الموجبة والسالبة وهذه الضروب كلها مشتركة في انها لا تنتج الا جزئية لكن ثلثة منها تنتج الايجاب وثلثة منها تنتج السلب اما المنتجة للايجاب فاولها المركب من موجبتين كليتين نحو كل ج ب وكل ج ا فبعض ب ا وثانيها المركب من موجبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى الى هذين اشار المصنف رح بقوله لينتج الموجبتان اي الصغرى مع الموجبة الكلية اي الكبرى والثالث عكس الثاني اعني المركب من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى واليه اشار بقوله او بالعكس فليس المراد من العكس عكس الضربين المذكورين بل عكس الاول الا الاول فتامل واما المنتجة للسلب فاولها المركب من موجبة كلية وسالبة كلية والثاني من موجبة جزئية وسالبة كلية واليهما اشار بقوله ومع السالبة الكلية اي لينتج الموجبتان مع السالبة الكلية والثالث من موجبة كلية وسالبة جزئية كما قال والكلية مع الجزئية اي الموجبة الكلية مع السالبة الجزئية

نحو بعض الحيوان انسان ولا شيء من الحيوان بحجر ١٢

نحو كل انسان حيوان وبعض الانسان ليس بفرس ١٢

التصديقات

القياس الاقتراني الشكل الثالث

الصغريات / الكبريات	الموجبة الكلية	الموجبة الجزئية	السالبة الكلية	السالبة الجزئية
الموجبة الكلية	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الموجبة الجزئية	[illegible]	س	[illegible]	س
السالبة الكلية	س	س	س	س
السالبة الجزئية	س	س	س	س

المقصد الثالث في القياس الاقتراني الشكل الرابع

بالخلف أو عكس الصغرى أو الكبرى ثم الترتيب ثم النتيجة وفي الرابع ايجابهما مع كلية الصغرى أو اختلافهما مع كلية أحدهما

قوله بالخلف يعني بيان انتاج هذه الضروب لهذه النتائج اما بالخلف وهو ههنا ان يؤخذ نقيض النتيجة ويجعل لكليته كبرى وصغرى القياس لايجابها صغرى لينتج من الشكل الاول ما ينافي الكبرى وهذا يجري في الضروب كلها واما بعكس الصغرى ليرجع الى الشكل الاول وذلك حيث تكون الكبرى كلية كما في الضرب الاول والثاني والرابع والخامس واما بعكس الكبرى ليصير شكلا ثالثا ثم بعكس الترتيب ليرتد شكلا اولا وينتج نتيجة ثم تعكس هذه النتيجة فانه المطلوب وذلك حيث تكون الكبرى موجبة ليصلح عكسها صغرى للشكل الاول وتكون الصغرى كلية لتصلح كبرى له كما في الضرب الاول والثالث لا غير قوله وفي الرابع اي يشترط في انتاج الشكل الرابع بحسب الكم والكيف احد الامرين اما ايجاب المقدمتين مع كلية الصغرى واما اختلاف المقدمتين في الكيف مع كلية احدهما وذلك لانه لولا احدهما لزم اما كون المقدمتين سالبتين او موجبتين مع كون الصغرى جزئية او جزئيتين مختلفتين في الكيف وعلى التقادير الثلثة يحصل الاختلاف وهو دليل العقم اما على الاول فلان الحق في قولنا لا شيء من الحجر بانسان ولا شيء من الناطق بحجر هو الايجاب ولو قلنا لا شيء من الفرس بحجر كان الحق السلب واما على الثاني فلانا اذا قلنا بعض الحيوان انسان وكل ناطق حيوان كان الحق الايجاب ولو قلنا كل فرس حيوان كان الحق السلب واما على الثالث فلان الحق في قولنا بعض الحيوان انسان وبعض الجسم ليس بحيوان هو الايجاب ولو قلنا بعض الحجر ليس بحيوان كان الحق السلب

لينتج الموجبة الكلية مع الاربع والجزئية مع السالبة الكلية والسالبتان مع الموجبة الكلية وكليتهما مع الموجبة الجزئية جزئية موجبة ان لم يكن بسلب والا فسالبة

ثم ان المص لم يتعرض لبيان شرائط الرابع بحسب الجهة لقلة الاعتداد بهذا الشكل لبعده عن الطبع ولم يتعرض ايضا لنتائج الاختلاطات الحاصلة من الجهات في شيء من الاشكال الاربعة لطول الكلام فيها وتفصيلها موكول الى مطولات الفن قوله لينتج الموجبة الكلية آه الضروب المنتجة في هذا الشكل بحسب احد الشرطين السابقين ثمانية حاصلة من ضم الصغرى الموجبة الكلية مع الكبريات الاربع والصغرى الموجبة الجزئية مع الكبرى السالبة الكلية وضم الصغريين السالبتين الكلية والجزئية مع الكبرى الموجبة الكلية وضم كليتهما اي الصغرى السالبة الكلية مع الكبرى الموجبة الجزئية فالاولان من هذه الضروب وهما المؤلف من الموجبتين الكليتين والمؤلف من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى ينتجان موجبة جزئية والبواقي المشتملة على السلب تنتج سالبة جزئية في جميعها الا في ضرب واحد وهو المركب من صغرى سالبة كلية وكبرى موجبة كلية فانه ينتج سالبة كلية وفي عبارة المصنف تسامح حيث توهم ان الصغرى السالبة من هذه الضروب ينتج السلب الجزئي وليس كذلك كما عرفت ولو قدم لفظة جزئية على جزئية لكان اولى والتفصيل ههنا ان ضروب هذا الشكل ثمانية الاول من موجبتين كليتين والثاني من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى ينتجان موجبة جزئية والثالث من صغرى سالبة كلية وكبرى موجبة كلية

التصديقات
القياس الاقتراني الشكل
الرابع

الشكل الرابع وقس عليه البواقي ١٢ قوله ان انعكست آه متعلق بالضرب الثامن يعني عكس

بالخلف او بعكس الترتيب ثم النتيجة او بعكس المقدمتين

ينتج سالبة كلية والرابع عكس ذلك والخامس من صغرى موجبة جزئية وكبرى سالبة

اي موجبة كلية صغرى وسالبة كلية كبرى نحو كل انسان حيوان ولا شيء من الحجر بالانسان ١٢

كلية والسادس من سالبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى والسابع من موجبة كلية

صغرى وسالبة جزئية كبرى والثامن من سالبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى

وهذه الضروب الخمسة الباقية تنتج سالبة جزئية فاحفظ هذا التفصيل فانه نافع فيما سيجيء

قوله بالخلف وهو في هذا الشكل ان يؤخذ نقيض النتيجة ويضم الى احدى المقدمتين

لينتج ما ينعكس الى ما ينافي المقدمة الاخرى وذلك يجري في الضرب الاول والثاني والثالث

والرابع والخامس دون البواقي وقال المصنف في شرح الشمسية بجريانه في السادس

المشهور بالسعدية ١٢

وهو سهو قوله او بعكس الترتيب وذلك انما يجري حيث تكون الكبرى موجبة والصغرى

كلية والنتيجة مع ذلك قابلة للانعكاس كما في الاول والثاني والثالث والثامن

ايضا ان انعكست السالبة الجزئية كما اذا كانت من احدى الخاصتين دون البواقي

قوله او بعكس المقدمتين فيرجع الى الشكل الاول ولا يجري الا حيث تكون

الصغرى موجبة والكبرى سالبة كلية لتنعكس الى الكلية كما في الرابع والخامس لا غير

فيكون عكسها ايضا صالحا لصغروية الشكل الاول ١٢

المصدقات القياس لانتاج الشكل الرابع

التركيب

للصفحة المقدسة

١٣٦+١٣٧+١٣٨+١٣٩

من الثالث والرابع الخ از بيانات

الترکیب

للصفحة المهندسة

۱۳۱ + ۱۳۲

که بجان شانی بدان ... الضرب الثالث والرابع والخامس والسادس ... مختلفان فی الکیف والکبری کلیة ... کذلک برتر است الثانی بعکس ... ان انعکست السالبة ...

... اده اشارت باوسط و صغری ...

للاصغر بالفعل شارة اه يعني ان اشتراط فعلية الصغرى في هذه وضروب من الشكل الرابع دون لم يعلم ولم يذكر في بحث الشكل الرابع لكنه علم من هذا بحسب الالتفات عند اعمال ضابطة شرائط

اوبالرد الى الثاني بعكس الصغرى او الثالث بعكس الكبرى

وضابطة شرائط الاربعة انه لابد لها امامن عموم

موضوعية الاوسط مع ملاقاته للاصغر بالفعل

قوله او بالرد ولا يجري الا حيث تكون المقدمتان مختلفتين في الكيف والكبرى كلية والصغرى قابلة للانعكاس كما في الثالث والرابع والخامس والسادس ايضا ان انعكست السالبة الجزئية الا خير

قوله او بعكس الكبرى ولا يجري الا حيث تكون الصغرى موجبة والكبرى قابلة للانعكاس وتكون الصغرى او عكس الكبرى كلية وهذا الاخير لازم للاولين في هذا الشكل فتدبر وذلك كما في الاول والثاني والرابع والخامس والسابع ايضا ان انعكس السالبة الجزئية دون البواقي قوله وضابطة شرائط الاربعة اي الامر الذي اذا رعيته في كل قياس اقتراني حملي كان منتجا ومشتملا على الشرائط السابقة جزما قوله انه لابد اي لابد في انتاج القياس من احد الامرين على سبيل منع الخلو قوله اما من عموم موضوعية الاوسط اي كلية قضية موضوعها الاوسط كالكبرى في الشكل الاول وكاحدى المقدمتين في الشكل الثالث وكالصغرى في الضربين الاولين الثاني والثالث والرابع والسابع والثامن من الشكل الرابع

قوله مع ملاقاته اي بان يحمل الاوسط ايجابا على الاصغر بالفعل كما في صغرى الشكل الاول واما بان يحمل الاصغر على الاوسط ايجابا بالفعل كما في صغرى الشكل الثالث وكما في صغرى الضربين الاول والثاني والرابع والسابع من الشكل الرابع ففي الكلام اشارة الى اشتراط فعلية الصغرى في هذه الضروب ايضا

للاصغر قلت ايجابه عبارة عن حمله عليه ظهر اشتراط الشكل الثالث اذ الامر فيه بالعكس

التصديقات
ضابطة شرائط الاشكال
الاربعة

العزوب موجودة مع الاختلاف + برهان ١٢ حاشية قوله فقد اشتمل الخ فقد اجتمع الامران في الضرب الثالث

او حمله على الاكبر واما من عموم موضوعية الاكبر مع الاختلاف في الكيف

قوله او حمله على الاكبر اي او مع حمل الاوسط على الاكبر ايجابا فان السلب سلب الحمل وانما الحمل هو الايجاب وذلك كما في كبرى الضرب الاول والثاني والثالث والثامن من الشكل الرابع فالقول بالحمل لان قد اندرجا تحت كلا شقي الترديد الثاني فهو ايضا على سبيل منع الخلو كالاول وههنا تمت الاشارة الى شرائط انتاج جميع ضروب الشكل الاول والثالث وستة ضروب من الشكل الرابع فاحفظه واعلم انه لم يقل او للاكبر اي او مع ملاقاة الاكبر مع كونه اخصر لان الملاقاة تشمل الوضع والحمل كما تقدم فيلزم كون القياس المرتب على هيأة الشكل الاول من كبرى موجبة كلية مع صغرى سالبة منتجا ويلزم ايضا كون القياس المرتب على هيأة الشكل الثالث من صغرى سالبة وكبرى موجبة مع كلية احدى مقدمتيه منتجا وقد اشتبه ذلك على بعض الفحول فاعرفه قوله واما من عموم موضوعية الاكبر هذا هو الامر الثاني من الامرين اللذين ذكرهما لابد في انتاج القياس من احدهما وحاصله كلية كبرى يكون الاكبر موضوعا فيها مع اختلاف المقدمتين في الكيف وذلك كما في جميع ضروب الشكل الثاني وكما في الضرب الثالث والرابع والخامس والسادس من الشكل الرابع فقد اشتمل الضرب الثالث والرابع منه على كلا الامرين ولذا حملنا الترديد الاول على منع الخلو فقد اشير الى جميع شرائط الشكل الاول والثالث كما وكيفا وجهة والى شرائط الشكل الثاني والرابع كما وكيفا وبقيت شرائط الشكل الثاني بحسب الجهة فاشار اليها بقوله مع منافاة الخ

التصديقات
ضابطة شرائط الاشكال
بلا بعد

مع منافاة نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر لنسبته الى ذات الاصغر

قوله مع منافاة الخ يعني ان القياس المنتج المشتمل على الامر الثاني اعني عموم موضوعية الاكبر مع
الاختلاف في الكيف اذا كان الاوسط منسوبا ومحمولا في كلتا مقدمتيه كما في الشكل الثاني فهو لابد في
انتاجه من شرط ثالث وهو منافاة نسبة وصف الاوسط المحمول الى وصف الاكبر الموضوع في الكبرى
لنسبة وصف الاوسط المحمول كذلك الى ذات الاصغر الموضوع في الصغرى يعني لابد ان تكون
النسبتان المذكورتان متكيفتين بكيفيتين بحيث يمتنع اجتماع هاتين النسبتين في الصدق
لو اتحد طرفاهما فرضا وهذه المنافاة دائرة وجودا وعدما مع ما مر من شرطي الشكل الثاني بحسب الجهة
فبتحققهما يتحقق الانتاج وبانتفائهما ينتفي اما انها دائرة مع الشرطين وجودا اي كلما وجد الشرطان
المذكوران تحققت المنافاة المذكورة فلانه اذا كانت الصغرى مما يصدق عليه الدوام و
الكبرى اية قضية كانت من الموجهات ما عدا الممكنتين فان لهما حكما على حدة كما سيجيء فلانه
تكون نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بدوام الايجاب مثلا ولا اقل من ان تكون نسبة
وصف الاوسط الى وصف الاكبر بفعلية السلب ضرورة ان المطلقة العامة اعم من تلك الكبريات
والمطلقة العامة تدل على سلب الاوسط عن ذات الاكبر بالفعل ولو كان مسلوبا عن ذاته بالفعل كان
مسلوبا عن وصفه بالفعل قطعا ولا خفاء في المنافاة بين دوام الايجاب وفعلية السلب واذا
تحققت المنافاة بين شيء وبين الاعم لزمت المنافاة بينه وبين الاخص بالضرورة

وهو دوام الايجاب في المثال المذكور ع ١٢

التصديقات
ضابطة شرائط الاشكال
الاربعة

التصل بما رابعة شرائط الاشكال

وكذا اذا كانت الكبرى مما تنعكس سالبتها والصغرى ايضا غير منعكسة كانت سوى الممكنتين كما مر
اذ يحتمل ان تكون نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بضرورة الايجاب مثلا ودوامه ولا ينافي
في منافاتها مع نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بفعلية السلب واخص منها وكذا اذا كانت
الصغرى ممكنة والكبرى ضرورية او مشروطة اذ يحتمل ان يكون نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر
بامكان الايجاب مثلا ونسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بضرورة السلب اما في الكبرى المشروطة
فظاهر واما في الضرورية فلان المحمول اذا كانت ضرورية للذات مادامت موجودة كان
ضروريا لها بحسب الوصف لان الذات لازم للوصف والمحمول لازم للذات ولازم اللازم
لازم وكذا اذا كانت الكبرى ممكنة والصغرى ضرورية مثلا واما اذا روعي الشرطين
اي كليهما انتفى احد الشرطين المذكورين لم يتحقق المنافاة المذكورة فاما اذا لم تكن الصغرى دائما
ليصدق عليه الدائم ولا الكبرى مما تنعكس سالبتها لم تكن في الصغريات اخص من المشروطة العامة
ولا في الكبريات اخص من الوقتية ولا منافاة بين ضرورة الايجاب مثلا بحسب الوصف لا دائما
وبين ضرورة السلب في وقت معين لا دائما اذ لعل ذلك الوقت غير اوقات الوصف العنواني واذا
ارتفعت المنافاة بين الاخص الى نسبتين بينهما هو اعم منهما ضرورة وكذا اذا لم تكن الكبرى ضرورية
ولا مشروطة حين كون الصغرى ممكنة كان اخص الكبريات الدائمة والعرفية الخاصة والوقتية
ولا منافاة بين امكان الايجاب ودوام السلب بحسب الذات ولا بينه وبين دوام السلب بحسب الوصف

الخاصة والضرورة الذاتية ١٢ للمحشي كذا الاوجه المنافاة عند انتفاء الشرط الثاني بان لم تكن الكبرى ... الى آخره ١٢ ع

التركيب
للصفحة المهندسة
۱۳۳ و ۱۳۴
هندسة

الاوسط اى وصف الاكبر اذا كان
نتيجة وصف الاوسط الى ذات
الاصغر بفعلية السلب واخص
منها مقدمه دوم واذا كان نتيجة

مضمون المشروطة الخاصة والوقتية الاخصين ارتفعت بين ماهو عم منهما نتيجة ازالم يكن الصغرى مما يصدق

التركيب

للصغرى المهندسة

۱۲۴۴ ۱۳۰ ۱۲۸

كبندسة

التصديقات القياس الاقتراني الشرطي واقسامه

فصل الشرطي من الاقتراني اما ان يتركب من متصلتين او منفصلتين او حملية ومتصلة او حملية ومنفصلة او متصلة ومنفصلة وينعقد فيه الاشكال الاربعة وتفصيلها في المطولات

لا دائما او لا ابدية وبين ضرورة السلب في وقت معين لا دائما وكذا اذا لم تكن الصغرى ضرورية على تقدير كون الكبرى ممكنة كان اخص الصغريات المشروطة الخاصة او الدائمة ولا منافاة بين امكان الايجاب وبين ضرورة السلب بحسب الوصف لا دائما او لا ابدية وبين دوام السلب ودوام الذات فلعل تحقيق هذا البحث على هذا الوجه مما تفردت به بعون الله الجليل الشديد من يشاء الى سواء السبيل وهو حسبي ونعم الوكيل قوله من متصلتين كقولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وكلما كان النهار موجودا فالعالم مضيء ينتج كلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضيء قوله او منفصلتين كقولنا دائما اما ان يكون العدد زوجا واما ان يكون فردا ودائما اما ان يكون الزوج زوج الزوج او يكون زوج الفرد ينتج دائما اما ان يكون العدد زوج الزوج او يكون زوج الفرد او يكون فردا قوله او حملية ومتصلة نحو هذا الشيء انسان وكلما كان هذا الشيء انسانا كان حيوانا ينتج هذا حيوان ونحو كلما كان هذا الشيء انسانا فهو حيوان وكل حيوان جسم ينتج كلما كان هذا الشيء انسانا كان جسما قوله او حملية ومنفصلة نحو هذا عدد ودائما اما ان يكون العدد زوجا او فردا ينتج فهذا اما ان يكون زوجا او فردا قوله او متصلة ومنفصلة نحو كلما كان هذا الخمسة فهو عدد ودائما اما ان يكون العدد زوجا او يكون فردا ينتج كلما كان هذا الخمسة فاما ان يكون زوجا او فردا قوله وينعقد يعني لا بد في تلك الاقسام من اشتراك المقدمتين في جزء يكون هو الحد الاوسط فاما ان يكون محكوما عليه في كلتا المقدمتين او محكوما به فيهما او محكوما به في الصغرى محكوما عليه في الكبرى وبالعكس فالاول هو الشكل الثالث والثاني هو الثاني والثالث هو الاول والرابع هو الرابع قوله وتفصيلها اي تفصيل الاشكال الاربعة في تلك الاقسام الخمسة بحسب الشرائط والضروب والنتائج في المطولات الطويل

هذا المقام وذلك بوجوه منها ان المنفصلة تقسيم للتعلة وذكر التقسيم الذي تقسيم نسب وتنهاان ١٢

التصديقات القياس الاستثنائي واقسامه واحكامها

فصل الاستثنائي ينتج من المتصلة وضع المقدم ورفع التالي ومن الحقيقية وضع كل

لما فرغ من بيان قسمي الاقتراني الحملي والشرطي واتمتها بما كان تعريف القياس الاستثنائي معلوما مما سبق

بالمختصرات فليطلب من مطولات المتاخرين **قوله** الاستثنائي القياس الاستثنائي وهو الذي تكون النتيجة مذكورة فيه بمادته وهيأته ابدا يتركب من مقدمة شرطية ومن مقدمة حملية يستثنى فيها عين احد جزئي الشرطية او نقيضه لينتج عين الآخر او نقيضه فالاحتمالات المتصورة في انتاج كل استثنائي اربعة وضع كل ورفع كل لكن المنتج منها في كل قسم شئ وتفصيله با افاده المصنف من ان الشرطية ان كانت متصلة تنتج منها احتمالان وضع المقدم ينتج وضع التالي لاستلزام تحقق الملزوم تحقق اللازم ورفع التالي ينتج رفع المقدم لاستلزام انتفاء اللازم انتفاء الملزوم واما وضع التالي فلا ينتج وضع المقدم ولا رفع المقدم ينتج رفع التالي لجواز كون اللازم اعم فلا يلزم من تحققه تحقق الملزوم ولا من انتفاء الملزوم انتفاء اللازم وقد علمت من هذا ان المراد بالمتصلة في هذا الباب اللزومية واعلم ايضا ان المراد بالمنفصلة ههنا العنادية وان كانت الشرطية منفصلة فمانعة الجمع ينتج من وضع كل جزء رفع الآخر لامتناع اجتماعهما ولا ينتج من رفع كل وضع الآخر لعدم امتناع الخلو عنهما ومانعة الخلو بالعكس واما الحقيقية فلما اشتملت على منع الجمع والخلو معا ينتج في الصور الاربع النتائج الاربع **قوله** وضع المقدم ورفع التالي نحو ان كان هذا انسانا كان حيوانا لكنه انسان فهو حيوان ولكنه ليس بحيوان فليس بانسان **قوله** ومن الحقيقية كقولنا اما ان يكون هذا العدد زوجا او فردا لكنه زوج فليس بفرد ولكنه فرد فليس بزوج لكنه ليس بفرد فهو زوج لكنه ليس بزوج

قوله المثال المذكور في الشرح ... لكنه زوج ووضع المقدم ... فالنتيجة رفع المقدم ...

التركيب

الصيغة المهندسة

١٥١ ٢١٤١

بعلمنا لتية

التركيب
للصفحة المهندسة
١٥١ + ١٥٢
بهندسة

التصديقات
قياس الخلف والاستقراء
وتعريفهما

كمانعة الجمع ورفعه كمانعة الخلو وقد يختص باسم
قياس الخلف وهو ما يقصد به اثبات المطلوب بابطال نقيضه ومرجعه
الى استثنائي واقتراني **فصل** الاستقراء تصفح الجزئيات

فهو فرد قوله كمانعة الجمع نحو هذا اما شجر او حجر لكنه شجر فليس بحجر لكنه حجر فليس بشجر **قوله** كمانعة
الخلو نحو هذا اما لا شجر او لا حجر لكنه ليس بلا شجر فهو لا حجر لكنه ليس بلا حجر فهو لا شجر **قوله** وقد يختص
الخ اعلم انه قد يستدل على اثبات المدعى بانه لولا لصدق نقيضه لاستحالة ارتفاع
النقيضين لكن نقيضه غير واقع فيكون هو واقعا كما مر غير مرة في مباحث العكوس
والاقيسة وهذا القسم من الاستدلال يسمى بالخلف اما لانه ينجر الى الخلف اي المحال
على تقدير صدق نقيض المطلوب او لانه ينتقل منه الى المطلوب من خلفه اي من وراءه
الذي هو نقيضه وهذا ليس قياسا واحدا بل ينحل الى قياسين احدهما اقتراني شرطي والآخر
استثنائي متصل يستثنى فيه نقيض التالي هكذا لو لم يثبت المطلوب لثبت نقيضه وكلما
ثبت نقيضه ثبت المحال ينتج لو لم يثبت المطلوب لثبت المحال لكن المحال ليس بثابت
فيلزم ثبوت المطلوب لكونه نقيض المقدم ثم قد يفتقر بيان الشرطية يعني قولنا كلما ثبت نقيضه
ثبت المحال الى دليل فيتكثر القياسات كذا قال المحقق في شرح الاصول **قوله** ومرجعه الى
استثنائي واقتراني معناه ان هذا القدر مما لابد منه في كل قياس خلف وقد يزيد عليه فافهم **قوله**
الاستقراء تصفح الجزئيات اعلم ان الحجة على ثلثة اقسام لان الاستدلال اما من حال الكلي على حال
الجزئيات واما من حال الجزئيات على حال كليها واما من حال احد الجزئيين المندرجين تحت كلي على حال الجزئي الآخر

التصديقات
الاستقراء وتسمية تعريفه وحكمه

لاثبات حكم كلي

فالاول هو القياس وقد سبق مفصلا والثاني هو الاستقراء والثالث هو التمثيل فالاستقراء هو الحجة التي يستدل فيها من حكم الجزئيات على حكم كليها هذا التعريف الصحيح الذي لا غبار عليه لما استنبطه من كلام الفارابي وحجة الاسلام واختاره اعني تصفح الجزئيات وتتبعها لاثبات حكم كلي ففيه تسامح ظاهر فان هذا التتبع ليس معلوما تصديقيا موصلا الى مجهول تصديقي فلا يندرج تحت الحجة فكان الباعث على هذه المسامحة هو الاشارة الى ان تسمية هذا القسم من الحجة بالاستقراء ليس على سبيل الارتجال بل على سبيل النقل وههنا وجه آخر يجيء ان شاء الله الجليل في تحقيق التمثيل قوله لاثبات حكم كلي اما بطريق التوصيف فيكون اشارة الى ان المطلوب في الاستقراء لا يكون حكما جزئيا كما ستحققه واما بطريق الاضافة والتنوين في كلي عوض عن المضاف اليه اي لاثبات حكم كليها اي كلي تلك الجزئيات وهذا وان احتمل الحكم الجزئي والكلي كليهما بحسب الظاهر الا انه في الواقع لا يكون المطلوب بالاستقراء الا الكلي وتحقيق ذلك انهم قالوا ان الاستقراء اما تام يتصفح فيه حال الجزئيات باسرها وهو يرجع الى القياس المقسم كقولنا كل حيوان اما ناطق او غير ناطق وكل ناطق حساس وكل غير ناطق من الحيوان حساس ينتج كل حيوان حساس وهذا القسم يفيد اليقين واما ناقص يكتفى فيه تتبع اكثر الجزئيات كقولنا كل حيوان يحرك فكه الاسفل عند المضغ لان الانسان كذلك والفرس والبقر كذلك الى غير ذلك مما صادفناه من افراد الحيوان وهذا القسم لا يفيد الا الظن اذ من الجائز ان يكون من الحيوانات التي لم نصادفها ما يحرك فكه الاعلى عند المضغ كما نسمعه في التمساح لا يخفى ان الحكم بان الثاني لا يفيد الا الظن انما يصح اذا كان المطلوب الحكم الكلي واما اذا اكتفى بالجزئي فلا شك ان تتبع البعض يفيد اليقين بثبوت الحكم لبعض الحيوان فربما يحصل من تتبع الانسان والفرس انه بعض الحيوان يحرك فكه الاسفل عند المضغ وكل انسان كذلك ينتج

التركيب
الصفحة الهندسة
١٥٥+١٥٢
هندسة

التركيب
للصفحة المهندسة
١٥٥ و ١٥٦
بجدول نسبة

[illegible]

لہ لا طائل بلغ المحشی المدقق والا قصد الدرایۃ انہ مصدر فلا یلزم تعریف مخاں عن التحصیل و لو کان مال ہذا المثل بل ہذا الا کرۃ علے کرعنہ لشف لطیف لان

التصدیقات
التمثیل وتعریفہ واحکامہ

والتمثیل بیان مشارکۃ جزئی لآخر فی علۃ الحکم لیثبت فیہ والعمدۃ فی طریقہ الدوران والتردید

قطعا ان لبعض الحیوان کذلک ومن ہذا علم ان حمل عبارۃ المتن علی التوصیف کما ہو الروایۃ احسن من حیث الدرایۃ ایضا اذ لیس فیہ شبہۃ صحۃ التعریف بالاعم **قولہ التمثیل بیان مشارکۃ** جزئی لآخر فی علۃ الحکم لیثبت فیہ ای لیثبت الحکم فی الجزئی الاول وبعبارۃ اخری تشبیہ جزئی بجزئی فی معنی مشترک بینہما لیثبت فی المشبہ الحکم الثابت فی المشبہ بہ المعلل بذلک المعنی کما یقال النبیذ حرام لان الخمر حرام وعلۃ حرمتہ الاسکار وہو موجود فی النبیذ وفی العبارتین تسامح فان التمثیل ہو الحجۃ التی یقع فیہا ذلک البیان والتشبیہ وقد عرفت النکتۃ فی التسامح فی التعریف الاستقراء ونقول ہہنا کما ان العکس یطلق علی المعنی المصدری اعنی التبدیل وعلی القضیۃ الحاصلۃ بالتبدیل کذلک التمثیل یطلق علی المعنی المصدری وہو التشبیہ والبیان المذکوران وعلی الحجۃ التی یقع فیہا ذلک التشبیہ والبیان فما ذکرہ تعریف للتمثیل بالمعنی الاول ویعلم المعنی الثانی بالمقایسۃ وہذا کما عرف المصنف العکس بالتبدیل وقس علیہ الحال فیما سبق فی الاستقراء ہذا ولکن لا یخفی ان المصنف عدل فی تعریف الاستقراء والتمثیل عن المشہور الی المذکور دفعا لتوہم ہذا التسامح بل ہو الاولی علی ما ذکرنا عنہ **قولہ والعمدۃ فی طریقہ الدوران والتردید** اعلم انہ لابد فی التمثیل من مقدمات الاولی ان الحکم ثابت فی الاصل اعنی المشبہ بہ الثانیۃ ان علۃ الحکم فی الاصل الوصف الکذائی الثالثۃ ان ذلک الوصف موجود فی الفرع اعنی المشبہ فانہ اذا تحقق العلم بہذہ المقدمات الثلث ینتقل الذہن الی کون الحکم ثابتا فی الفرع ایضا وہو المطلوب من التمثیل ثم ان المقدمۃ الاولی والثالثۃ ظاہرتان فی کل

ترک امرا احترازا عن بلاء غیرہ واختار آخر نفاجاً فی اختارہ بلا رسعا رکان عملین الجلاء الاول او

التصديقات تقسيم القياس باعتبار المادة

فصل القياس اما برهاني

كل تمثيل وانما الاشكال في الثانية وبيانها لطرق متعددة فصلوها في كتب اصول الفقه ولنقـ
ذكر ما هو العمدة من بينها وهو طريقان الاول الدوران وهو ترتب الحكم على الوصف الذي له صلوح
العلية وجوداً وعدماً كترتب حكم الحرمة في الخمر على الاسكار فانه ما دام مسكراً حرام واذا زال
عنه الاسكار زالت حرمته قالوا والدوران علامة كون المدار اعني الوصف علة للدائر اعني
الحكم الثاني الترديد ويسمى بالسبر والتقسيم ايضاً وهو ان تفحص اولاً اوصاف الاصل ويردد ان
علة الحكم هل هي هذه الصفة او تلك ثم تبطل ثانياً علية كل صفة حتى يستقر على
وصف واحد فيستفاد من ذلك كون هذا الوصف علة كما يقال علة حرمة الخمر اما الاتخاذ
من العنب او الميعان او اللون المخصوص او الطعم المخصوص او الرائحة المخصوصة او الاسكار
لكن الاول ليس بعلة لوجوده في الدبس بدون الحرمة وكذلك البواقي ما سوى الاسكار
بمثل ما ذكر فتعين الاسكار للعلية **قوله القياس الخ** القياس كما ينقسم باعتبار الهيأة والصورة
الى الاستثنائي والاقتراني باقسامهما فكذلك ينقسم باعتبار المادة الى الصناعات الخمس
اعني البرهان والجدل والخطابة والشعر والمغالطة وقد يسمى سفسطة ايضاً لان مقدماته اما ان
تفيد تصديقاً او تاثيراً آخر غير التصديق اعني التخييل والثاني الشعر والاول اما ان يفيد ظناً
او جزماً فالاول الخطابة والثاني ان افاد جزماً يقينياً فهو البرهان والا فان اعتبر فيه
عموم الاعتراف من العامة او التسليم من الخصم فهو الجدل والا فهو المغالطة والمغالطة ان
استعملت في مقابلة الحكيم سميت سفسطة وان استعملت في مقابلة غير الحكيم فهو مشاغبة

التركيب
الصغرى المهندسة
١٥٦+١٥٩

صفحه ١٥٩ قوله وان كان الاخرى لقينية مقدم كه تاليش محذوف يا قضيه سابقه است ١٢ صفحه ١٥٩

التركيب

للصفحة المهملة

١٥٩ + ١٦٠

مهملة

التصديقات
القياس البرهانى
واجزاؤه

يتألف من اليقينيات

واعلم ايضا انه يعتبر فى البرهان ان يكون مقدماته باسرها يقينية بخلاف غيره من الاقسام مثلا يكفى فى كون القياس مغالطة ان تكون احدى مقدمتيه وهمية وان كانت الاخرى يقينية نعم يجب ان لا يكون فيها ماهو ادون منها كالشعريات والا يلحق بالادون فالمؤلف من مقدمة مشهورة واخرى مخيلة لا يسمى جدليا بل شعريا فاعرفه قوله من اليقينيات الخ اليقين هو التصديق الجازم المطابق للواقع الثابت فباعتبار التصديق لم يشمل الشك والوهم والتخييل وسائر التصورات وقيد الجزم اخرج الظن والمطابقة الجهل المركب والثابت التقليد ثم المقدمات اليقينية اما بديهيات او نظريات منتهية الى البديهيات لاستحالة الدور والتسلسل فاصول اليقينيات هى البديهيات والنظريات متفرعة عليها والبديهيات ستة اقسام بحكم الاستقراء ووجه الضبط ان القضايا البديهية اما ان يكون تصور طرفيها مع النسبة كافيا فى الحكم والجزم اولا يكون فالاول هو الاوليات والثانى اما ان يتوقف على واسطة غير الحس الظاهر والباطن اولا الثانى المشاهدات وينقسم الى مشاهدات بالحس الظاهر وتسمى حسيات والى مشاهدات بالحس الباطن وتسمى وجدانيات والاول اما ان يكون تلك الواسطة بحيث لا تغيب عن الذهن عند حضور الاطراف اولا يكون كذلك والاول هى الفطريات وتسمى قضايا قياساتها معها والثانى اما ان يستعمل فيه الحدس وهو الانتقال الدفعى من المبادى الى المطالب اولا يستعمل فالاول الحدسيات والثانى ان كان الحكم فيه حاصلا باخبار جماعة يمتنع عند العقل تواطؤهم على الكذب فهى المتواترات وان لم يكن كذلك بل يكون حاصلا من كثرة التجارب فهى التجربيات وقد علم بذلك حد كل واحد منها

وهو يختلف باختلاف الحوادث واحوال المخبرين + مرآة الشرح ح ١٢

واصولها الاوليات والمشاهدات والتجربيات والحدسيات والمتواترات والفطريات

ثم ان كان الاوسط مع عليته للنسبة في الذهن علة لها في الواقع فلمي والا فاني

قوله الاوليات كقولنا الكل اعظم من الجزء قوله المشاهدات اما الشاهدات الظاهرة فكقولنا
الشمس مشرقة والنار محرقة واما الباطنة فكقولنا ان لنا جوعا وعطشا قوله التجربيات كقولنا
السقمونيا مسهل للصفراء قوله والحدسيات كقولنا نور القمر مستفاد من نور الشمس قوله والمتواترات
كقولنا المكة موجودة قوله والفطريات كقولنا الاربعة زوج فان الحكم فيه بواسطة لاتغيب
عن الذهن عند ملاحظة اطراف هذا الحكم وهو الانقسام بمتساويين قوله ثم ان كان آه اعلم ان الحد
الاوسط في البرهان بل في كل قياس لابد ان يكون علة لحصول العلم بالنسبة الايجابية او السلبية
المطلوبة في النتيجة ولهذا يقال له الواسطة في الاثبات والواسطة في التصديق فان كان
مع ذلك واسطة في الثبوت ايضا اي علة لتلك النسبة الايجابية او السلبية في الواقع وفي
نفس الامر كتعفن الاخلاط في قولك هذا متعفن الاخلاط وكل متعفن الاخلاط فهو محموم فهذا محموم
فالبرهان ح يسمى برهان اللم لدلالته على ما هو لم الحكم وعلته في الواقع وان لم يكن واسطة
في الثبوت يعني لم يكن علة للنسبة في نفس الامر فالبرهان ح يسمى برهان الان حيث
لم يدل الا على انية الحكم وتحققه في الذهن دون عليته في الواقع سواء كانت الواسطة ح
معلولا للحكم كالحمى في قولنا زيد محموم وكل محموم متعفن الاخلاط فزيد متعفن الاخلاط وقد يخص
هذا باسم الدليل او لم يكن معلولا للحكم كما انه ليس علة له بل يكونان معلولين لثالث وهذا لم يخص
باسم كما يقال هذا الحمى تشتد غبا وكل حمى تشتد غبا محرقة فهذه الحمى محرقة فان اشتدادها

التصديقات
البرهان اللمي
والانی

التركيب
الصفحة المهندسة
۱۶۰ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴
محمد نسيم

براى حصول مطلب
مختصر استحضار مسائل ...
منطقيه بمقدار ... و
در اكتساب مقصود است
فرق فيما بين آن در عبارت
بپرداخته كه باشد ...
وانى ... احسان ...
... سابق ... در ...
... سالف الوصف ...
... است ... تنبيهات
... در ... استحضار مخففه
مذكوره لازم است ...
الاحسان الا الاحسان و
توضيح و تحقيق ...
فائق ... الله تعالى
در حل تركيب ...

صفحه ۱۶۰
قال المص والا فانى ... مستعمل
بطلان ... تحقيق ... معلوم ۱۲ مخفف
صفحه ۱۶۰ قوله قوله لو ان كان الى آخره
از بيانات ... ظاهر ۱۲ مخففه
صفحه ۱۶۰ قوله لا يجد الا ... البرهان
... في كل قياس موضوع لا ... الا ...
... يكون الى آخره ... جمله
... تحقيقيه ... ۱۲ مخففه
صفحه ۱۶۰ قوله ... الى آخره
... الاثبات ... معلوم ... و قوله
صفحه ۱۶۰ قوله فان كان ... ذلك الى آخره ...

بجود و مثال مشهور ان الکل اعظم من الجزء و ست و با نظری مثل الممکن یحتاج فی وجوده الی مرجح چرا که گاهی عقل در حکم او

المنهیات المعربة علی التحفة الشاهجهانیة

متعلق صفحه ۱۳ شاهجهانی

مستوی آن

مطالعه موجبه

مثل محمد شاهجهان که زبان آوران روشن رای در شان او

...

است . ... متعلق صفحه ۱۲ سطر ۸ امیاب ۲۰ واقع ضلع اول ... آنکه ... باشد و مقید بقید ضرورت و لا ضرورت و دوام ...

واما جدلی یتألف من المشهورات والمسلمات واما خطابی یتألف من المقبولات والمظنونات واما شعری یتألف من المخیلات واما سفسطی یتألف من الوهمیات والمشبهات

غبالیس معلولا للاحراق ولا العکس بل کلاهما معلولان للصفراء المتعفنة الخارجة عن العروق قوله من المشهورات هی القضایا التی تطابق فیها آراء الکل کحسن الاحسان وقبح العدوان او آراء طائفة کقبح ذبح الحیوانات عند اهل الهند قوله والمسلمات هی القضایا التی سلمت من الخصم فی المناظرة او برهن علیها فی علم واخذت فی الآخر علی سبیل التسلیم قوله من المقبولات هی قضایا توخذ ممن یعتقد فیه کالاولیاء والحکماء قوله والمظنونات هی قضایا یحکم بها العقل حکما راجحا غیر جازم ومقابلته بالمقبولات من قبیل مقابلة العام بالخاص فالمراد به ما سوی الخاص قوله من المخیلات هی القضایا التی لا تذعن بها النفس لکن تتأثر منها ترغیبا وترهیبا واذا اقترن بها سجع او وزن کما هو المتعارف الآن یزداد تاثیرا قوله واما سفسطی منسوب الی السفسطة وهی مشتقة من سوفسطا معرب سوفاسطا لغة یونانیة یعنی الحکمة المموهة المدلسة قوله ومن الوهمیات هی القضایا التی یحکم بها الوهم فی غیر المحسوسات قیاسا علی المحسوس کما یقال کل موجود فهو متحیز قوله والمشبهات هی القضایا الکاذبة الشبیهة بالصادقة الاولیة او المشهورة لاشتباه لفظی او معنوی واعلم ان ما ذکره المتأخرون فی الصناعات الخمس اقتصار مخل تداحملوه واهملوه مع کونه من المهمات وطولوا فی الاقترانیات الشرطیة ولوازم الشرطیات مع قلة الجدوی وعلیک بمطالعة کتب القدماء فان فیها شفاء العلیل ونجاة الغلیل

التصدیقات
القیاس الجدلی والخطابی و
الشعری والسفسطی

خاتمة اجزاء العلوم ثلثة الموضوعات وهى التى يبحث فى العلم عن اعراضها الذاتية والمبادى وهى حدود الموضوعات

قوله اجزاء العلوم كل علم من العلوم المدونة لابد فيه من امور ثلثة احدها ما يبحث فيه عن خصائصه آثاره المطلوبة منه اى يرجع جميع ابحاث العلم اليه وهو الموضوع وتلك الآثار هى الاعراض الذاتية الثانى القضايا التى يقع فيها هذا البحث وهى المسائل وهى تكون نظرية فى الاغلب وقد تكون بديهيات محتاجة الى تنبيه كما صرح به وقوله وثالث فى اطلم التعيم التنبيه ما يوجد فى بعض النسخ من التخصيص بقوله بالبرهان فمن زيادات الناسخ على انه يمكن توجيهه بانه بناء على الاغلب بان المراد بالبرهان ما يشمل التنبيه الثالث ما يبتنى عليه المسائل مما يفيد تصورات اطرافها والتصديقات بالقضايا الماخوذة فى دلائلها فالاول هى المبادى التصورية والثانى هى المبادى التصديقية **قوله** الموضوعات ههنا اشكال مشهور وهو ان من عد الموضوع من اجزاء العلوم اما ان يريد به نفس الموضوع او تعريفها او التصديق بوجوده او التصديق بموضوعيته والاول مندرج فى موضوعات المسائل التى هى اجزاء للمسائل فلا يكون جزءا على حدة والثانى من المبادى التصورية والثالث من المبادى التصديقية فلا يكونان جزءا على حدة ايضا والرابع من مقدمات الشروع فلا يكون جزءا ويمكن الجواب باختيار كل من الشقوق الاربعة اما على الاول فيقال ان نفس الموضوع وان اندرج فى المسائل لكن لشدة الاعتناء به من حيث ان المقصود من العلم معرفة احواله والبحث عنها عد جزءا على حدة او يقال ان المسائل ليست هى مجموع الموضوعات والمحمولات والنسب بل المحمولات المنسوبة الى الموضوعات قال المحقق الدوانى فى حاشية شرح المطالع المسائل هى المحمولات المثبتة بالدليل وفيه نظر فانه لايلائم ظاهر قول

خاتمة
اجزاء العلوم
ثلثة

وأجزاؤها أو أعراضها ومقدمات بينة أو مأخوذة تبتنى عليها قياسات العلم والمسائل

وهي قضايا تطلب في العلم وموضوعاتها موضوع العلم أو نوع منه أو عرض ذاتي لهما

المتن والمسائل هي قضايا كذا وموضوعاتها كذا ومحمولاتها كذا أو أيضا فلو كانت المسائل نفس المحمولات المنسوبة لوجب عد سائر موضوعات المسائل التي هي وراء موضوع العلم جزءا على حدة فتدبر وأما على الثاني فيقال إن تعريف الموضوع وإن كان مندرجا في المبادي التصورية لكن عد جزءا على حدة لمزيد الاعتبار به كما سبق وأما على الثالث فيقال نقل عامر ولتسال بأن عد التصديق بوجود الموضوع من المبادي التصديقية كما نقل عن الشيخ تسامح فإن المبادي التصديقية هي القضايا التي تتألف منها قياسات العلم نص على ذلك العلامة في شرح الكليات وأيده بكلام الشيخ في الفن الخامس من نقول المعر تبتنى عليها قياسات العلم تعريف أو تفسير بالأعم وأما على الرابع فيقال إن التصديق بالموضوعية لما توقف عليه الشروع على بصيرة وكان له مزيد مدخلية في معرفة مباحث العلم وتمييزها عما ليس عنه عد جزءا من العلم مسامحة وهذا أبعد المحتملات قوله أجزاؤها أي حدود جزئياتها إذا كانت الموضوعات مركبة قوله وأعراضها أي حدود العوارض المثبتة لتلك الموضوعات قوله ومقدمات بينة المبادي التصديقية إما مقدمات بينة بنفسها أي بديهية أو مقدمات مأخوذة أي نظرية فالأولى تسمى علوما متعارفة والثانية إن أذعن بها المتعلم بحسن ظنه بالمعلم سميت أصولا موضوعة وإن أخذها مع استنكار سميت مصادرة ومن هنا يعلم أن مقدمة واحدة يجوز أن تكون أصلا موضوعا بالنسبة إلى شخص ومصادرة بالقياس إلى آخر قوله موضوع العلم كقولهم في الطبيعي كل جسم فله شكل طبيعي قوله أو عرض ذاتي كقولهم كل متحرك فله ميل

خاتمة
اجزاء العلوم وهي ثلثة

قوله فی شرح الرسالة الشمسیة المشهور بالسعدیة یعنی ان المصنف رح فی شرحها جعل هذا الکلام اعنی

او مرکب و محمولاتها امور خارجة عنها لاحقة لها لذاتها

قوله او مرکب من الموضوع مع العرض الذاتی کقول المهندس کل مقدار وسط فی النسبة فهو ضلع ما یحیط به الطرفان او من نوعه مع العرض الذاتی کقوله کل خط قام علی خط فان الزاویتین الحادثتین علی جنبیه اما قائمتان او متساویتان لهما قوله ومحمولاتها ای محمولات المسائل امور خارجة عنها ای عن موضوعات المسائل لاحقة لها ای عارضة لتلک الموضوعات والمراد انها محمولة علیها فان العارض هو الخارج المحمول فاذا جرد عن قید الخروج للتصریح به فیما قبل بقی الحمل ولذا اکتفی المصنف باللحوق لکفی ویوجد فی بعض النسخ قوله لذواتها وهو بحسب الظاهر لا ینطبق الا علی التعریف الاول ای اللاحق للشیء اولا وبالذات ای بدون واسطة فی العروض ولا یشمل العارض بواسطة المساوی مع انه من العرض الذاتی اتفاقا ولذا اوله بعض الشارحین وقال ای لاستعداد مخصوص بذواتها سواء کان لحوقها ایاها لذواتها او لامر یساویها فان اللاحق للشیء لما هو هو یتناول الاعراض الذاتیة جمیعا علی ما قال المصنف فی شرح الرسالة الشمسیة ثم ان هذا التقیید یدل علی ان المصنف اختار مذهب الشیخ فی لزوم کون محمولات المسائل اعراضا ذاتیة لموضوعاتها والیه ینظر کلام شارح المطالع لکن الاستاذ المحقق اورد علیه انه کثیرا ما یکون محمول المسائل بالنسبة الی موضوعها من الاعراض الغریبة کقول الفقهاء کل مسکر حرام وقول النحاة کل فاعل مرفوع وقول الطبیعیین کل ذلک متحرک علی الاستدارة نعم یعتبر ان لا یکون اعم من موضوع العلم

خاتمة
اجزاء العلوم
وهو ثلاثة

وقد يقال المبادي لما يبدأ به قبل المقصود والمقدمات لما يتوقف عليه الشروع بوجه البصيرة وفرط الرغبة كتعريف العلم وبيان غايته وموضوعه وكان القدماء يذكرون في صدر الكتاب ما يسمى الرؤس الثمانية الاول الغرض لئلا يكون النظر في طلبه عبثا والثاني المنفعة اى ما يتشوقه الكل طبعا لينشط في الطلب ويتحمل المشقة

صرح بذلك المحقق الطوسي ايضا في نقد التنزيل انتهى كلامه واقول في لزوم هذا الاعتبار ايضا نظر لصحة ارجاع المحمولات العامة الى العرض الذاتي بالقيود المخصصة كما يرجع المحمولات الخاصة اليه بالمفهوم المردد فالاستاذ صرح باعتبار الثاني وعدم اعتبار الاول تحكم وههنا زيادة الكلام لا يسعها المقام قوله وقد يقال المبادي اشارة الى اصطلاح آخر في المبادي سوى ما تقدم وضعه ابن الحاجب في مختصر الاصول حيث اطلق المبادي على ما يبدأ به قبل الشروع في مقاصد العلم سواء كان داخلا في العلم فيكون من المبادي المصطلحة السابقة كتصور الموضوع والاعراض الذاتية والتصديقات التي يتألف منها قياسات العلم او خارجا يتوقف عليه الشروع ولو على وجه الخبرة وتسمى مقدمات كمعرفة الحد والغاية والموضوع والفرق بين المقدمات والمبادي بهذا المعنى مما لا ينبغي ان يشتبه فان المقدمات خارجة عن العلم لا محالة بخلاف المبادي فتبصر قوله يذكرون اى في صدر كتبهم على انها من المقدمات او من المبادي بالمعنى الاعم قوله الغرض اعلم ان ما يترتب على الفعل ان كان باعثا للفاعل على صدور ذلك الفعل منه يسمى غرضا وعلة غائية والا يسمى فائدة ومنفعة وغاية قالوا افعال الله تعالى لا تعلل بالاغراض وان اشتملت على غايات ومنافع لا تحصى ثم كان مقصود المصنف ان القدماء كانوا يذكرون في صدر كتبهم ما كان سببا حاملا على تدوين المدون الاول لهذا العلم ثم نعقبه بما يشتمل عليه من منفعة ومصلحة تميل اليها عموم الطبائع ان كانت لهذا العلم منفعة ومصلحة سوى الغرض الباعث للواضع الاول وقد عرفت في صدر الكتاب ان الغرض والغاية من علم المنطق هو العصمة فتذكره

والثالث السمة وهي عنوان العلم ليكون عنده اجمال ما يفصله والرابع المؤلف ليسكن قلب المتعلم والخامس انه من اي علم هو ليطلب فيه ما يليق به

قوله والثالث السمة العلامة وكان المقصود ههنا الاشارة الى وجه تسمية العلم كما يقال انما سمي المنطق منطقا لان النطق يطلق على النطق الظاهري وهو التكلم وعلى الباطني وهو ادراك الكليات وهذا العلم يقوي الاول ويسلك بالثاني مسالك السداد فاشتق له اسم من النطق فالمنطق اما مصدر ميمي بمعنى النطق اطلق على العلم المذكور مبالغة في مدخليته في تكميل النطق حتى كانه هو واما اسم مكان كان هذا العلم محل النطق ومظهره وفي ذكر وجه التسمية اشارة اجمالية الى ما يفصل العلم من المقاصد

قوله والرابع المؤلف اي معرفة حاله اجمالا ليسكن قلب المتعلم على ما هو الشان في مبادي الحال من معرفة حال الاقوال بمراتب الرجال واما المحققون فيعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال ولنعم ما قال ولي ذي الجلال عليه سلام الله الملك المتعال لا تنظر الى من قال وانظر الى ما قال هذا ومقنن قوانين المنطق والفلسفة هو الحكيم العظيم ارسطو دونها بامر اسكندر ولهذا القب بالمعلم الاول وقيل للمنطق انه ميراث ذي القرنين ثم بعد نقل المترجمين تلك الفلسفيات من لغة يونان الى لغة العرب هذبها ورتبها واحكمها واتقنها ثانيا المعلم الثاني الحكيم ابو نصر الفارابي وقد فصلها وحررها بعد اضاعة كتب ابي نصر الشيخ الرئيس ابو علي بن سينا شكر الله مساعيهم الجميلة قوله من اي علم هو اي من اي جنس من اجناس العلوم العقلية او النقلية الفرعية او الاصلية كما يقال في المنطق انه من جنس العلوم الحكمية ام لا فان فسرت الحكمة بالعلم باحوال اعيان الموجودات على ما هي عليه في نفس الامر بقدر الطاقة البشرية لم يكن منها اذ ليس بحثه الا عن المعقولات والموجودات الذهنية الموصلة الى التصور او التصديق

حاشية
اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

والسادس انه من اى مرتبة هو ليقدم على ما يجب ويؤخر عما يجب والسابع القسمة والتبويب ليطلب فى كل باب ما يليق به والثامن الانحاء التعليمية وهى التقسيم

ولئن حذف الاعيان من التفسير المذكور فهو من الحكمة ثم على التقدير الثانى فهو من اقسام الحكمة النظرية الباحثة عما ليس وجودها بقدرتنا واختيارنا فهل هو اصل من اصول الحكمة النظرية او من فروع الالهى والمقام لا يسع بسط ذلك الكلام **قوله** من اى مرتبة هو كما يقال ان مرتبة المنطق ان يشتغل به بعد تهذيب الاخلاق وتقويم الفكر ببعض الهندسيات وذكر الاستاذ فى بعض رسائله انه ينبغى تاخيره فى زماننا هذا عن تعلم قدر صالح من العلوم الادبية لما شاع من كون التدوين باللغة العربية **قوله** القسمة اى قسمة العلم والكتاب الى ابوابها فالاول كما يقال ابواب المنطق تسعة الاول ايساغوجى اى الكليات الخمس الثانى التعريفات الثالث القضايا الرابع القياس واخواته الخامس البرهان السادس الجدل السابع الخطابة الثامن المغالطة التاسع الشعر وبعضهم عد بحث الالفاظ بابا آخر فصار ابواب المنطق عشرة كاملة والثانى كما يقال ان كتابنا هذا مرتب على قسمين القسم الاول فى المنطق وهو مرتب على مقدمة ومقصدين وخاتمة المقدمة فى بيان الماهية والغاية والموضوع والمقصد الاول فى مباحث التصورات والمقصد الثانى فى مباحث التصديقات والخاتمة فى اجزاء العلوم القسم الثانى فى علم الكلام وهو مرتب على كذا الباب الاول فى كذا آه كما قال فى الشمسية ورتبته على مقدمة وثلث مقالات وخاتمة وهذا الثانى شائع كثير قل ما يخلو عنه كتاب **قوله** الانحاء التعليمية اى الطرق المذكورة فى التعاليم لعموم نفعها فى العلوم وقد اضطربت كلمة الشارح ههنا وما نذكره هو الموافق لتتبع كتب القوم والماخوذ من شرح المطالع **قوله** وهى التقسيم كان المراد به ما يسمى بتركيب القياس ايضا وذلك بان يقال اذا اردت تحصيل مطلب من المطالب التصديقية فضع طرفى المطلوب واطلب

من قوانين الصرف والنحو اللذين هما للعلوم اليوان ويؤخر الهندسة عن تعليم المسائل الفقهية على قدر الضرورة

خاتمة
اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

اعنى التكثير من فوق والتحليل عكسه

جميع موضوعات كل واحد منها وجميع محمولات كل واحد منهما سواء كان حمل الطرفين عليها او حملها على الطرفين بواسطة او بغير واسطة وكذا اطلب جميع ما سلب عنه احد الطرفين او سلب هو عن احدهما ثم نظرالى نسبة الطرفين الى الموضوعات والمحمولات فان وجدت من محمولات موضوع المطلوب ما هو موضوع لمحموله فقد حصلت المطلوب من الشكل الاول او ما هو محمول على محموله فمن الشكل الثاني او من موضوعات موضوعه ما هو موضوع لمحموله فمن الشكل الثالث او محمول لمحموله فمن الشكل الرابع كل ذلك بعد اعتبار الشرائط بحسب الكمية والكيفية كذا فى شرح المطالع وقد عبر المص عن هذا المعنى بقوله التكثير اى تكثير المقدمات آخذا من فوق اى من النتيجة لانها المقصد الاقصى بالنسبة الى الدليل قوله والتحليل فى شرح المطالع كثيرا ما يورد فى العلوم قياسات منتجة للمطالب الاعلى الهيأت المنطقية لتساهل المركب اعتمادا على الفطن العالم بالقواعد فان اردت ان تعرف انه على اى شكل من الاشكال فعليك بالتحليل وهو عكس الترتيب حصل المطلوب فانظر الى القياس المنتج له فان كان فيه مقدمة تشارك المطلوب بكلا جزئيه فالقياس استثنائى وان كانت مشاركة للمطلوب باحد جزئيه فالقياس اقترانى ثم انظر الى طرفى المطلوب ليتميز عندك الصغرى عن الكبرى فذلك المشارك اما الجزء الذى يكون محكوما عليه فى المطلوب فهى الصغرى او محكوما به فيه فهى الكبرى ثم ضم الجزء الآخر من المطلوب الى الجزء الآخر من تلك المقدمة فان تألفا على احد التأليفات الاربعة فالمنضم الى جزء المطلوب هو الحد الاوسط وتميز الشكل المنتج وان لم يتألفا كان القياس مركبا فاعمل بكل واحد منهما العمل المذكور اى ضع الجزء الآخر من المطلوب والجزء الآخر من المقدمة كما وضعت طرفى المطلوب فى التقسيم فلا بد ان يكون لكل منهما نسبة الى شىء ما فى القياس والا لم يكن القياس منتجا للمطلوب فان وجدت حدا مشتركا بينهما فقد تم القياس او تبين لك المقدمات والاشكال والنتيجة فقوله وهو عكسه اى تكثير المقدمات الى فوق وهو النتيجة كما مر

خاتمة

اجزاء العلوم والرؤوس الثمانية

والتحديد اى فعل الحد والبرهان اى الطريق الى الوقوف على الحق والعمل به وهذا بالمقاصد اشبه

قوله والتحديد اى فعل الحد يعنى ان المراد بالتحديد بيان اخذ الحدود فكان المراد المعرف مطلقا او الذاتيات للاشياء وذلك بان يقال اذا اردت تعريف شئ فلا بد ان تضع ذلك الشئ وتطلب جميع ما هو اعم منه ويحمل عليه بواسطة او بغيرها وتميز الذاتيات عن العرضيات بان تعد ما هو بين الثبوت له او ما يلزم من مجرد ارتفاعه ارتفاع نفس الماهية ذاتيا وما ليس كذلك عرضيا واذا طلبت جميع ما هو فى ذاته وجميع ما هو مساو له فتميز عندك الجنس من العرض العام والفصل من الخاصة ثم تركب اى قسم شئت من اقسام المعرف بعد اعتبار الشرائط المذكورة فى باب المعرف قوله اى الطريق الى الوقوف على الحق اى اليقين ان كان المطلوب علما نظريا والى الوقوف عليه والعمل به ان كان علما عمليا كان يقال اذا اردت الوصول الى اليقين فلا بد ان تستعمل فى الدليل بعد محافظة شرائط صحة الصورة اما الضروريات الستة او ما يحصل منها بصورة صحيحة وهيأة منتجة وتبالغ فى التفحص عن ذلك حتى لا تشتبه بالمشهورات والمسلمات او المشبهات ولا تذعن لشئ بمجرد حسن الظن به او بمن تسمع منه حتى لا تقع فى مضيق الخطابة ولا ترتبط بربقة التقليد قوله وهذا بالمقاصد اشبه اى الامر الثانى اشبه بمقاصد الفن منه بمقدماته ولذا ترى المتاخرين كصاحب المطالع يوردون ما سوى التحديد فى مباحث الحجة ولواحق القياس واما التحديد فشانه ان يذكر فى مباحث المعرف وقيل هذا اشارة الى العمل وكونه اشبه بالمقصود ظاهر بل المقصود من العلم العمل جعلنا الله واياكم من الراسخين فى الامرين ورزقنا بفضله وجوده سعادة فى الدارين بحق نبيه محمد خير البرية وآله وعترته الطاهرين انه خير موفق ومعين

تم

خاتمة
اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

خاتمة الطبع مع تاریخ وفات علامه محشی علیه الرحمه از بندهٔ آسی محمد عبد العلی مدراسی عفا عنه رب الاناسی

حسنِ تهذیبِ منطق و کلام بتوحیدِ شاهِ جهان واجبٌ الاعتصام و تصورِ امکانِ نجاتِ انام در تصدیقِ رسالتِ شفیع یوم القیام علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد ازین بر ناظرین ذی الانتباه لو مخفی مباد که نقشِ بدیع ترکیبِ منطقی تا هذا الآن در لوحِ مخیله کسی صورت نه بسته و بر کرسی ایجادِ طبعِ احدی ننشسته نو عروس مضمونش همچنان در حجلهٔ عدم محجوب بود که هنوز آلایشِ دستِ تصدیع بیگانگان دامانِ عصمتش نیالوده لیکن آن صناعِ هنرپرور وقّادِ طباعِ بالغ نظر که کسی ندیدش ندید البته در کنارِ فکرِ بلند و آغوشِ طبعِ دشوار پسندِ خود در کشید یعنی حلالِ عقدهٔ مالاینحل ثانی معلم اهل السلم کاخ علوم شرحِ مطالع فهوم مولائی و استاذی و مهری شیخ الٰهی بخش فیض آبادی رحمه الله الهادی که ترجمهٔ نام نامیش اللّٰهم اغفر ستهٔ تاریخ وفات گرامیش از قطعهٔ ذیل ظاهر محض بقولِ جودتِ طبعی و صفوتِ فطری جواهرِ زواهر حلِ ترکیبِ شرحِ تهذیبِ عبد الله یزدی را مع حواشیِ حلِ معانی موسوم بتحفهٔ شاهجهانی در سمطِ تصنیف در آورده و گوی سبقتِ جدتِ ذهنی از دیگر مدعیانِ ایجاد برده ؎ ای مدعی مزن لب ازین لافِ اختراع ٭ کاین نقشِ نو بسکهٔ نام دگر زده

آن فاضلی که بود ز خیر المهاجرین ٭ در مکهٔ معظمه شد انتقالِ او
صد حیف و صد دریغ و صد افسوس و صد الم ٭ دارم چو لاله داغ جگر از ملالِ او
از جسمِ من چه دور شده قربِ جان آن ٭ و ز جانِ من چه گشته بعید اتصالِ او
چندان که از مرض شده تقلیل در غذا ٭ گشت از زیادِ پیری و ضعف و هزالِ او
هر تشنه که چشمِ تحصیلِ علم داشت ٭ سیراب شد ز چشمهٔ فیض و نوالِ او
ایجادِ امر تازه و هم صنعتِ جدید ٭ بود از خواصِ جدتِ فکرِ کمالِ او
آبی رسید ازان چمن آرا بباغِ علم ٭ تا بی گرفت چشمِ فن از اکتحالِ او
چون مهرِ روشن است بعالم فضائلش ٭ مخفی نباشد از کتبِ درسِ حالِ او
تا حال کس ندید نظیرش در اختراع ٭ شد تازه کهنه فن ز نوئیِ خیالِ او
کو سکه چار و چار به بند اند جمله هشت ٭ نا والدِ سال خوردهٔ و هم خرد سالِ او
عمرش تمام شد در افاداتِ اهل علم ٭ اکثر بدرس و تحشیه بود اشتغالِ او
هم بود حالِ زندگیش در جهان چه نیک ٭ هم شد بوقتِ موت چه نیکو مآلِ او
وان عالمی که شمسِ علومش کمال داشت ٭ شد ز انقلابِ گردشِ گردون زوالِ او
مولای من مربیِ من اوستادِ من ٭ اکنون چه شد که رفت ز فرقم ظلالِ او
قد کان طالبنا طلب لقد عنده ٭ کز هند سوی مکه شده ارتحالِ او
دیگر از و سه شنبه شش ماه عید فطر ٭ وقتِ ضحی بنوزدهم شد وصالِ او
گر سیر چرخ چرخ زند صد هزار سال ٭ در عالمِ مثال نیارد مثالِ او
سلمای فنِ منطق و لیلای علمِ دین ٭ هر هفت شد ز ماشطهٔ خط و خالِ او
لا حل هر انچه بود ز مضمونِ متن و شرح ٭ حل کرده شد ز تحشیهٔ قیل و قالِ او
داد آنچنان جواب که میبود لاجواب ٭ نتوان کشود عقدهٔ حلِ سؤالِ او
در هفت گاه شش جهت و چار سمت رفت (یعنی هفت اقلیم) ٭ رسید جمالِ شاهدِ حسنِ مقالِ او
هر وقت بود دست بکار عدلش بیاد ٭ از صبح و شام و روز و شب ماه و سالِ او
ذاتش که بود منبعِ فیضان تکونش ٭ و صفتش که بود تلازم جهان فعالِ او
هم سالش آسی آمده نیکو صفی البدیه ٭ در نیکوان بمکه شده انتقالِ او
۱۳۰۶ھ

اشتهار

چونکه کتاب هذا بموجب دفعهٔ ۱۸ - ایکٹ ۲۵ - سنه ۱۸۶۷ء داخل بهی رجسٹر سرکار گورنمنٹ گردیده لهذا اکرامی صاحب قصد طبعش نفرمایند آنچه نسخ مطلوب باشد ازین مطبع فرمایش نمایند و نیز از حاجی مولوی محمد سعید صاحب تاجر کتب کلکته خلاصی ٹوله دکان نمبر ۸ طلب فرمایند فقط

وجه مهر و دستخط بر خاتمه

برای سند ایمعنی که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی کانپور است مهر و دستخط مهتمم مطبع بر خاتمهٔ آن ثبت گردید تا کسی در اشتباه نیفتد فقط

